



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کالبد شکافی عقاید و ہائیت

رحمت اللہ علیہ
محمد انور رحمانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کالبدشناسی عقاید و هابیت

نویسنده:

رحمت الله ضیایی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	کالبدشناسی عقاید وهابیت
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	دیباچه
۱۰	اشاره
۲۰	اشاره
۲۲	مقدمه
۲۹	ابن تیمیه، از دیدگاه علمای اهل سنت
۳۵	ابن تیمیه از دیدگاه وهابیت
۳۹	فصل اول: توحید از دیدگاه وهابیت
۳۹	اشاره
۴۴	۱. وهابی‌ها و محدودیت خداوند
۴۵	۲. عرش خدا از دیدگاه وهابی‌ها
۴۷	۳. خدای متحرک
۴۸	۴. کرسی‌های متعدد برای خداوند
۵۰	۵. محصور بودن خدا در میان ابرها
۵۱	۶. خدا در جلو نمازگزار
۵۱	۷. فرود آمدن خدا به آسمان دنیا
۵۴	۸. رؤیت خدا با چشم سر
۵۷	۹. افراط در رؤیت خدا
۵۸	۱۰. تمسک به ظاهر روایات در مسئله توحید
۵۹	۱۱. صورت برای خداوند
۶۱	۱۲. تصور اعضا و جوارح برای خداوند

۱۳. کفش‌های طلایی خداوند ۶۳
۱۴. دو انگشت برای خداوند ۶۵
۱۵. درگوشی صحبت کردن خدا ۶۵
۱۶. کمر خدا ۶۶
۱۷. تعجب و خنده خداوند ۶۸
- فصل دوم: ابن تیمیه، وهابیت و نبوت ۷۲
- اشاره ۷۲
۱. نفی تقدس از پیامبران ۷۴
۲. نسبت دروغ به حضرت ابراهیم (ع) ۷۸
۳. توهین به حضرت سلیمان (ع) ۸۱
۴. نسبت طغیان به حضرت موسی (ع) ۸۳
۵. نسبت شرک به مادر پیامبر اسلام (ص) ۸۵
- اشاره ۸۵
- دلایل روایی ۸۸
۶. تشکیک در نبوت پیامبر اسلام (ص) ۹۱
۷. پذیرفتن افسانه غرانیق ۹۷
۸. نسبت سهو در نماز به پیامبر اسلام (ص) ۱۰۲
۹. بی‌احترامی به پیامبر اسلام (ص) ۱۰۵
- فصل سوم: وهابیت و سنت پیامبر (ص) ۱۰۹
- اشاره ۱۰۹
۱. وهابیت و معیار صحت و سقم حدیث ۱۱۲
۲. تکذیب شأن نزول آیه ولایت ۱۱۶
۳. ابن تیمیه و حدیث غدیر ۱۱۸
۴. ابن تیمیه و حدیث ولایت ۱۲۲

۵. انکار حدیث متواتر ۱۲۳
۶. صحیح دانستن احادیث خوارج ۱۲۷
- خلاصه کلام ۱۲۹
- فصل چهارم: صحابه از دیدگاه وهابیت ۱۳۱
- اشاره ۱۳۱
۱. تکفیر برخی از اصحاب ۱۳۴
۲. نسبت شراب‌خوری به برخی از اصحاب ۱۳۴
۳. حمایت از قاتلین اصحاب پیامبر (ص) ۱۳۵
- فصل پنجم: وهابیت و امامت ۱۳۷
- اشاره ۱۳۷
۱. تنزل مقام امامت ۱۴۰
۲. عدم وجوب تعیین جانشین بر انبیا ۱۴۱
۳. حدیث دوات و قلم از نگاه ابن تیمیه ۱۴۳
۴. یزید از امامان دوازده‌گانه ۱۴۶
- فصل ششم: وهابیت و اهل بیت پیامبر (ص) ۱۵۵
- اشاره ۱۵۵
۱. نفی فضیلت اهل بیت: ۱۵۶
۲. دشمنی صریح ابن تیمیه با امام علی (ع) ۱۶۱
۳. ابن تیمیه و تکفیر یاران امام علی (ع) ۱۶۶
۴. وهابیت و حمایت از قاتلین امام حسین (ع) ۱۶۸
۵. تضعیف احادیث فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) ۱۷۱
۶. تخریب قبور اهل بیت (علیهم السلام) ۱۷۳
۷. بی حرمتی به قبر و مسجد رسول خدا (ص) ۱۷۵
- فصل هفتم: وهابیت و قرآن ۱۸۰

۱۸۰ اشاره
۱۸۱ ۱. مخالفت با آیات قرآن
۱۸۴ ۲. وهابیت و نفی توسل
۱۸۸ ۳. وهابیت و انکار شفاعت
۱۹۶ ۴. وهابیت و اعتقاد به تحریف قرآن
۲۰۴ ۵. وهابیت و بی‌احترامی نسبت به قرآن
۲۰۸ فصل هشتم: وهابیت و متون اسلامی
۲۰۸ اشاره
۲۰۹ ۱. تقطیع و تحریف متون اسلامی
۲۱۳ ۲. وهابیت و توسل به دروغ
۲۱۸ فصل نهم: نقش وهابی‌ها در تسلط کفار بر جوامع اسلامی
۲۱۸ اشاره
۲۲۰ ۱. وهابیت و تفرقه‌افکنی میان مسلمین
۲۲۲ ۲. خصومت و دشمنی با جمهوری اسلامی ایران
۲۲۴ ۳. هم‌سویی وهابیت با کفار
۲۲۶ فصل دهم: وهابیت و مسلمانان
۲۲۶ اشاره
۲۲۸ ۱. محمد بن عبدالوهاب و ادعای نبوت
۲۳۲ ۲. تکفیر اهل سنت توسط وهابی‌ها
۲۳۸ فصل یازدهم: مخالفت با علما و فقهای مسلمین
۲۳۸ اشاره
۲۳۹ ۱. توهین به فقها و علمای دین
۲۴۲ ۲. دشمنی وهابیت با متکلمان اسلامی
۲۴۳ ۳. سوزاندن کتاب‌های فقهی و کلامی

۲۴۷	فصل دوازدهم: شباهت‌های وهابیت با خوارج
۲۴۷	اشاره
۲۴۸	جمود بر ظاهر و مخالفت با اصول
۲۵۶	فصل سیزدهم: برخورد وهابیت با علم و تمدن
۲۵۶	اشاره
۲۵۶	بدعت دانستن پدیده‌های جدید
۲۶۱	کتابنامه
۲۷۳	درباره مرکز

کالبدشناسی عقاید و هابیت

مشخصات کتاب

سرشناسه: ضیایی، رحمت‌الله
 عنوان و نام پدیدآور: کالبدشناسی عقاید و هابیت / رحمت‌الله ضیایی، حمیدالله رفیعی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.
 مشخصات ظاهری: ۲۶۶ ص.
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۸۶-۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۵۴] - ۲۶۶.
 موضوع: و هابیه -- عقاید
 موضوع: خدا (اسلام)
 موضوع: نبوت
 موضوع: امامت
 شناسه افزوده: رفیعی، حمیدالله
 رده بندی کنگره: ۲۰۷/۶/BP۲۰۷/ض ۲ ک ۹ ۱۳۹۰
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۶
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۲۰۳۱۱
 ص: ۱

دیباچه

اشاره

ص: ۱۱

اشاره

رستگاری انسان‌ها در طول تاریخ همواره مورد نظر متفکران و اندیشمندان بوده، اما راه و طریق انبیا متفاوت بوده است. آنان با تمام توان، از فکر و اندیشه و جان و دل، در این راه کوشیدند تا اینکه نوبت به خاتم رسولان محمد مصطفی (ص) رسید. آن حضرت برای هدایت انسان‌ها آن‌چنان از خود گذشتگی کرد که خداوند در وصفش فرمود:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (کهف: ۶)

گویی می‌خواهی، خود را به خاطر اعمال آنها از غم و اندوه هلاک کنی؛ اگر به این گفتار ایمان نیاورند.

برای رستگاری انسان‌ها با دعوتی ساده شروع نمود و فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» (۱)؛ «بگوئید خدایی جز الله نیست تا به رستگاری برسید». و این چنین بود که پیروان آن بزرگوار به میلیاردها انسان رسید که همگی

۱- مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۱۵.

ص: ۱۲

سپیده‌دمان و شبانگهان ندای توحید را در کره خاکی سر می‌دهند.

اما در این بین برخی گروه‌های منتسب به اسلام یافت می‌شوند که با وجود اینکه اندک‌اند، تنها خود را منادی توحید دانسته، دیگر مسلمانان را به شرک و کفر متهم می‌نمایند. بارزترین این فرقه‌ها، وهابیان حاکم بر عربستان‌اند؛ آنان با آنکه خود در اصول عقیدتی، مبتلا به اشکالات اساسی‌اند، اما خویش را داعیه‌دار توحید و مسلمانی می‌دانند و سایر مسلمانان را مشرک و کافر قلمداد نموده، حکم قتل آنان را صادر می‌نمایند.

از این رو، بایسته است دیدگاه مشرکانه و اشکالات اساسی آنان نمایانده شود و ادعاهای دروغین آنان مبرهن گردد، و این همان کاری است که محققان ارجمند جناب آقای رحمت‌الله ضیایی و آقای حمیدالله رفیعی در این اثر ارزنده به آن پرداخته‌اند؛ امید است که راه‌گشای رهروان حق و حقیقت گردد.

انه ولی التوفیق

گروه احکام و معارف

مرکز تحقیقات حج

ص: ۱۳

مقدمه

فرقه وهابیت، به «محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تیمی» منسوب است و مباحثی مانند زیارت قبور انبیا و صلحا و موضوع شفاعت و توسل، عقاید اولیه این فرقه را تشکیل می‌دهند. وهابیه با انکار این امور، آن گونه که در میان مسلمانان اعم از شیعه و سنی - مطابق با آموزه‌های ناب اسلامی - مطرح است، راه خود را از آنان جدا نمودند و به تدریج، مسائل دیگری را نیز، در راستای مخالفت با سایر مسلمانان در حوزه‌های اعتقادی، فقهی، سیاسی و اجتماعی به وجود آوردند و رسماً در مقابل تمام مذاهب اسلامی قرار گرفتند.

پدید آورنده این اصول انحرافی شخصی به نام «احمد بن عبدالحلیم» معروف به «ابن تیمیه» است که در سال ۶۶۱ ه. ق در شهر «حران» یکی از شهرهای شام (یا عراق) متولد گردید. (۱) هر چند قبل از او نیز در قرن

۱- السلفیة بین اهل السنه والامامیة، سید محمد کثیری، ص ۲۱۱.

ص: ۱۴

چهارم هجری «ابو محمد بربهاری» (۱) زیارت قبور را منع کرده بود، ولی این عقیده با مخالفت خلیفه عباسی، مواجه گردید. گرچه در همین قرن، حرمت سفر جهت زیارت قبر پیامبر (ص) و نفی شفاعت ایشان توسط فردی به نام «عبدالله بن محمد عبکری حنبلی» مطرح گردید. (۲) به هر حال، ابن تیمیه، حرمت زیارت و طلب شفاعت از پیامبر اسلام (ص) و سایر اولیا را همراه با پاره‌ای از عقاید تازه دیگر، به صورت حساب شده و گسترده، بر محور شرک و توحید در کتاب‌های متعددی تدوین نمود و برای آیندگان بر جای گذاشت.

بعد از مرگ ابن تیمیه، شاگردش، «محمد بن ابوبکر» معروف به «ابن قیم جوزی» کتاب‌ها و آثار او را جمع‌آوری کرد و آنها را بعد از مرتب‌نمودن انتشار داد و خود نیز کتاب‌هایی را بر آثار استادش افزود و منتشر ساخت. (۳) بعد از «ابن قیم»، این عقاید انحرافی در بین مسلمانان چندان ظهور و بروز نداشت تا اینکه شخصی به نام «محمد بن عبدالوهاب» در قرن دوازدهم از سرزمین نجد عربستان به نشر این گونه اندیشه‌ها پرداخت.

۱- حسن بن علی بن خلف، ابومحمد بربهاری، فقیه و پیشوای حنبلیان عراق بود و به سال ۳۲۹ ه. ق، درگذشت. در شرح حال او آمده است که فردی سنت‌گرا و ضد بدعت‌گذاران بود و سلطان از نفوذ او در میان مردم استفاده می‌کرد. از سوی دیگر، از اصول و فروع مذهبی آگاهی داشت و مصاحبت سهل بن عبدالله شوشتری (م ۲۳۳) را نیز دریافته بود. چون یارانش دستگیر شدند، او پنهان شد و در همان حال نیز درگذشت و در خانه خواهر «توزون» که پناهگاه او بود، به خاک سپرده شد (تجارب الامم، ج ۵، ص ۳۷۳).

۲- وهابیان، علی اصغر فقیهی، صص ۱۹-۲۰.

۳- السلفیة بین اهل السنة والامامة، ص ۳۰۳.

ص: ۱۵

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی بنابر قولی در سال ۱۱۱۱ ه. ق و بنابر نقلی دیگر در ۱۱۱۵ ه. ق در شهر «عینیه» از شهرهای نجد عربستان به دنیا آمد. (۱) تحصیلات ابتدایی را از پدرش فراگرفت و سپس به شهرهای مختلفی سفر نمود. او از همان ابتدای زندگی نظرات و عقایدی را درباره دین اسلام مطرح می‌کرد، ولی با مخالفت پدرش مواجه می‌شد. او بعد از اینکه پدرش در حریمه - که قاضی حنبلی مذهب آنجا بود - از دنیا رفت، مردم را به سوی عقیده خود فراخواند، اما به هر شهری می‌رفت، مردم با عقایدش مخالفت می‌کردند و او را از شهر بیرون می‌کردند. حتی در شهر حریمه بعد از وفات پدرش، مردم قصد کشتن او را کردند و به ناچار از آنجا فرار کرد و به عینیه زادگاه خودش نزد حاکم آن شهر به نام «عثمان بن معمر» رفت. (۲) عثمان از محمد بن عبدالوهاب استقبال کرد و او نیز نسبت به عثمان اظهار وفاداری نمود و او را به تصرف تمام نجد امیدوار می‌کرد. در نهایت، طرفین برای رسیدن به اهداف خود با هم پیمان بستند، اما این معاهده بین آن دو پایدار نماند؛ زیرا به علت تهدید «سلیمان بن محمد» امیر «احساء» و ترس عثمان از حمله این امیر، محمد بن عبدالوهاب را از عینیه اخراج کرد. او پس از اخراج از این شهر در سال ۱۱۶۰ ه. ق وارد شهر «درعیه»

۱- بحوث فی الملل والنحل، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۳۴.

۲- هذه هي الوهابية، محمدجواد مغنیه، ص ۸۷.

ص: ۱۶

گردید و با امیر این شهر به نام «محمد بن سعود» که جد آل سعود است، طرح دوستی ریخت. به این ترتیب، نطفه و اساس فرقه وهابیت و حکومت آل سعود، مبتنی بر عقاید انحرافی این فرقه در درعیه نجد منعقد گردید. به عبارت دیگر، محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب در راستای گسترش و استحکام حکومتی مذهبی و سیاسی که همچون معجونی زهر آگین بود، برای دعوت مسلمانان به سوی اسلامی جدید و جهت جنگ با مسلمین و کشتن آنان با یکدیگر هم پیمان شدند. (۱) این حکومت با مسلمانان برخوردی خصمانه داشت و با فرستادن دعوت نامه‌هایی به اطراف و شهرهای مجاور برای پذیرش مذهب جدید، آنان را تهدید می‌کرد. این حکومت، به تدریج با ایجاد رعب و وحشت و کشتار بیرحمانه مسلمانان و با کمک نیروهای خارجی به خصوص حکومت استعمارگر انگلیس (۲)، در سرزمین حجاز گسترش یافت و در نهایت تمام جزیره‌العرب تحت سیطره آل سعود درآمد و تا امروز نیز این حکومت در نسل آل سعود ادامه دارد.

به هر حال، فرقه وهابیت و حکومت آل سعود به گونه‌ای با هم در آمیخته است که وهابیت اصلاً در حکومت آل سعود تبلور یافته است؛ به طوری که رهبری و هدایت و پشتیبانی مالی و معنوی تمام وهابیان دنیا از طرف این حکومت انجام می‌گیرد. پس از اینکه فرقه وهابیت توسط محمد بن عبدالوهاب در قرن

۱- هذبه هی الوهابیة، صص ۸۸-۹۰.

۲- نقش استعمار در پیدایش وهابیت، فتح آبادی، ص ۵۶.

ص: ۱۷

دوازدهم هجری قمری و بر اساس عقاید ابن تیمیه و ابن قیم تأسیس گردید، هم در حوزه عقاید و هم در حوزه فقه و احکام، در مقابل مسلمانان اعم از شیعه و سنی قد علم نمود و با ابداع عقاید جدید، اسلام را در انحصار خود قرار داد. آنان سایر مسلمانان را خارج از دین اسلام دانستند و به شرک و کفر محکوم کردند و با این حرکت دشمن‌پسند، ضربه خصمانه و جاهلانه خود را بر پیکر جامعه اسلامی وارد نمودند. این فرقه به گونه‌ای با اسلام و مسلمین رفتار کرده‌اند و می‌کنند که گویا دین محمدی(ص) مثل سایر ادیان آسمانی منسوخ گردیده و دین جدیدی توسط محمد بن عبدالوهاب- همان‌طور که در مقدمه کتاب توحید او بر این مطلب اشاره شده- آن هم فقط برای نجات و هدایت مسلمانان آورده شده است. در اینجا لازم است پیش از نقد دیدگاه‌های فرقه وهابیت برای بیان ماهیت و زیربنای اعتقادی این فرقه به دو مبنای کلی عقاید آنها اشاره شود:

۱. تمام اعتقادات وهابیت در توحید ذاتی و صفاتی خداوند متعال، بر تجسیم و تشبیه مبتنی است. این فرقه نوپدید، تمام چیزهایی را که در یک پدیده مادی، به ویژه در انسان، وجود دارد، برای خداوند نیز ثابت می‌داند. به بیان دیگر، آنان خداوند را مانند پادشاهان موجود در جامعه بشری پنداشته، عرش و محل سکونت او را بالاتر از جایگاه مخلوقاتش قرار می‌دهند. از این گذشته، برای عرش خداوند، اوصافی مانند خصوصیات تخت شاهانه قائل‌اند. به هر حال عقاید وهابیت در حوزه توحید ذاتی و صفاتی، افزون بر

ص: ۱۸

اینکه جسمیت، شباهت، کیفیت، کمیت، محدودیت و عجز را که با عقل و نقل منافات دارند، برای خداوند متعال در نظر می‌گیرد بعضی اشکالات علمی غیرقابل انکار دیگری را نیز به همراه دارد.

۲. فرقه وهابیت در حوزه توحید در عبادت، نمودی خاص دارد، به گونه‌ای که تمام مسلمانان، در این حوزه، از نظر وهابیت به کفر و شرک محکوم می‌باشند. وهابی‌ها با داخل نمودن امور متعدد در معنای عبادت، دایره توحید عبادی را به قدری ضیق و تنگ کرده‌اند که امکان عملی برای پیروی از این توحید را برای هیچ‌کس باقی نگذاشته‌اند.

به عبارت دیگر، در مقام عمل، حتی خود آنان هم بر طبق مبانی خودشان نمی‌توانند از موحدین در عبادت به شمار آیند؛ زیرا هر عملی را که حاکی از احترام و تعظیم غیرخدا باشد، موجب شرک و کفر می‌دانند. برپایه این عقیده، شفاعت، توسل، تبرک، زیارت قبور انبیا و اولیا و احترام به ارواح آنان، فرستادن صلوات با صدای بلند بر پیامبر اسلام (ص) به‌ویژه در کنار قبر آن حضرت، جشن و شادی در میلادهای پیامبر و ائمه (علیهم السلام)، سوگواری در روزهای شهادت و وفات، ساختن قبه بر قبور مبارک آنان و هر چیز دیگری که بیانگر احترام، تعظیم و تقدس آنان باشد، به اعتقاد وهابیت، حرام و غیرمشروع است و اعتقاد به این امور و عمل به آنها را باعث شرک و کفر می‌دانند.

وهابی‌ها دقیقاً برخلاف آیات قرآنی و روایات نبوی و سیره اصحاب و مسلمین و حکم عقل، قدم برمی‌دارند و عبادت را بر طبق خواست و میل خودشان به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که نه تنها راه و طریق به سوی اسلام را بسته‌اند، بلکه عقاید آنان، در برابر آموزه‌های دین اسلام قرار

ص: ۱۹

گرفته است.

در اینکه عبادت فقط برای خداست و عبادت غیر خدا با توحید در عبادت منافات دارد، هیچ شک و تردیدی، نه شرعاً و نه عقلاً وجود ندارد؛ ولی هر کار و سخنی به عنوان تعظیم و تکریم غیر خدا و نیز تذلل، خضوع و خشوع در برابر غیر خدا را نمی‌توان عبادت در برابر غیر خدا به حساب آورد، زیرا بالاترین درجه خشوع و خضوع سجده است و اگر سجده، در برابر غیر خدا باعث شرک و کفر است، خداوند هرگز به ملائکه دستور نمی‌داد که در برابر حضرت آدم(ع) سجده کنند و نیز شیطان نباید به علت سجده نکردن در برابر حضرت آدم(ع) کافر شمرده می‌شد و ملعون در گاه الهی قرار می‌گرفت، بلکه بنابر معیارهای وهابیت، باید از موحدین به شمار می‌آمد و فرشته‌ها به کفر و شرک محکوم می‌گردیدند.

از سوی دیگر، اگر سجده از مصادیق عبادت می‌بود، سجده حضرت یعقوب(ع) و مادر و برادران حضرت یوسف(ع) در برابر او هیچ توجیهی ندارد، جز اینکه گفته شود، (العیاذ بالله)، آنها با این عملشان مشرک شده‌اند. اگر اعتقاد به تقدس غیر خدا و خشوع و تذلل در برابر آن، شرک در عبادت است، پس تمام کسانی که کعبه را طواف می‌کنند و یا به وجوب آن در مراسم حج اعتقاد دارند، به دستور خداوند مشرک شده‌اند!

با توجه به این ادله قرآنی و نیز روایات بی‌شمار در جواز شفاعت و توسل به غیر خدا برای آمرزش گناهان و با توجه به سیره مسلمانان از صدر اسلام تا کنون، نه تنها دلیلی نداریم که خشوع و خضوع در برابر غیر خداوند و نیز شفاعت و توسل و امثال اینها عبادت در پرستش است،

ص: ۲۰

بلکه بر عبادت نبودن این گونه امور، دلیل هم وجود دارد. پس عمل به این امور، نه تنها شرک و کفر را به دنبال ندارد، بلکه در جای خود امری پسندیده و تأمین کننده خشنودی خداوند نیز می‌باشند، زیرا شرک و کفر چیزی نیست که با هر اعتقاد و عملی تحقق یابد.

به بیان دیگر معیار اساسی در شرک چه در عبادت و چه در غیر آن، اعتقاد به الوهیت، ربوبیت و معبودیت غیر خداوند است. بنابراین، این اعمال در برابر غیر خدا با اعتقاد به اینکه خدا، معبود و پروردگار است، تبدیل به عبادت شده و شرک در عبادت را به دنبال می‌آورد.

سایر انحرافات وهابیت نیز ناشی از همین دو انحراف کلی است که برخی از آنها عبارتند از: تکفیر همه مسلمین، توهین به انبیا و ائمه طاهرین (علیهم السلام)، برخورد نادرست با قرآن کریم و روایات نبوی، خصومت با اهل بیت (علیهم السلام) و محبت نسبت به دشمنان آنان. شاید بتوان گفت که این اعتقادات کلی وهابیت از دشمنی و عداوت سران و پیشوایان وهابیت با اهل بیت (علیهم السلام) ناشی شده و این خصومت ناروا را پایه و اساس تمام اعتقادات خود قرار داده‌اند.

ابن تیمیه، از دیدگاه علمای اهل سنت

ابن تیمیه که افکار و عقاید فرقه وهابیت، از اندیشه‌های او نشئت گرفته است، تحصیلات اولیه خود را در زادگاهش «حران» به پایان رساند. وی پس از حمله مغول به اطراف شام، به همراه خانواده‌اش به دمشق آمد و در آنجا اقامت گزید. او ۳۳ ساله بود که آثار انحرافات خطرناک در اندیشه او نمایان شد.

ص: ۲۱

به طوری که انتشار افکار باطل او در دمشق و اطراف آن، غوغایی به پا کرد و باعث شد که بسیاری از علمای اهل سنت در برابر او موضعگیری و حتی او را تکفیر کنند.

بسیاری دیگر از بزرگان اهل سنت بر رد او کتاب‌های قطوری نوشتند؛ تقی‌الدین سبکی دو کتاب به نام‌های «شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام» و «الدرّة المضيئة فی الردّ علی ابن تیمیه» نوشت. همچنین افرادی مانند ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)، ابن شاکر کتبی (ت ۷۶۴)، ابن حجر هیشمی (م ۹۷۳)، ملاقاری حنفی (۱۰۱۶)، شیخ محمود کوثری مصری (م ۱۳۷۱)، یوسف بن اسماعیل بن یوسف نهبانی (م ۱۲۶۵) حصنی دمشقی (م ۸۲۹) در برابر ابن تیمیه و عقایدش شدیداً از خود واکنش نشان داده‌اند که در ذیل به نمونه‌هایی از این موضعگیری‌ها اشاره خواهیم کرد:

۱. ابن حجر هیشمی که از بزرگ‌ترین دانشمندان اهل سنت و حافظ علی‌الاطلاق است، درباره ابن تیمیه می‌گوید:

خدا او را خوار و گمراه و کور و کر کرده است و پیشوایان اهل سنت و معاصران وی از شافعی‌ها و مالکی‌ها و حنفی‌ها، بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند و اعتراض وی حتی عمر بن خطاب و علی بن ابی‌طالب (ع) را نیز در بر گرفته است ... سخنان ابن تیمیه فاقد ارزش بوده و او فردی بدعت‌گذار، گمراه، گمراه‌گر و غیر معتدل است، خداوند با او به عدالت خود رفتار نماید و ما را از شر عقیده و راه و رسم وی حفظ کند. (۱)

ص: ۲۲

۲. صاحب کتاب «الفتاوی الحدیثه» میگوید:

از جمله کارهایی که ابن تیمیه انجام داد و روح امام احمد حنبل از آن خبر نداشت، دو چیز است:

الف) سفر برای زیارت رسول خدا(ص) را بدعت و حرام شمرد و بر همین اساس، هر نوع توسل به پیشوایان اسلام و اولیای الهی و تبرک به آثار آنان را بدعت و حرام برشمرد.

ب) احادیثی که در فضیلت اهل بیت(علیهم السلام) رسیده بود و خود امام احمد حنبل و شاگردانش آن را نقل کرده بودند، نادرست شمرد و اکثر آنها را انکار کرد. (۱) ۳. سبکی از محققان برجسته و معاصر ابن تیمیه درباره او می گوید:

او در پوشش پیروی از کتاب و سنت، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را درهم شکست. او با اتفاق مسلمانان به مخالفت برخاست و سخنی گفت که مستلزم جسمانی بودن خدا و مرکب بودن ذات اوست، تا آنجا که ازلی بودن عالم را ملتزم شد و با این سخنان حتی از هفتاد و سه فرقه نیز بیرون رفت. (۲) ۴. شوکانی یکی دیگر از علمای بزرگ اهل سنت می گوید:

محمد بخاری (۳) حنفی متوفای سال ۸۴۱ ه. ق از بدعت گذاری ابن تیمیه سخن گفته است تا آنجا که در مجلس خود تصریح

۱- الفتاوی الحدیثه، ص ۳۷۳.

۲- الدرۃ المضيئه فی الرد علی ابن تیمیه، سبکی، ص ۵.

۳- محمد بخاری غیر از محمد بن اسماعیل بخاری نویسنده صحیح بخاری است.

ص: ۲۳

کرده که اگر کسی به ابن تیمیه «شیخ الاسلام» بگوید، کافر است. (۱) در جای دیگری نیز می‌گوید:

طبق فتوای قاضی مالکی دمشق که حکم به کفر او داده بود، در دمشق ندا در دادند که هر کس معتقد به عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است؛ «من اعتقد عقیده ابن تیمیه، حلّ دمه و ماله». (۲) ۵. تقی‌الدین الحمصی می‌گوید:

شیخ زین‌الدین ابن‌رجب حنبلی، از کسانی بود که اعتقاد به کفر ابن تیمیه داشت ... و در بعضی از مجالس با صدای بلند فریاد می‌زد که: هر کس ابن تیمیه را تکفیر کند معذور است. (۳) ۶. ابن بطوطه، جهانگرد معروف در سفرنامه خود، «رحله ابن بطوطه» درباره ابن تیمیه می‌نویسد: «وَكَانَ فِي عَقْلِهِ شَيْءٌ» (۴)؛ «در عقل او چیزی بود».

۷. از همه مهم‌تر، ذهبی دانشمند بلند آوازه و هم عصر ابن تیمیه، صاحب کتاب «سیر اعلام النبلاء» در نامه‌های به ابن تیمیه می‌نویسد: ای بی‌چاره! آنان که از تو متابعت می‌کنند، در پرتگاه زندگه و

۱- البدر الطالع، شوکانی، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲- الدرر الكامنه فی اعیان المائه، ابن حجر احمد بن علی عسقلانی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ البدر الطالع، ج ۱، ص ۶۷.

۳- دفع شبهه من شبّه و تمرد، تقی‌الدین حمصی، ص ۱۲۳.

۴- رحله، ابن بطوطه، ج ۱، ص ۳۱۶.

ص: ۲۴

کفر و نابودی قرار دارند. آیا نه این است که عمده پیروان تو عقب مانده، گوشه گیر و سبک عقل و یا عوام، دروغ گو و کودن و یا بیگانه، فرومایه و مکار و یا خشک، ظاهر الصلاح و فاقد فهم هستند؟ اگر چنانچه سخن مرا قبول نداری، آنان را امتحان کن و با مقیاس عدالت بسنج.

آیا وقت آن نرسیده است که از جهل و نادانی دست برداری و توبه کنی؟ بدانکه مرگت نزدیک شده، به خدا قسم گمان نمی‌کنم تو به یاد مرگ باشی؛ بلکه کسانی را که به یاد مرگ هستند، تحقیر می‌کنی! ... تو با من که دوست هستم، این چنین برخورد [تند و دور از ادب اسلامی] می‌کنی، پس با دشمنانت چه خواهی کرد. به خدا سوگند در میان دشمنانت، افراد صالح، شایسته، عاقل و دانشور، فراوانند؛ چنان که در بین دوستان تو افراد آلوده، دروغ گو، نادان و بی‌عار زیاد به چشم می‌خورند. (۱) در نامهای دیگری نیز او را این گونه نصیحت می‌کند:

ای مرد! قسم به خدا، ما باید جلوی افکار تو را بگیریم. تو بحث کننده‌ای هستی زبان دان که نه آرام هستی و نه فروکش می‌کنی. از این لغزش‌هایی که در دین داری بپرهیز که پیامبر تو آن [نوع] مسائل [را که مطرح می‌کنی] کراحت و عیب می‌دارند و [پیامبر] از کثرت سؤال نهی فرمود ... سخن زیاد- آن هم بدون لغزش- اگر در مورد حلال و حرام باشد، باعث قساوت قلب می‌شود. حال اگر آن سخنان، کفر گویی باشد، قلب‌ها را کور می‌کند و پیامد خوبی نخواهد داشت.

۱- الاعلان بالتوبیخ، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی، ص ۷۷؛ تکملة السیف الصیقل، محمد کوثری، ص ۱۹۰.

ص: ۲۵

ای فرومایه! کسی که از تو پیروی می‌کند، اگر علم و دینش کم باشد، خودش را در معرض انکار خداوند و نابودی دینش قرار داده است. پیروان تو نیستند، مگر عده‌ای دست و پا بسته و کم عقل یا بی‌سواد و دروغ‌گو و ابله یا بیگانه‌ای ساکت که مکرش قوی است و یا فردی صالح، اما خشک و بی‌فهم.

ای مسلمان! مرکب شهوت را برای مدح خودت پیش بیاور! تا چه اندازه نفس خود را تصدیق می‌کنی و نیکان را خوار می‌شماری؟! تا چه اندازه خود را بزرگ می‌شماری و عابدان را کوچک می‌نگری؟! تا کی با نفس دوستانه برخورد می‌کنی و کار زاهدان را زشت می‌شماری؟! تا کی می‌خواهی کلامت را به گونه‌ای ستایش کنی که به همان صورت - به خدا قسم - احادیث صحیحین را مدح نمی‌کنی!؟

ای کاش احادیث صحیحین از دست تو سالم می‌ماند؛ چرا که هر وقت خواستی، آنها را به عنوان تضعیف و موهوم بودن یا با تأویل و انکار تغییر داده‌ای. (۱) به هر حال افکار باطل ابن تیمیه، به ویژه در شامات که مهد علم و دانش بود، با انتقادات شدید و اعتراضات گسترده علمای مذاهب مختلف مواجه شد؛ تا جایی که گروهی از علما علیه او قیام کردند و جلال‌الدین حنفی قاضی وقت، محاکمه وی را خواستار شد. اما وی از حضور در دادگاه امتناع کرد، تا اینکه در هشتم رجب سال ۷۰۵ هـ. ق قضات شهر

۱- تکملة السیف الصقیل، ص ۲۰۰.

ص: ۲۶

همراه با وی در قصر نائب‌السلطنه حاضر شدند و کتاب «الواسطیه» وی را قرائت کردند. سرانجام پس از دو جلسه مناظره با کمال‌الدین زملکانی و اثبات انحراف فکری و عقیدتی، ابن تیمیه به مصر تبعید شد و در آنجا نیز به خاطر نشر اندیشه‌های انحرافی، به وسیله ابن محلوف مالکی، قاضی وقت، به زندان محکوم شد. به هر حال، او با قضاوت علمای اهل سنت، به خصوص علمای شافعی و مالکی چندین بار زندانی میشود و سرانجام در سال ۷۲۸ ق در زندان می‌میرد. (۱)

ابن تیمیه از دیدگاه وهابیت

ابن تیمیه، در حقیقت پیشوای دینی فرقه وهابیت است و مبانی اعتقادی محمد بن عبدالوهاب، ریشه در آرا و افکار ابداعی او و ابن قیم جوزی دارد. بدین جهت، وهابیان از ابن تیمیه در کتاب‌ها و گفتارهای خود با احترام و تعظیم تمام به اسم «شیخ‌الاسلام» یا «شیخ‌الائمه» نام می‌برند.

با وجود اینکه علما و دانشمندان اهل سنت، همان‌گونه که بیان گردید، اکثر آرا و افکار ابن تیمیه را باطل و با مبانی دین مبین اسلام مخالف می‌دانند، وهابی‌ها در تثبیت عقاید و حق جلوه‌دادن آن در موضوعات مختلف، به خصوص در مطالبی که مربوط به توحید و شرک است، از میان نظریات و گفته سایر علما به رأی و نظر او متمسک شده و اندیشه‌های او را مبنا و پشتیبان اعتقادات وهابیت قرار داده‌اند.

ص: ۲۷

اولین کتابی که محمد بن عبدالوهاب نوشت و آن را محور و اساس دعوت خود قرار داد، کتاب توحید او است. سپس سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، کتاب جد خود را بر اساس عقاید و افکار ابن تیمیه شرح و توضیح داد و در برخی مطالب از نظریات ابن جوزی نیز استفاده نمود. او سخنان و آرای این استاد و شاگرد را به عنوان مهر تأییدی بر عقاید محمد بن عبدالوهاب به کار برده است.

و در این کتاب، توحید در طلب و قصد را به گفته‌های ابن تیمیه مستند نمود و در تعریف و بیان مسائل مربوط به محبت غیرخدا، عبادت، دعا، یقین، ایمان، شرک، کفر، توکل، امر به معروف و نهی از منکر، طاعت، آیات وعد و وعید، سوگند به غیر خدا و شرک دانستن آن، قدر، قدرت و علم و اراده و کلام خداوند نظریات و عقاید ابن تیمیه را ملاک و معیار حق قرار داد و نتیجه دلخواه خود را از آن گرفته است.

همچنین در مسئله حرمت استغاثه و نفی زیارت رسول خدا(ص) و شرک دانستن آن به عقیده ابن تیمیه اعتماد کرده است. (۱) اینک به چند نمونه از این مطالب، اشاره می‌کنیم:

۱. شیخ سلیمان، شارح کتاب توحید می‌گوید:

آنچه که در نزد محمد بن عبدالوهاب به معنای توحید الوهیت و توحید ربوبیت گرفته شده، چیزی است که شیخ الاسلام (ابن تیمیه) و ابن قیم جوزی آن را گفته‌اند. (۲)

۱- شرح کتاب توحید، سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲- شرح کتاب توحید، ج ۱، ص ۱۷.

ص: ۲۸

۲. در جای دیگر، تعریف عبادت را از نظر محمد بن عبدالوهاب با این سخن ابن تیمیه مورد تأیید قرار می‌دهد: قال شیخ الاسلام: العبادۃ، هی طاعۃ الله بامتثال ما امر به علی السنۃ الرسل وایضاً العبادۃ اسم جامع لكل ما یحبه الله و یرضاه من الاقوال و الاعمال الباطنه و الظاهره. قال ابن قیم و مراتبها علی خمس عشره قاعده من کملها کمل مراتب العبودیه. (۱)

شیخ الاسلام می‌گوید: عبادت عبارت است از طاعت خداوند با امتثال اوامری که توسط پیامبران به ما رسیده است و نیز عبادت اسمی جامع است برای تمام اقوال و اعمال باطنی و ظاهری که خداوند آنها را دوست دارد و می‌پسندد. ابن قیم می‌گوید: مراتب عبادت بر پنج قاعده است هر که آنها را کامل کند مراتب عبودیت را کامل نموده است.

۳. او عقیده جدش محمد بن عبدالوهاب را درباره دعا این گونه به سخن ابن تیمیه مستند می‌کند: دعا بر دو قسم است: دعای عبادت و دعای سؤال و مسئلت؛ و هر دوی آن از غیر خدا جایز نیست. دعای مسئلت به معنای خواستن چیزی است که به دعاکننده فایده‌ای برساند و مشکلی را از او بردارد و معبود باید مالک نفع و ضرر باشد و غیر از خدا کسی مالک ضرر و نفع نیست. پس دعای مسئلت مستلزم دعای عبادت و دعای عبادت مستلزم دعای مسئلت است. (۲)

۱- شرح کتاب توحید، ج ۱، ص ۳۰.

۲- شرح کتاب توحید، ج ۱، صص ۱۸۰-۱۸۱.

ص: ۲۹

۴. در همین کتاب، تعظیم قبور و خطاب قرار دادن مرده‌ها و خواستن حوایج از آنها، به استناد سخن ابن تیمیه، مساوی با شرک دانسته شده و آن را از مصادیق غلو شمرده و گفته است:

اگر کسی بگوید «یا سیدی فلان انصرنی او اغثنی او ... کل هذا شرک و ضلال یستتاب صاحبه فان تاب و الا قتل»؛ «ای آقای من فلان [مثلاً بگوید یا رسول‌الله] کمکم کن و نجاتم بده و مانند آن، همه اینها شرک و گمراهی است و گویند آن، توبه داده می‌شود، اگر توبه کرد که خوب، وگرنه باید کشته شود». (۱) ۵. همچنین شرک بودن توسل را با سخن ابن تیمیه مورد تأیید قرار داده، چنین می‌گوید:

شیخ الاسلام گفته است که هر کسی اگر بین خود و بین خدا وسائلی قرار دهد و بر آنها توکل کند و از آنها چیزی بخواهد، اجماعاً کفر است. (۲) آنچه ذکر شد، تنها گوشه‌ای از مطالبی بود که در آثار وهابیت به آرا و نظریات ابن تیمیه مستند گردیده است. پس در واقع، ابن تیمیه پیشوای اصلی و حقیقی فرقه وهابیت است و محمد بن عبدالوهاب فرقه‌اش را در قالب آرا و عقاید و افکار او شکل داده و نتیجه چنین برداشتی، سبب مخالفت با فقها، متکلمان، مفسران و علمای جهان اسلام گردیده است. متأسفانه از گذشته تا امروز می‌بینیم که سردمداران این گروه، با نهایت قساوت، نسبت به مسلمانان، خون‌ریز و شقی هستند، ولی نسبت به کفار و دشمنان اسلام انعطاف‌پذیرند و با آنان در صلح و آشتی به سر می‌برند.

۱- شرح کتاب توحید، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- شرح کتاب توحید، ج ۱، ص ۱۹۴.

فصل اول: توحید از دیدگاه وهابیت

اشاره

از مهم‌ترین موضوعات اساسی اسلام، بحث توحید و یگانگی ذات پاک خداوند است. توحید نه تنها یکی از اصول دین است، بلکه روح و زیربنای تمام عقاید اسلامی است و با صراحت می‌توان گفت که اصول و فروع اسلام در توحید شکل می‌گیرد. به همین دلیل قرآن مجید هرگونه انحراف از توحید الهی و گرایش به شرک را گناهی نابخشودنی می‌شمرد:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (نساء: ۴۸)

خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد و آن کس که برای خدا، همتایی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

و در جای دیگر هم می‌فرماید:

ص: ۳۱

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (زمر: ۶۵)

به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت تباه می‌گردد و از زیانکاران خواهی بود. ذات پاک خداوند از هر عیب و نقص پاک و منزّه است و به تمام کمالات آراسته می‌باشد، بلکه او کمال مطلق و مطلق کمال است. به تعبیر دیگر هر کمال و زیبایی که در این جهان است، از ذات پاک او سرچشمه گرفته است. او از نظر کمالات وجودی بی‌نهایت است؛ از نظر علم، قدرت، حیات، ابدیت و ازلیت، به همین دلیل در زمان و مکان نمی‌گنجد، چرا که زمان و مکان هر چه باشد محدود است، ولی خداوند متعال، در همه جا و در هر زمان حضور دارد، چرا که فوق زمان و مکان است.

در آیه‌ای دیگر آمده است:

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (زخرف: ۸۴)

او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او حکیم و علیم است.

همچنین آیه:

وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (حدید: ۴)

او با شماست هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست.

آری او از ما به ما نزدیک‌تر است؛ او در درون جان ما و در همه

ص: ۳۲

جاست و در عین حال مکانی ندارد: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ «و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم». (ق: ۱۶)
 همچنین آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ «اوست آغاز و پایان و پیدا و پنهان و او به هر چیز داناست». (حدید: ۳)

بنابراین، اگر در آیاتی از قرآن می‌خوانیم: ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ؛ «او صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است». (بروج: ۱۵) عرش در اینجا به معنای تخت بلند شاهانه نیست. همچنین اگر در آیه دیگر می‌خوانیم: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى؛ «خداوند رحمان بر عرش قرار دارد». (طه: ۵) هرگز به این معنی نیست که او مکان خاصی دارد، بلکه حاکمیت او را بر تمام عالم ماده و جهان ماورای طبیعت ثابت می‌کند. چرا که اگر برای او مکان خاصی قائل شویم، او را محدود کرده‌ایم و صفات مخلوقات را برای او ثابت نموده و او را مانند سایر اشیاء دانسته‌ایم، در حالی که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛ «هیچ چیز همانند او نیست». (شوری: ۱۱) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ؛ «برای او هیچ‌گونه شبیه و مانندی وجود ندارد». (توحید: ۴) (۱) جناب فخر رازی، مفسر بزرگ اهل سنت، دیدگاه مشبهه را به شدت رد نموده و گفته است:

اینکه خداوند روی عرش نشسته باشد از نگاه عقل و نقل مردود است، زیرا خداوند تبارک و تعالی پیش از آنکه مکان و عرش وجود داشته باشند موجود بوده و خداوندی که همه چیز را

۱- از بعضی آیات قرآن استفاده می‌شود که کرسی خداوند، تمام آسمان و زمین را فرا می‌گیرد، بنابراین، عرش او بر تمام عالم ماده است. (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) (بقره: ۲۵۵)

ص: ۳۳

آفریده چگونه می‌تواند نیازمند به مکان باشد. (۱) به همین دلیل، خدای سبحان جسم نیست و هرگز با چشم دیده نمی‌شود، چرا که رؤیت با چشم، مستلزم جسم بودن و مکان و محل و رنگ و شکل و جهت داشتن است و همه اینها از صفات مخلوقات است و خداوند برتر از آن است که دارای صفات مخلوقات باشد. بنابراین، اعتقاد به رؤیت خداوند یک نوع آلودگی به شرک است:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (انعام: ۱۰۳)

چشم‌ها او را نمی‌بینند، ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند و او بخشنده و آگاه است.

هنگامی که بهانه‌جویان بنی‌اسرائیل از موسی (ع) تقاضای رؤیت خدا کردند و گفتند: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً؛ «هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم!» (بقره: ۵۵) موسی آنها را به کوه طور برد و تقاضای آنها را تکرار نمود ولی از سوی خداوند چنین پاسخ شنید:

لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صِعْقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (اعراف: ۱۴۳)

هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه نگاه کن اگر در جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید و چون پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک نمود و موسی مدهوش بر زمین افتاد،

۱- مفاتیح الغیب، ج ۲۲، ص ۸، ذیل آیه.

ص: ۳۴

هنگامی که به هوش آمد عرض کرد: خداوند! منزهی از اینکه با چشم دیده شوی، من به سوی تو باز می‌گردم و من نخستین مؤمنانم.

بنابراین، ثابت می‌شود که خداوند هرگز قابل رؤیت نیست و اگر در بعضی از آیات یا روایات اسلامی سخن از رؤیت پروردگار به میان آمده، منظور رؤیت با چشم دل و شهود باطنی است، چرا که همیشه آیات قرآن، یکدیگر را تفسیر می‌کنند: «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا». (۱) اضافه بر این امام علی (ع) در پاسخ کسی که از حضرتش پرسید: «یا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟»؛ «ای امیر مؤمنان! آیا هرگز خدای خود را دیده‌ای؟» فرمود: «أَفَأَعْبُدُ مَنْ لَا أَرَاهُ»؛ «آیا کسی را که ندیده‌ام پرستش کنم؟». سپس افزود:

فَقَالَ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعَيْنِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ. (۲)

سپس افزود چشم‌ها هرگز او را آشکارا نمی‌بینند، اما دل‌ها با نیروی ایمان وی را درک می‌کنند.

بنابراین، قائل شدن صفات مخلوقات برای خدا، از جمله اعتقاد به مکان و جهت و جسمیت و مشاهده و رؤیت، سبب دورافتادن از معرفت

۱- این جمله، معروف است و از ابن عباس نقل شده است، ولی این معنی در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی (ع) به شکل دیگری آمده است: «إِنَّ الْكِتَابَ يُصَيِّدُ بَعْضُهُ بَعْضًا...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸) و در جای دیگر می‌فرماید: «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (خطبه ۱۰۳).

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

ص: ۳۵

خداوند و آلوده شدن به شرک است؛ آری او برتر از همه ممکنات و صفات آنهاست و چیزی همانند او نیست. متأسفانه این اصل اساسی اسلام در عقاید وهابیت تحریف گردیده و در آثار رهبران این فرقه، به صورت بیان احوال شخصیه خداوند بیان شده است که در موارد ذیل برخی از این دست انحرافات منعکس می‌گردد:

۱. وهابی‌ها و محدودیت خداوند

اساسیترین نقدی که بر وهابیان وارد می‌باشد، در مسئله توحید است. زیرا خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم به صراحت میفرماید: فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ؛ «به هر سو رو کنید پس خدا آنجاست». (بقره: ۱۱۵) و نیز فرموده است: وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ؛ «و هر جا باشید او با شماست». (حدید: ۴)، ولی آنان با صریح این آیات مخالفت نموده، برای خداوند فوقیت قائل شدند! آنان می‌پندارند که خداوند در جهت فوق و بالا قرار دارد و آن را یک امر ضروری و فطری می‌دانند. ابن تیمیه چگونگی این فوقیت را این گونه بیان می‌کند:

هوا فوق زمین است، ابر فوق هواست و آسمان‌ها فوق ابرها و زمین است و عرش فوق آسمان‌هاست و خداوند در فوق همه اینها قرار دارد. (۱)

۱- منهاج السنه، احمد بن عبدالحلیم الحرائی (ابن تیمیه)، ج ۱، ص ۲۶۳.

ص: ۳۶

از سوی دیگر او می‌گوید که این اعتقاد با عقل و فطرت سازگار است (۱) و در مقام تأکید این مطلب می‌گوید: «کسانی که قائل به رؤیت‌اند، ولی برای خدا جهت فوقیت را ثابت نمی‌دانند، گفته آنها به حکم ضروری عقل معلوم الفساد است!» (۲) مؤسس وهابیت، محمدبن عبدالوهاب نیز در کتاب «التوحید» شبیه همین مطالب را ذکر کرده است. (۳)

۲. عرش خدا از دیدگاه وهابی‌ها

وهابی‌ها برای عرش خداوند شکل و شمایل ساخته‌اند. از دیدگاه آنان، خداوند (العیاذ بالله) چون پادشاهان مستبد زمین، روی عرش تکیه داده، حکم می‌راند! آنان پنداشته‌اند که خدا، دارای وزن و سنگینی است و عرش او به علت سنگینی خدا به صدا درمی‌آید. ابن تیمیه، مقتدای وهابیان در کتاب‌های متعدد خود چنین می‌گوید:

خدای سبحان در بالای عرش قرار دارد و عرش او هم شبیه قتیبه‌ای است که در بالای آسمان‌ها قرار گرفته است و عرش به علت سنگینی خدا مانند جهاز شتر در اثر سنگینی راکب به صدا درمی‌آید. (۴)

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳- شرح کتاب التوحید، ج ۱، ص ۲۲۷.

۴- مجموع الفتاوی، احمد بن عبدالحلیم الحیرانی (ابن تیمیه)، ج ۵، صص ۱۳۷، ۱۵۱ و ۵۸۰؛ ج ۶، صص ۵۵۶، ۵۸۸؛ ج ۱۶، ص ۴۳۷؛ بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه، ابن تیمیه، ج ۱، صص ۵۶۹ و ۵۷۱؛ درء تعارض العقل والنقل، ابن تیمیه، ج ۷، ص ۴.

ص: ۳۷

ابن‌قیم جوزی، شاگرد ابن‌تیمیه و مبلغ عقاید او و نیز سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب می‌گویند: عرش خداوند که ضخامت آن به اندازه فاصله میان دو آسمان است، بر پشت هشت قوچی قرار دارد که فاصله ناخن تا زانوی آنها نیز به اندازه فاصله میان دو آسمان است و این قوچ‌ها روی دریایی قرار دارند که عمق آن به اندازه فاصله دو آسمان است و دریا بر روی آسمان هفتم قرار گرفته است. (۱) این توصیفی که وهابیان برای عرش خدا نموده‌اند، علاوه بر اینکه از جهات مختلف با موازین شرعی و عقلی منافات دارد، جز گزافه‌گویی چیزی نمی‌تواند باشد، زیرا خداوند متعال را نیازمند عرش ضخیم و هشت قوچ کذایی و دریای عمیق و بالاخره محتاج آسمان هفتم قرار داده‌اند. آنان مدعی‌اند که اگر یکی از این پایه‌های زیرین عرش نباشد، عرش خدا فرو ریخته، العیاذ بالله، خداوند از آن بالا به سوی زمین سقوط خواهد نمود! در حالی که غنا و بی‌نیازی خدا نسبت به هر چیزی، از ضروریات دین به شمار می‌آید و آیات متعدد قرآن کریم، صریحاً گواه بر این مطلب است. از سوی دیگر، آیا این مطالب، مستلزم اثبات ازلیت و ابدیت برای قوچ‌های هشت‌گانه و دریا و امور دیگری نیست که در قوام عرش

۱- توضیح المقاصد و تصحیح العقاید، محمد بن ابی‌بکر، ابن‌قیم جوزی، ج ۱، صص ۴۱۹ و ۵۲۰؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ابن‌قیم جوزی، ج ۱، ص ۵۰؛ شرح کتاب التوحید (محمد بن عبدالله)، ج ۱، ص ۶۷۷.

ص: ۳۸

دخالت دارند؟

۳. خدای متحرک

و هابیان خداوند متعال را مانند آدمیان و سایر حیوانات پنداشته‌اند که از محلی به محل دیگر حرکت می‌کنند. ابن تیمیه و ابن قیم جوزی که عقاید و هابیت از افکار آنها ناشی شده است، خدا را به سلاطین تشبیه نموده، میگویند که در روز جمعه از روزهای آخرت، خداوند از عرش پایین می‌آید و بر کرسی مینشیند و کرسی خداوند در میان منبرهایی از نور قرار می‌گیرد و انبیا بر این منابر می‌نشینند و این منابر را کرسیهایی از طلا احاطه نموده که بر این کرسی‌ها شهدا و صدیقین مینشینند و بعد از انجام جلسه مفصل و گفت‌وگو با اعضای جلسه، خداوند از کرسی بلند میشود و با ترک جلسه به سوی عرش خود بالا می‌رود. (۱) آیا این فرقه با بیان مطالب غیرمعقول، مقام و ذات الهی را که از هرگونه شایبه امکانی و مادی، منزّه و پاک میباشد تنزل نداده‌اند؟ زیرا پنداشته‌اند که خدا هم مانند پادشاهان و سلاطین، دارای تشریفات و زندگی پر زرق و برق مادی است و با بندگان خود جلساتی برای رتق و فتق امور انجام می‌دهد.

۱- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه، ج ۵، ص ۵۵؛ زاد المعاد فی هدی خیر العباد، ابن قیم جوزی، ج ۱، صص ۳۶۷-۳۷۰؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۱؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، ص ۴۲۶؛ ج ۲، ص ۵۸۵؛ حادی الارواح، ابن قیم، ج ۱، ص ۲۱۸؛ روضه المحبین، ابن قیم جوزی، ج ۱، ص ۴۳۳.

۴. کرسی‌های متعدد برای خداوند

وهابی‌ها مقام و منزلت خداوند را آنقدر تنزل داده‌اند که حتی برای او کرسی‌های متعددی در فضاهاى مختلف در نظر می‌گیرند. ابن‌قیم در این باره می‌گوید:

برای خداوند در هر آسمان یک کرسی وجود دارد. وقتی که به آسمان دنیا نزول میکند، روی کرسی مختص به این آسمان می‌نشیند و می‌گوید: آیا استغفارکننده‌ای هست تا او را ببخشم... تا صبح آنجا می‌ماند و هنگام صبح، کرسی آسمان دنیا را ترک می‌کند و بالا می‌رود و بر کرسی دیگر می‌نشیند! (۱) ابن‌تیمیه و ابن‌قیم در کیفیت نشستن خدا بر کرسی معتقدند که استوا به معنای مجرد استیلا نیست، بلکه به معنای نشستن بر کرسی پادشاهی میباشد و اضافه میکنند که استوای خدا بر کرسی، مانند استوای «بشر بن مروان» بر کرسی سلطنت است زمانی که عراق را فتح نمود. (۲) این طایفه، حتی خدا را کوچک‌تر از عرش پنداشته و می‌گویند: عرش یا کرسی خداوند، همه آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته، خداوند روی آن می‌نشیند. عرش فقط چهار انگلشت از خداوند بزرگ‌تر است. عرش مانند تختی جدید از سنگینی خداوند به

۱- اجتماع الجيوش الاسلاميه، ج ۱، ص ۵۵.

۲- تفسیر کبیر، ابن‌تیمیه، ج ۶، ص ۳۸۵؛ مجموع الفتاوی، ج ۱۶، ص ۳۹۷؛ ابن‌قیم، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۱.

ص: ۴۰

صدا درمی‌آید. (۱) همچنین می‌گویند: «ان محمداً رسول الله يجلسه ربه على العرش معه» (۲)؛ «پیامبر اسلام با خداوند روی تخت می‌نشیند».

لازمه این سخن این است که عرش بزرگ‌تر از خداست و خدا و رسول خدا هر دو در آن، جا می‌گیرند و عرش بر هر دوی آنها احاطه دارد.

حاجی خلیفه در «کشف الظنون» از کتاب «العرش» ابن تیمیه نقل می‌کند که خداوند بر کرسی مینشیند و محلی را برای نشستن رسول خدا در کنار خودش خالی می‌گذارد! (۳) آیا این گونه عقاید که وهابیه‌ها آن را در میان مسلمین ترویج می‌دهند، انحراف آشکار از مبانی دین مبین اسلام محسوب نمی‌گردد؟ و آیا خداوند متعال مطابق این عقیده، مانند یک فرد از افراد انسان تلقی نشده است که در هر آسمان به داشتن یک کرسی نیازمند می‌باشد و پیوسته برای نشستن بر این کرسیها میان آسمانها در گشت و گذار است؟ آیا این عقیده، عجز خداوند را در برقرار کردن رابطه با بندگانش ثابت نمی‌کند؟ و آیا خداوند بدون اینکه در آسمان دنیا قرار گیرد، نمیتواند پیام خود را به استغفارکنندگان برساند؟

آیا آنگونه که ابن تیمیه استیلا را معنا کرده و جایی هم برای پیامبر اسلام (ص) در کنار خداوند در نظر گرفته، لازم‌اش این نیست که خداوند

۱- مجموع الفتاوی (کتب و رسائل و فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه)، ج ۱۶، ص ۴۳۵.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۳۷۴.

۳- کشف الظنون، حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۴۳۸. (ابن تیمیه، ذکر فیه ان الله تعالی يجلس على الكرسي وقد اخلی مكاناً يقعد معه فیه رسول الله (ص)).

ص: ۴۱

(العیاذ بالله) جسمی است محدود، و متناسب با وسعت کرسی و همسان با وجود پیامبر اسلام(ص) که هر دو باهم در این کرسی جا میگیرند؟

۵. محصور بودن خدا در میان ابرها

ابن تیمیه و ابن قیم معتقدند که خداوند قبل از اینکه موجودات عالم را خلق کند، در میان ابر ضخیمی قرار داشت که نه در زیر آن هوا بود و نه در بالای آن؛ و در عالم، هیچ موجودی نبود و عرش خدا بر روی آب قرار داشت! (۱) حال باید پرسید: آیا این باور با توحیدی که مسلمانان به آن اعتقاد دارند، سازگار است؟

به هر حال، مطابق این عقیده، خداوند به عنوان موجودی تلقی شده که در میان ابرهای ضخیم، محصور بوده است و ابر بر خداوند احاطه داشته است، در حالی که به ضرورت دین اسلام، هیچ چیزی نمی‌تواند محیط بر خدا باشد، بلکه خداوند محیط بر همه مخلوقات و جهان هستی احاطه دارد.

با اندکی دقت، معلوم می‌شود که در این سخن، تناقضی آشکار وجود دارد، زیرا در ضمن اینکه می‌گوید خدا قبل از اینکه چیزی را خلق کند و در عالم، نیستی مطلق حاکم بود، خودش در میان ابر ضخیم قرار داشته است. در حالی که ابر- به هر شکلی که می‌خواهد باشد- از مخلوقات خداوند است؛ مگر اینکه مخلوقیت آن، انکار گردد که تضاد این سخن

۱- مجموع الفتاوی الکبری، ابن تیمیه، ج ۳، ص ۱۴۰؛ ج ۵، ص ۱۰۷؛ ج ۶، ص ۵۷۶؛ الرد علی المنطقیین، ص ۵۱۵؛ الرد علی البکری، ج ۱، ص ۱۴۱؛ العقید الواسطیه، ابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۲؛ ابن قیم جوزی، توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۰۶.

ص: ۴۲

نیز با مبانی اسلام آشکارتر از آن است که بیان شود. به راستی وهابی‌ها این اشکال‌ها را چگونه پاسخ می‌گویند؟

۶. خدا در جلو نمازگزار

وهابی‌ها معتقدند که خدا در هنگام نماز در مقابل هر نمازگزار قرار می‌گیرد، لذا می‌گویند نمازگزار نباید آب دهانش را به سوی قبله بیاندازد، چون خداوند در مقابل او قرار می‌گیرد و این عمل باعث اذیت و آزار خدا می‌شود! (۱) آیا آنان مقام و منزلت خداوند را در حد افراد عادی و معمولی تنزل نداده‌اند؟ آیا این پندارها، افزون بر اینکه مستلزم تجسیم، تشبیه و تحیز خدا است، موجب تعدد خدا و یا تقسیم خدای واحد به اجزای متعدد نمیشود تا بتواند در برابر هر نمازگزاری حضور پیدا کند. البته این گونه انحرافات در چارچوب دین مقدس اسلام، کوچک‌ترین جایگاهی ندارد و بدتر از تثلیثی است که در مسیحیت تحریف شده مطرح است.

۷. فرود آمدن خدا به آسمان دنیا

وهابیت، مدعی است که خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید. گویا از دیدگاه آنان دنیا در دیگر زمانها از وجود خداوند خالی است!

این ادعای وهابیت که خداوند متعال هر شب به آسمان زمین فرود

۱- مجموع الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۱۴۰؛ ج ۵، ص ۱۰۷؛ ج ۶، ص ۵۷۶؛ الرد علی المنطقیین، ص ۵۱۵؛ الرد علی البکری، ابن قیم، ج ۱، ص ۱۴۱؛ العقید الواسطیه، ج ۱، ص ۲۲؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۲، ص ۳۰۶.

ص: ۴۳

می‌آید و در شب عرفه، به زمین نزدیک‌تر می‌شود تا دعای بندگان خود را از نزدیک اجابت نماید و بعد از قرار گرفتن در آسمان زمین، ندا سر می‌دهد و می‌گوید: «آیا کسی هست که مرا بخواند و من او را اجابت کنم» (۱) با تشبیه و تجسیم، چه تفاوتی دارد؟ ابن بطوطه، جهانگرد معروف مراکشی، در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

ابن تیمیه را بر منبر مسجد جامع دمشق دیدم که مردم را موعظه می‌کرد و میگفت: «خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید، همان گونه که من اکنون فرود می‌آیم و سپس یک پله از منبر پایین آمد». این گفته او، مورد اعتراض «ابن زهرا» فقیه مالکی حاضر در مجلس قرار گرفت، ولی مردم از پای منبر برخاستند و «ابن زهرا» را مورد ضرب و شتم قرار دادند و از طرف قاضی حنبلی نیز مورد تنبیه قرار گرفت. اما عمل قاضی حنبلی، باعث اعتراض فقها و قضات شافعی و مالکی دمشق واقع شد و موضوع را به حاکم اطلاع دادند و او هم به «ملک ناصر» گزارش داد و ابن تیمیه به دستور وی به زندان افتاد. (۲) ابوزهره نیز می‌گوید: «ابن تیمیه، همچنان این معنا را تکرار و تأکید

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۶۲؛ العقیده الاصفهانیه، ص ۵۰؛ درء التعارض، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۲۶؛ اجتماع الجيوش الاسلاميه، ج ۱، ص ۱۱۷؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، صص ۴۱۳ و ۵۱۵.

۲- رحله ابن بطوطه، ص ۹۶.

ص: ۴۴

میکرد که خداوند فرود می‌آید و در بالا و پایین وجود دارد. (۱) وهابیت که خداوند را در حد یک انسان، تنزل داده و میپندارند که همچون انسانها راه می‌رود و از جایی به جایی منتقل میگردد، در برابر این استدلال اهل توحید چه پاسخی دارند:

یکی از صفات سلبی خداوند، نفی مکان و جهت برای اوست؛ به این معنا که خداوند در جهت خاصی قرار نمیگیرد و موجودی نیازمند مکان نیست تا جا و مکانی را اشغال کند، زیرا مکان از عوارض و خواص جسم است، در حالی که خداوند منزله از جسم است. (۲)

جسم از یک سو محدود و از طرف دیگر محتاج و نیازمند است، ولی خداوند نه محدود است و نه احتیاج و نیاز به ساحت او راه دارد، لذا خداوند خود را در قرآن، بدون مکان، معرفی نموده است و بر آن تأکید دارد:

الف) وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره: ۱۱۵)

مشرق و مغرب، از آن خداست! و به هر سو رو کنید، خدا آنجاست! خداوند بی‌نیاز و داناست!

ب) هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (حدید: ۴)

و هر جا باشید او شماست.

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ابوزهره، ص ۳۲۰.

۲- توحید، علی بن بابویه (شیخ صدوق)، ص ۹۸.

ص: ۴۵

(ج) وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (زخرف: ۸۴)

او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او حکیم و علیم است.

(د) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْهُ مَا تُوسِّسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق: ۱۶)

ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!

امام صادق (ع) می‌فرماید: «خداوند از زمان و مکان برتر و از حرکت و سکون بالاتر است، بلکه آفریدگار زمان و مکان و سکون و

حرکت می‌باشد». (۱)

۸. رؤیت خدا با چشم سر

وهابیت مدعی رؤیت خداوند با چشم سر است. اکنون باید پرسید که وهابی‌ها این دیدگاه ابن تیمیه و ابن قیم را که می‌گویند خداوند

با چشم سر دیده می‌شود و همان‌طوری که قرص ماه و خورشید را می‌بینید خدا را نیز خواهید دید و در دیدار خداوند هیچ فشار و

ناراحتی بر شما وارد نخواهد شد، چگونه توجیه می‌کنند؟ (۲)

۱- بحارالانوار، محمدباقر مجلسی، ج ۳، ص ۳۰۹.

۲- منهاج السنه، ج ۳، ص ۳۴۱؛ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۴۳۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، صص ۱۴۰ و ۳۹۰؛ ج ۵، صص ۱۰۷ و ۱۷۷؛

ج ۶، ص ۴۲۱؛ ج ۱۱، ص ۴۸۱؛ ج ۱۸، ص ۲۰۰؛ درء تعارض العقل والنقل، ج ۱، ص ۲۵۲؛ بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۳۵۰؛ ج

۲، صص ۸۴، ۴۰۶ و ۴۱۸؛ توضیح المقاصد وتصحيح القواعد، ج ۲، ص ۵۷۱؛ حادی الارواح، ج ۱، صص ۲۱۰، ۲۲۷ و ۲۲۸.

ص: ۴۶

ابن تیمیه در اثبات مدعای خود می‌گوید: «خطای کسانی که قائل به رؤیت خداوند هستند، کمتر از خطای کسانی است که رؤیت خداوند را نفی می‌کنند» (۱) او برای امکان رؤیت خدا چنین استدلال می‌کند:

هر چیزی که وجودش کامل‌تر باشد برای دیدن سزاوارتر است و از آنجا که خداوند اکمل موجودات است برای دیده شدن از غیر او سزاوارتر است و در نتیجه خداوند باید دیده شود. (۲) این عقیده افزون بر اینکه مستلزم تجسیم و تشبیه و امثال اینهاست، با آیات صریح قرآن، تضاد دارد، از جمله آیه:

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (انعام: ۱۰۳)

چشم‌ها او را نمی‌بینند ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند و او بخشنده (انواع نعمت‌ها و با خبر از دقایق موجودات) و آگاه (از همه) چیز است.

این آیه، رؤیت خدا را با چشم سر به طور مطلق، نفی میکند، لذا بر بطلان این عقیده، دلالتی صریح دارد.

افزون بر آن، ابن تیمیه در این ادعا دچار اضطراب شده، زیرا، بنابر عقیده او، خطای قول به رؤیت، کمتر از خطای قول به نفی رؤیت است، از این رو، قول به رؤیت را پذیرفته؛ در حالی که خطا چه کم باشد و چه

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۲۱۷.

ص: ۴۷

زیاد، به هر حال خطاست و قابل پذیرش نیست. از سوی دیگر، استدلال او بر سزاوار بودن رؤیت خداوند متعال، هیچ پایه عقلی و نقلی ندارد و نیز هیچ گونه تلازم عقلی، بین اکملیت موجود و رؤیت آن وجود ندارد؛ زیرا اگر چنین تلازمی وجود می‌داشت، خداوند متعال باید در منظر همگان، بهتر، آسان‌تر و بیشتر از موجودات مادی در معرض دید قرار می‌گرفت، در حالی که هیچ کسی نگفته که خدا را دیده است.

ابن تیمیه، خود به وجود تناقض در قول به رؤیت اقرار نموده و آن را با تناقضش پذیرفته است. او می‌گوید: اگرچه در این قول تناقض وجود دارد چون از یک طرف باید قایل شویم که خدا دیده می‌شود و از طرف دیگر باید بگوییم خداوند دارای جهت نیست، ولی این تناقض بهتر است از اینکه گفته شود خداوند اصلاً دیده نمی‌شود. چون رؤیت خداوند موافق با حکم عقل است. (۱) او با این گفتار، هم عقیده‌ای که مبتنی بر تناقض است را پذیرفته و هم در دام تناقض دیگری افتاده است. زیرا او از یک طرف می‌گوید در قول به رؤیت خداوند تناقض وجود دارد و از طرف دیگر می‌گوید رؤیت خداوند موافق با حکم عقل است. در حالی که مسئله استحاله تناقض از بارزترین و روشن‌ترین موضوعات حکم عقل است، پس چگونه چیزی که در آن تناقض وجود دارد، می‌تواند با حکم عقل موافق باشد؟!

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۷۶.

۹. افراط در رؤیت خدا

وهایبها در مسئله رؤیت خدا به حدی افراط نموده‌اند که هر انسان عاقلی را بُهت‌زده و حیران می‌کند. ابن تیمیه، معتقد است که در روز قیامت، خداوند با قیافه مبدل پیش مردم می‌آید و خود را معرفی میکند و میگوید من خدای شما هستم ولی مردم در جواب میگویند ما تو را نمیشناسیم و از تو به خدا پناه می‌بریم. اگر خدای ما بیاید، ما او را میشناسیم. سپس خداوند با قیافه اصلی خودش پیش آنها می‌آید و خود را معرفی میکند و آنها می‌گویند: بلی تو خدای ما هستی و به دنبال خدا به سوی بهشت روانه می‌شوند! (۱) آیا وهابیت با این سخنان سخیف و غیرمعقول که درباره رؤیت خداوند دارند و شنیدن آن برای هر مسلمانی غیر قابل تحمل است، خداوند تبارک و تعالی را به بازی نگرفته‌اند؟ آنان خداوند را به کاری متهم نموده‌اند که حتی از یک انسان معقول و موجه هم سر نمی‌زند.

آنان باید پاسخ دهند که خداوند این کار را برای چه منظوری انجام می‌دهد؟ آیا- العیاذ بالله- او می‌خواهد با این کار با بندگانش بازی کند؟! و آیا چهره به چهره شدن با خداوند مستلزم عارض شدن عوارض بر او نیست.

پرسش دیگر این است که مردم چگونه متوجه میشوند که او، خدای آنان نیست، در حالی که با همان چهره مبدل هم او باید خدا باشد، چون تغییر چهره باعث تغییر ذات خدا نمیشود. مگر اینکه گفته شود خدایی

۱- بغیة المرتاد، ابن تیمیه، ص ۴۵۳؛ مجموع الفتاوی، ج ۶، ص ۴۹۲؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۰۷.

ص: ۴۹

خداوند، به چهره اوست نه ذات او!
نکته دیگر اینکه برای بار دوم که خدا با چهره اصلی ظاهر میشود، چه مشخصات خدایی در او وجود دارد که مردم او را به عنوان خدا می‌شناسند؟ آیا مردم او را قبلاً در دنیا دیده‌اند که در قیامت، او را با چهره اصلی‌اش میشناسند. اگر دیده‌اند چگونه و در کجا دیده‌اند؟ و تفاوت بین چهره اصلی و مبدل خدا در چیست؟

۱۰. تمسک به ظاهر روایات در مسئله توحید

وهابیت با متکلمان مسلمان و همچنین عموم مسلمانان سر ستیز در پیش گرفته‌اند. آنان حتی با آموزه‌های مسلم و مورد قبول همه مذاهب اسلامی نیز به مخالفت برخاسته‌اند.
آنان در آموزه توحید که اساس همه باورهای مکتب نجات بخش اسلام است، به ظواهر برخی روایات تمسک نموده، برای خداوند تبارک و تعالی صورت، دست، پا، کتف، کمر و انگشتان و .. ساخته‌اند. ابن تیمیه در کتاب الفتاوی به صراحت مینویسد:
آنچه در قرآن و سنت ثابت شده و اجماع و اتفاق پیشینیان بر آن است حق است، حال اگر از این امر لازم آید که خداوند، متصف به جسم بودن شود، اشکالی ندارد، زیرا لازمه حق نیز حق است. (۱) ابوزهره در کتاب «تاریخ المذاهب الاسلامیه» مینویسد:

ص: ۵۰

وهابیت تمام اوصاف خدای سبحان یا امور مربوط به وی را که در قرآن کریم یا سنت آمده است، مانند محبت، غضب، دشمنی، خشنودی، فرود آمدن نزد مردم در تکه‌هایی از ابر را برای خود اثبات میکنند و استقرار او بر عرش و داشتن دست و صورت را ثابت میدانند، بدون اینکه این آیات را به تأویل برند یا بر خلاف ظاهر آن تفسیر کنند. (۱) ابن‌الوردی نیز میگوید: «ابن تیمیه به خاطر قول به تجسیم زندانی شد». (۲) همچنین ابن‌حجر مکی هیشمی شافعی گفته است: «ابن تیمیه نسبت به ساحت مقدس خداوند جسارت نموده، در حق او، ادعای جهت و جسمانیت کرده است». (۳)

۱۱. صورت برای خداوند

وهابیت معتقد است که خداوند عظیم‌الشأن صورتی شبیه انسان دارد. بی‌گمان، هر مسلمانی که کمترین آشنایی با معارف و آموزه‌های بلند اسلامی داشته باشد می‌داند، توحیدی که دین مقدس اسلام به عنوان آخرین و کامل‌ترین دین مطرح نموده با تشبیه و تجسیم در تضاد است، ولی وهابیت در حالی که همه طوایف اسلامی را به شرک متهم میکند، با استفاده از ظواهر برخی روایات مبهم، برای خداوند صورتی چون صورت انسان ساخته‌اند؟

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، محمود ابوزهره، ج ۱، ص ۲۳۵.

۲- تتمه المختصر، ج ۲، ص ۳۶۳.

۳- معالم الفتن، سعید ایوب، ج ۲، ص ۴۱۴.

ص: ۵۱

ابن تیمیه (۱) و ابن قیم (۲) میگویند که صورت انسان، شبیه به صورت خداوند است و در این رابطه، روایتی را چنین نقل نموده‌اند: وقتی یکی از شما با برادرش نزاع و مخاصمه میکند، از سیلی و لطمه زدن به صورت طرف نزاع خودداری نماید، زیرا خداوند «آدم» را مانند صورت خودش آفریده است؟!

مفهوم این سخن این است که خداوند صورتی دارد و صورت انسان را نیز چون صورت خود آفریده است؟! وهابیان صرف وجود روایت در منابع را دلیل بر صحت آن میدانند، در حالی که روایات زیادی در کتب روایی وجود دارد که جزء اسرئیلیات بوده، با هدف و انگیزه خاصی وارد منابع روایی شده‌اند. بزرگان اهل سنت نیز به این نکته توجه داشته و در کتب و آثارشان از وجود چنین پدیده‌های خبر داده‌اند (۳) حتی خود ابن تیمیه نیز به وجود اسرئیلیات در میان مجموعه‌های حدیثی اشاره کرده است. (۴) به هر حال بنا بر قاعده مسلم، میان اهل علم باید هر روایتی را، خصوصاً در مسئله اساسی و مهمی چون توحید، نخست از نگاه سند مورد توجه و دقت قرار داد و درستی سند را احراز و مشخص نمود. بعد از آن نیز باید دید که روایت با مبانی مسلم و ضروریات دین و نص

۱- الجواب الصحيح، ابن تیمیه، ج ۳، ص ۴۴۴.

۲- حادی الارواح الی بلاد الاقراخ، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳- البدایة والنهایة، اسماعیل بن کثیر، ج ۲، ص ۱۳.

۴- مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۴۵۲.

ص: ۵۲

قرآن کریم در تضاد نباشد. اکنون سؤال این است که چرا وهابیه‌ها از این نکته اساسی غافلاند؟ بدیهی است که روایت مورد استناد وهابیت با مبانی و اصول اسلام منافات دارد. اما از نگاه سند بنا به گفته علامه شرف‌الدین و دیگران، این حدیث از اسرائیلیات بوده و از متن تورات گرفته شده است. در قسمت ۲۷ از اصحاح اول از سفر پیدایش وارد شده است که «خداوند انسان را به صورت «الله» خلق نمود». (۱)

۱۲. تصور اعضا و جوارح برای خداوند

اندیشه تجسیم چنان در تار و پود رهبر فکری وهابیت ریشه دوانده که مقام و منزلت خداوند را در حد یک انسان معمولی تنزل داده به گونه‌ای که خداوند متعال را محتاج اعضا و جوارح پنداشته است. ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه (۲) و دیگر آثارش به صراحت تمام می‌گوید خداوند دارای دو دست است که هر کدام از این دو دست کار مخصوص به خودشان را انجام می‌دهند و در کار همدیگر دخالت نمی‌کنند او در این رابطه، حدیثی نقل می‌کند و آن را صحیح میدانند و در کتاب «دقایق التفسیر» می‌گوید: «خداوند در روز قیامت دست خود را داخل آتش جهنم می‌کند و هر که را بخواهد بیرون می‌آورد...» وَأَنَّهُ

۱- یهود فی ثوب الاسلام، شرف‌الدین، صص ۵۵ و ۷۷.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ درء التعارض، ج ۷، ص ۱۲؛ الحسنه والسيئه، ص ۱۰۲؛ مجموع الفتاوى، ج ۸، ص ۹۵؛ دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱.

ص: ۵۳

يُدْخِلُ فِي النَّارِ يَدَهُ حَتَّى يُخْرِجَ مِنْ ارَادَهُ». (۱) ابن قیم در «صواعق المرسله» میگوید: «خداوند، آسمان را با یک دستش گرفته و زمین را با دست دیگرش گرفته است». (۲) او در جای دیگری نیز میگوید که خداوند، سه چیز را مخصوصاً با دست خودش خلق کرده است: یکی آدم و دیگری جنت فردوس، ولی از سومی نامی نبرده است. (۳) آیا اعتقاد به وجود دست و پا برای خداوند، ملازم با جسمیت و شباهت خداوند به خلق نیست؟ این عقیده چگونه با توحید سازگار است؟ آیا وهابیت می‌تواند به اشکالاتی که بر این پندار مترتب است پاسخ دهد؟ اگر خداوند- العیاذ بالله- دارای دستهایی با ویژگی‌های مذکور است، حتماً باید نیازمند به آنها باشد، حال می‌گوییم که آنان این نیازمندی و احتیاج خداوند را چگونه توجیه خواهند نمود؟ در حالی که او غنی بالذات است و به هیچ چیزی نیازمند و محتاج نمی‌باشد، زیرا خود خداوند فرموده است: إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (حج: ۶۴).

غزالی یکی از دانشمندان اهل سنت در نقد اینگونه پندارها می‌گوید:

دست و یا عضوی با ویژگیهایی که در انسان وجود دارد، درباره خداوند متعال محال است و خداوند از این امور مبرا است.

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۱۳۹؛ درء التعارض، ج ۷، ص ۱۲؛ الحسنه والسيئه، ص ۱۰۲؛ مجموع الفتاوى، ج ۸، ص ۹۵؛ دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲- صواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳- صواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۷۱.

ص: ۵۴

اگر کسی به ذهنش خطور کند که خداوند، جسمی مرکب از اعضاست، بت پرست است؛ زیرا هر جسمی آفریده خداست و پرستش آفریدگان کفر است و اگر بت پرستی کفر به شمار می‌رود، بدین سبب است که بت، مخلوق است. (۱)

۱۳. کفش‌های طلایی خداوند

توجه به ظواهر و عدم تعقل در متون روایی باعث شده است که وهابیه معتقد گردند خداوند- العیاذ بالله- دارای کتف، کمر، انگشتان و پا و کفش‌هایی از جنس طلاست.

ابن تیمیه، در کتاب منهاج السنه (۲) و کتب دیگر و ابن قیم، شاگردش در «حادی الارواح» (۳) می‌گویند خداوند دارای پاست، به این بیان که در روز قیامت، جهنم پر نمی‌شود و مرتب از خداوند می‌خواهد که چیزی در آن بریزد. خداوند نیز هرچه از انسان‌ها داخل جهنم می‌افکند باز هم پر نمی‌شود و فریاد «هل من مزید» جهنم بلند است تا اینکه خداوند پایش را داخل جهنم می‌گذارد و آنگاه جهنم پر می‌شود و می‌گوید: «قط قط» بس است بس است! در کتاب دقایق التفسیر و کتب دیگر آمده که خداوند دارای ساق

۱- تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص ۳۲۷.

۲- منهاج السنه، ج ۵، ص ۱۰۰؛ بیان تلیس الجهمیه، ج ۲، ص ۱۶۷؛ اجتماع الجیوش الاسلامی، ج ۱، ص ۱۰۰؛ مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۳۹؛ الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۹۶.

۳- حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۷۸؛ روضه المحیین، ابن قیم، ج ۱، ص ۴۲۷؛ شرح قصیده ابن قیم، ج ۱، ص ۱۳۱.

ص: ۵۵

است و در این رابطه، روایتی بدین گونه نقل می‌کند: «در روز قیامت ساق خود را نشان می‌دهد و تمام مردان و زنان با ایمان در مقابل خدا به سجده می‌افتند». (۱) ابن تیمیه در مقابل کسانی که گفته‌اند، ائمه حدیث از این روایت، اعراض کرده‌اند به شدت مخالفت نموده و گفته است: «اینکه ائمه از این گونه روایات اعراض نموده‌اند بهتانی عظیم است» (۲).

تقی الدین حصنی دمشقی عالم بزرگ اهل سنت (م ۸۲۹ ه. ق) در کتاب «دفع الشبهه عن الرسول و الرساله» از ابن تیمیه نقل می‌کند که وی معتقد بوده است خداوند درحالی که کشف‌هایی از طلا- در پایش است به آسمان دنیا فرود می‌آید: «وفی رجلیه نعلان من الذهب» (۳)؛ «در پای خداوند، دو پای پوش از طلاست».

آیا در مواجهه با این پندارها، جز سخن مولانا جلال‌الدین بلخی چه می‌توان گفت:

گند کفر تو جهان را گنده کرد کفر تو، دیبای دین را ژنده کرد

چارق و پاتابه، لایق مر توراست آفتابی را چنین‌ها کی رواست

گر نبندی زین سخن تو خلق را آتشی آید بسوزد خلق را

آتشی گرنامدست، این دود چیست جان سیاه گشته، روان مردود چیست

۱- دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱؛ الفتاوی الکبری، ج ۵، ص ۳۰۲؛ مجموع الفتاوی، ج ۷، ص ۲۷۵؛ اجتماع الجیوش الاسلامی، ج ۱، ص ۳۴؛ الصواعق المرسله، ج ۱، ص ۲۵۲؛ حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- دقایق التفسیر، ج ۲، ص ۱۷۱.

۳- دفع الشبهه عن الرسول و الرساله، ابوبکر بن محمد الحصنی دمشقی، ص ۹۹.

ص: ۵۶

دوستی بی‌خرد، خود دشمنی است حق تعالی زین چنین خدمت، غنی است شیر، او نوشد که در نشو و نماست چارق او پوشد که او محتاج پاست با که می‌گویی تو این باعمّ و خال جسم و حاجت در صفات ذوالجلال (۱)

۱۴. دو انگشت برای خداوند

آیا برای یک مسلمان که از اصول و مبانی اسلام آگاهی نسبی دارد، قابل قبول است که مقلب‌القلوب بودن خداوند، که در ادعیه و روایت آمده است، به این معنا باشد که خداوند- العیاذ بالله- قلبهای مؤمنین را با دو انگشت خود گرفته است؟ ابن تیمیه در کتاب «تلبیس الجهمیه» می‌گوید:

ما به اینکه خداوند، مقلب‌القلوب است و قلب‌ها بین دو انگشتان او قرار دارد ایمان داریم. «ان القلوب بین اصبعین من اصابعه و انه یضع السموات علی اصبع و الارضین علی اصبع» (۲)؛ «قلب‌ها بین دو انگشت از انگشتان خدا قرار دارد و آسمان‌ها بر یک انگشت و زمین‌ها بر یک انگشت قرار دارد».

۱۵. درگوشی صحبت کردن خدا

از دیدگاه وهابیان، خداوند در قیامت با مردم درگوشی صحبت می‌کند.

۱- مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد مولوی، ص ۲۴۹.

۲- بیان تلبیس الجهمیه، ج ۲، ص ۱۷.

ص: ۵۷

ابن قیم الجوزی، شاگرد ابن تیمیه در کتاب «طریق الهجرتین» می گوید:

خداوند در روز قیامت، کنار بنده مؤمن قرار می گیرد و با او در گوشه حرف می زند و بنده مؤمن آن چنان به پروردگارش نزدیک می شود که با خدا پهلو به پهلو قرار می گیرد و خداوند کتف خودش را بر او می گذارد و مشغول صحبت می گردند. خداوند از بنده اش می پرسد: به یاد داری که فلان گناه را مرتکب شدی؟ او می گوید: آری، آری و به تمام گناهانش اعتراف می کند. (۱) آیا این دیدگاه افزون بر اینکه مستلزم پذیرش اعضا و جوارح برای خداوند است، خدا را در حد یک انسان قرار نمی دهد؟

۱۶. کمر خدا

در مذهب وهابیت، خداوند مانند انسان دارای کمر است. ابن تیمیه، خدای سبحان را چون انسان، دارای کمر می داند و می گوید: «وقتی خداوند، رحم (قربت) را خلق کرد، رحم بلند شد و کمر خدا را محکم گرفت!» (۲) البته این پندارها چنان بدیهی الفساد است که به هیچ نقد و تحلیل علمی نیاز ندارد، زیرا کسی که از آموزه‌ها و معارف اسلامی آگاهی اندکی داشته باشد، می داند که روح اسلام با چنین مطالبی سازگاری ندارد.

۱- طریق الهجرتین، ص ۳۷۳.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۱۴، ص ۳۲.

ص: ۵۸

آیا معنای توحیدی که پیامبر اعظم حضرت محمد(ص) به بشریت معرفی نمود و در راه استقرار آن، از سوی آن حضرت و اهلیت(علیهم السلام) و اصحاب کرام تلاش‌ها و از خود گذشتگی‌های فراوانی صورت گرفت، این است که گفته شود خداوند دارای کتف، کمر، انگشتان و غیره است؟

به هر حال، توحیدی که وهابیت آن را ترویج می‌کند، بر پایه تجسیم و تشبیه استوار است و صریحاً با تعالیم قرآن و احادیث نبوی منافات دارد و با مبانی بلند اسلام، در تضاد و تهافت است. در قرآن، آیات بسیاری وجود دارد که به طور صریح، مسئله تشبیه را رد می‌کند:

الف) لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (شورا: ۱۱)

هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست.

ب) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (اخلاص: ۴)

و هیچ کس مانند او نیست.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (نحل: ۷۴)

پس، برای خدا امثال(و شبیه‌ها) قائل نشوید! خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

روشن است که مفاد این آیات کریمه و آیات دیگر نفی هر گونه تشبیه از خدا است.

مولای موحدان امام علی(ع) در این باره می‌فرماید:

مَا وَحَّدَهُ مِنْ كَيْفِهِ وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَّلَهُ وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَسَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ ... (۱)

ص: ۵۹

کسی که برای خدا کیفیتی قائل شد، یگانگی او را انکار کرده و آن کس که همانندی برای او قرار داد به حقیقت خدا نرسیده است. کسی که خدا را به چیزی تشبیه کرد به مقصد نرسید؛ آن کسی که به او اشاره کند یا در وهم آورد خدا را بی نیاز ندانسته است.

۱۷. تعجب و خنده خداوند

وهابیت میگوید: «بر خداوند تعجب، خنده و مانند آن عارض می شود». آنها می گویند:

خداوند از حال دو نفر خنده اش می گیرد و آن در جایی است که شخصی، شخص دیگر را بکشد و هر دو وارد بهشت شوند؛ یعنی خداوند به خاطر اینکه قاتل و مقتول، هر دو وارد بهشت می شوند می خندد. (۱) همچنین در مورد آخرین کسی که وارد بهشت می شود، گفته اند:

در روز قیامت، شخصی از خداوند چیزی می خواهد و خداوند به او عطا می کند و از او تعهد می گیرد که دیگر چیزی از خداوند نخواهد، لکن او به تعهدش عمل نمی کند و دوباره از خداوند چیزی می خواهد تا اینکه به در بهشت نزدیک می شود؛ همین که صدای اهل بهشت را می شنود، عرضه می دارد: خدایا مرا داخل بهشت بگردان. خداوند می گوید: ای پسر آدم چیست که تو را راضی کند. اگر دو برابر دنیا را به تو بدهم راضی

۱- الجواب الصحيح، ج ۳، ص ۴۴۴؛ حادی الارواح الی بلاد الافراح، ج ۱، ص ۱۰۳.

ص: ۶۰

می‌گردد؟ او می‌گوید: خدایا تو که خدای عالمیانی مرا استهزا و مسخره می‌کنی؟ اینجاست که خدا می‌خندد و می‌گوید من تو را استهزا نمی‌کنم! (۱) آیا این تعبیرات نسبت به خداوند، مستلزم آن نیست که خداوند از وقایع و حوادث خارجی منفعل و متاثر گردد؟

قطعاً چنین چیزی در ساحت ربوبی او راه ندارد؛ یعنی محال است حالت تازه‌ای برای او پیدا شود که پیش از آن نداشته است، چون این حالت تازه، اگر صفت و کمال است، باید از اول دارا باشد و اگر نقص است، نباید بعد از این دارا شود و نیز اگر از لوازم ذات خود اوست از ازل با او بوده و اگر از غیر است، باید غیر او که ممکنات هستند در او تأثیر کنند و این، محال است. (۲) ممکن است گفته شود که اگر ذات خداوند، از چنین حالاتی پیراسته است، چرا خدا در قرآن مجید با برخی از این صفات چون خشم و غضب و نسیان توصیف شده است؟

در پاسخ باید گفت که مقصود واقعی از این آیات معنای کنائی آنهاست و علت اینکه این الفاظ درباره خدا به کار رفته است، این است که ذات او، اگر چه از این حالات و دیگر گونی‌ها پیراسته است، اما آثار آنها که کیفر و پاداش است، از ساحت او دور نیست. به عبارت دیگر، مقصود از خشم خدا بر افراد کافر، جز همان اثر خشم که مؤاخذة و کیفر

۱- حادی الارواح، ج ۱، ص ۲۷۶؛ توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، ج ۱، صص ۲۲۰ و ۲۳۸.

۲- کشف المراد، ابن مطهر حلی، ص ۴۱۰.

ص: ۶۱

باشد، چیز دیگری نیست.

همین سخن را میتوان درباره رضای خدا نیز بیان کرد. مقصود از رضایت، درباره فردی، جز پاداش نیک چیز دیگری نیست و منظور از اینکه خداوند از بندگان خود راضی است، این است که چون آنان به دستورهای الهی گوش فرا می‌داده‌اند، همگی پاداش خواهند داشت.

در حدیثی از امام جعفر صادق(ع) آمده است: «غَضِبُ اللَّهِ عِقَابُهُ وَ رِضَاهُ ثَوَابُهُ»^(۱)؛ «خشم خدا، کیفرهای او و خشنودی او پاداش اوست».

از لوازم دیگر این امور، تغییر و احتیاج است که از صفات ذاتی ممکنات می‌باشد، نه از صفات خداوند که خالق همه چیز و همه کس است.

از این گذشته، تعجب هنگامی حاصل می‌شود که نسبت به چیزی، جهل وجود داشته باشد و بعد آشکار گردد، بر این اساس باید گفت، بنابر عقیده وهابیت، خداوند در ابتدا نسبت به این اموری که موجب تعجب و خنده او می‌شود، العیاذ بالله، جاهل بوده است!

۱- بحارالانوار، ج ۴، ص ۶۳.

ص: ۶۳

فصل دوم: ابن تیمیه، وهابیت و نبوت

اشاره

از نگاه قرآن و سنت، پیامبران الهی (علیهم السلام) با عنایت الهی، از هر گناه معصوم و پاک‌اند و در گفتار و رفتار خود اشتباه نمی‌کنند؛ همان‌طور که درباره پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است:

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم: ۳ و ۴)

و از روی هوا، سخن نمی‌گوید. نیست این سخن جز آنچه بدو وحی می‌شود.

از این گذشته، انبیا از مخلصینی هستند که در قرآن، از تسلط شیطان

ص: ۶۴

و اغوای او استثنا شده‌اند.

قرآن کریم، گروهی از انسان‌ها را مخلص (۱) نامیده است که حتی ابلیس هم طمعی در گمراه کردن ایشان نداشته و ندارد، زیرا در جایی که سوگند یاد کرده که همه فرزندان آدم (ع) را گمراه می‌کند، مخلصین را استثنا کرده است:

قَالَ فِعْزَتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (ص: ۸۲-۸۳)

گفت: به عزت تو سوگند که همگان را گمراه کنم، مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند.

بی‌شک، طمع‌نداشتن ابلیس در گمراهی ایشان، به خاطر مصونیتی است که از گمراهی و آلودگی دارند، و گرنه دشمنی وی شامل ایشان هم می‌شود و در صورتی که امکان می‌داشت، هرگز دست از گمراه کردن ایشان برنمی‌داشت.

بنابراین، عنوان «مخلص» مساوی با «معصوم» خواهد بود، چنان‌که قرآن کریم، تعدادی از انبیا را از مخلصین شمرده؛ از جمله در سوره «ص» می‌فرماید:

وَ اذْكَرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحٰقَ وَ يَعْقُوبَ اُولٰٓئِذِى وَاَلْبَصَارَ * اِنَّا اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصِيْهِ ذِكْرِ الدَّارِ وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفٰٓئِ
الْاٰخِيَارِ (ص: ۴۵-۴۷)

۱- باید توجه داشت که مخلص (به فتح لام) غیر از مخلص (به کسر لام) است. واژه اول بر این دلالت دارد که خدا، شخص را خالص کرده، ولی معنای دومی این است که خود شخص، اعمالش را با اخلاص انجام می‌دهد.

ص: ۶۵

و به خاطر بیاور، بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را، صاحبان دست‌ها (ی نیرومند) و چشم‌ها (ی بینا!) ما آنها را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود! و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکان‌اند.

در سوره مریم نیز می‌فرماید:

وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (مریم: ۵۱)

و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود و رسول و پیامبری والا مقام.

با وجود این دلایل قرآنی که بر پاکی و عصمت انبیا دلالت دارد، فرقه وهابیت، افعال ناشایست و خطاهایی را به پیامبران الهی نسبت داده‌اند که به تعدادی از آنها اشاره می‌گردد:

۱. نفی تقدس از پیامبران

وهابی‌ها (که غیر از خود، همه فرق اسلامی را کافر، مبتدع و مشرک می‌دانند) برای پیامبران الهی هیچ‌گونه تقدس و مقامی فوق انسان‌های عادی قایل نیستند. آنان در جهت سست نمودن پایه‌های نبوت و مبانی اعتقادی مسلمانان، با کمال جسارت و اهانت، پیامبران بزرگ را در معرض اتهام‌های ناروای خود قرار داده، اوصافی را از آنان نفی می‌کنند که خداوند برای آنها قرار داده و در عوض به جای آن، صفات و خصایص ناپسندی را که سزاوار یک انسان عادی هم نیست به آنها نسبت داده‌اند. عقاید وهابیت، مبتنی بر انکار عصمت انبیاست. آنان معتقدند که

ص: ۶۶

پیامبران الهی نه تنها هیچ مصونیتی در برابر معصیت و نافرمانی خدا ندارند، بلکه گناه و معصیت را برای آنان لازم دانسته، آن را مایه کمال و علت دسترسی آنها به مقامات بالاتر معنوی می‌شمارند.

ابن تیمیه، در دفاع از کسانی که عصمت انبیا را نمی‌پذیرند و صدور گناهان صغیره و کبیره را از آنها جایز می‌دانند می‌گوید: درست است که این گونه گناهان از انبیا سر می‌زند، اما آنان بر این گناهان، استقرار نمی‌یابند، بلکه با توبه به مقام بالاتری از مقام قبل از ارتکاب معصیت خود نایل می‌گردند. (۱) آیا با پذیرش این عقیده وهابیت در مورد انبیا، تفاوتی بین پیامبران الهی و سایر انسانها باقی میماند؟

بدیهی است که لازمه عدم مصونیت پیامبران از گناه و نافرمانی خدا، این است که آنان هیچ تقدسی نخواهند داشت و به همان علتی که بندگان غیر معصوم، مرتکب گناه میشوند، پیامبران نیز تحت تأثیر این عوامل قرار گرفته، مرتکب گناه خواهند گردید! وقتی که برای پیامبران، در برابر گناه و معصیت، هیچ مصونیتی از جانب خداوند وجود نداشته باشد، چه تضمینی وجود دارد که آنان لااقل در انجام برخی از وظایف شرعی و انسانی خود کوتاهی نکنند و با وجود این فرض، انسانها بر طبق چه معیاری باید به آنان اعتماد داشته باشند؟

از سوی دیگر هرگاه که بر لزوم اعتماد مردم نسبت به پیامبران، دلیلی

ص: ۶۷

وجود نداشته باشد، چه الزامی بر وجوب پیروی مردم از آنان وجود خواهد داشت؟ آیا با پذیرش این عقیده، پایه‌های نبوت فرو نمی‌ریزد و فلسفه وجودی آن از هم نمی‌پاشد؟

از همه اینها که بگذریم، آیا این پندار با آموزه‌های قرآنی کاملاً در تضاد نیست؟ در حالی که می‌دانیم خداوند متعال، به وجود بندگان مخلص و مصون از اغوا و سیطره شیطان تصریح دارد و می‌فرماید:

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (حجر: ۳۹ - ۴۰)

گفت: پروردگارا چون مرا گمراه ساختی، من نعمت‌های مادی را در زمین در نظر آنها زینت می‌دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت؛ مگر بندگان مخلصت را.

مفسران قرآن کریم، از جمله علامه طباطبایی از مفسران شیعه و خطیب، طبری و آلوسی از مفسران اهل سنت گفته‌اند که مستثنا در این آیه، بندگان هستند که خداوند آنان را برای خودش پاک و خالص گردانیده و هیچ راهی را برای تسلط ابلیس بر آنان نگذاشته و آنان را برای عبادت و اطاعت خود برگزیده است. (۱) در اینجا عین عبارتی را که خطیب، مفسر اهل سنت، در این زمینه ذکر کرده است، نقل می‌کنیم:

۱- ر. ک: میزان، سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۴۳؛ التفسیر القرآنی للقرآن، عبدالکریم خطیب، ج ۷، ص ۲۳۸؛ جامع البیان لتفسیر القرآن، محمد بن جریر طبری، ج ۱۴، ص ۲۳؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن، سید محمود آلوسی، ج ۷، ص ۲۹۴.

ص: ۶۸

و فی قوله تعالی: (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) (حجر: ۴۰) استثناء من هذا الوعيد الذی توعد به إبلیس أبناء آدم .. فهو يعرف أن لله سبحانه و تعالی فی أبناء آدم أصفیاء، أخلصهم لنفسه و اصطفاهم لطاعته و أرادهم لجنته ... و هؤلاء لا سبیل لإبلیس علیهم .. فقد سبقه قضاء الله فیهم و أنهم من أهل جنته و رضوانه ..
و المخلص: هو الخالص من كل سوء، المصفی من كل شائبه ..

أما من يتسلط علیهم إبلیس و يتمكن من التیل منهم، فهم أولئك الذین لم یرد الله أن يطهر قلوبهم ولا- أن یهدیهم طریقاً إلا طریق جهنم .. و فی هذا یقول الله تعالی: وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ (مانده: ۴۱)
با وجود مخالفت عقیده وهابی‌ها با نص قرآن کریم، طرح این پرسش بجاست که اگر پیامبران الهی در این استثنا جای نگیرند و از بندگان پاک و معصوم خدا نباشند، پس مصداق این استثنا چه کسانی می‌توانند باشند؟ بنا بر عقیده وهابی‌ها برای این گفته خداوند، هیچ مصداقی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

این تیمیه برای این سخن که پیامبران با ارتکاب معصیت و توبه به مقام‌های بالاتر راه می‌یابند، چه دلیل نقلی و عقلی دارد؟
آیا لازمه این سخن بی‌پایه، این نیست که پیامبران هر چه بیشتر گناه انجام دهند و به دنبالش توبه کنند، به همان اندازه به مقام‌های بالاتری

ص: ۶۹

می‌رسند؟ گویی از دیدگاه وهابیت، بهتر بود که خداوند، همگان را برای به دست آوردن مقام‌های بالاتر به سوی گناه دعوت می‌کرد، نه به سوی تقوا و دوری از معصیت! وهابیان بعد از اینکه پنداشته‌اند پیامبران از گناه و معصیت مصون نیستند، با کمال جسارت به برخی از پیامبران بزرگ خدا تهمت های ناروا نسبت داده‌اند! واقعاً هدف آنان از این عمل ناپسند چیست؟

۲. نسبت دروغ به حضرت ابراهیم (ع)

وهابیت، حضرت ابراهیم(ع) را دروغگو میدانند. ابن تیمیه و شاگرد او، ابن قیم و محمدبن عبدالوهاب مؤسس این فرقه، حضرت ابراهیم خلیل، پیامبر اولوالعزم را با نهایت بیشرمی به دروغ‌گویی متهم نموده و می‌گویند که حضرت ابراهیم(ع) در طول عمرش سه بار دروغ گفته است. (۱) آیا این سخن رهبران وهابی، افزون بر اینکه از درون ناپاک آنان حکایت دارد، با عصمت حضرت ابراهیم(ع) منافات ندارد؟ آیا سخن سخیف آنان در مورد آن حضرت، با تمجیدی که خداوند از مقام ابراهیم(ع) دارد، چگونه قابل توجیه است؟ خداوند درباره این پیامبر بزرگ می‌فرماید:

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴)

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۴۲۸؛ الفتاوی الکبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ بدایع الفوائد، ابن قیم جوزی، ج ۲، صص ۲۴۵ و ۲۴۶؛ شرح کتاب التوحید، ج ۱، ص ۳۹۲.

ص: ۷۰

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم! ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!) خداوند فرمود: پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند).
 علامه طباطبایی می‌گوید:

مراد از کلمه «ظالمین» در آیه مورد بحث که ابراهیم درخواست کرد امامت را به ذریه من نیز بده و خدای تعالی در پاسخش فرمود: این عهد من به ظالمین نمی‌رسد، مطلق هر کسی است که ظلمی از او صادر شود، هر چند آن کس یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد، حالا فرق نمی‌کند چه اینکه آن ظلم، شرک باشد و چه معصیت، چه اینکه در همه عمرش باشد، و چه اینکه در ابتدا باشد و بعد توبه کرده و صالح شده باشد، به هر حال، هیچ‌یک از این افراد نمی‌توانند امام باشند. پس امام، تنها آن کسی است که در تمامی عمرش حتی کوچک‌ترین ظلمی را مرتکب نشده باشد. (۱) اگر پندار و هابیان در مورد حضرت ابراهیم خلیل (ع) درست بود، ممکن نبود که خداوند مقام امامت را به او بدهد، زیرا خداوند اعطای

ص: ۷۱

این مقام را به کسی که مرتکب کوچک‌ترین گناه شده باشد نفی نموده و گناهکاران را در هیچ زمانی شایسته آن نمی‌داند. افزون بر اینها، خداوند در قرآن به صراحت، آن حضرت را «صدیق» خوانده و چنین می‌فرماید:

وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا (مریم: ۴۱)

در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود!

صدیق به کسی می‌گویند که بسیار راستگو باشد و در صدق، مبالغه کند؛ یعنی آنچه را که انجام می‌دهد، می‌گوید و آنچه را که می‌گوید، انجام می‌دهد و میان گفتار و کردارش تناقضی نباشد و ابراهیم (ع) نیز چنین شخصیتی داشت. چون در محیطی که یک پارچه و ثنی و بت پرست بودند، دم از توحید زد. آن حضرت با عمو و معاصران خود و نیز پادشاه بابل درافتاد و خدایان دروغین را بشکست. آن حضرت بر آنچه می‌گفت، مقاومت و ایستادگی می‌نمود، تا جایی که در آتش افکنده شد و در آخر هم همان‌طور که به پدرش (عمویش آزر) وعده داده بود از همه کناره‌گیری کرد و خداوند به پادشاه این استقامت، اسحاق و یعقوب را به او ارزانی داشت. از سوی دیگر، خداوند متعال موهبت‌های دیگری را که به وی وعده داده بود به ایشان عطا کرد. (۱) با این وصفی که خداوند برای ابراهیم خلیل ثابت می‌داند، و هابیون چگونه آن حضرت را دروغگو می‌پندارند.

۳. توهین به حضرت سلیمان (ع)

ابن تیمیه و ابن قیم، با بی‌شرمی کامل به حضرت سلیمان (ع) این گونه تهمت می‌زنند. آنان معتقدند که حضرت سلیمان گفته است: امشب با صد [یا نود و نه یا هفتاد] زن، همبستر خواهم شد تا هریک از آنان فرزندی جنگجو به دنیا آورد و همه این فرزندان در راه خدا جهاد کنند. کسی که در کنار حضرت سلیمان بود به او گفت بگو ان شاء الله، ولی حضرت سلیمان از گفتن این جمله خود داری نمود، در نتیجه از تمام همسرانش فقط یکی آبستن گردید و آن هم تکه گوشتی که انسان کامل نبود به دنیا آمد. (۱) گذشته از اینکه این کار از حیث زمانی در یک شب امکان‌پذیر بوده یا خیر، مانند سایر ادعاهای آنان هیچ مدرک و سندی ندارد، مگر اینکه در میان یاوه‌گویی‌های تحریفات اسرائیلی یافت شود. ثانیاً با توجه به عصمت انبیاء چگونه ممکن است از این پیامبر بزرگ الهی برای یک امر غیرمعقول عمل منافی با عفت و اخلاق نبوی سر بزنند؟! افزون بر اینها، خداوند در قرآن کریم از حضرت سلیمان (ع) به بزرگواری یاد کرده و به او علم و حکمت عطا نموده است. بنابراین با داشتن چنین سرمایه الهی، ممکن نیست که این دو خطای بزرگ از او صادر شود.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۸، ص ۴۲۶؛ ج ۷، ص ۴۵۶؛ ج ۳۵، ص ۳۰۸؛ العقیده الاصفهانیة، ص ۶۵؛ شفاء العلیل، ابن قیم، ص ۴۶.

ص: ۷۳

خداوند درباره آن حضرت می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (نمل: ۱۵)

و ما به داوود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم و آنان گفتند: ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید.

صدور چنین گفتار و رفتاری با وجود هدایتی که خداوند به انبیای خود از جمله حضرت سلیمان (ع) اختصاص داده برای هیچ کسی قابل پذیرش نیست.

خداوند متعال می‌فرماید:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (انعام: ۸۴)

و اسحاق و یعقوب را به او [ابراهیم] بخشیدیم و هر دو را هدایت کردیم و نوح را (نیز) پیش از آن هدایت نمودیم و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم.

این چگونه علم و هدایت خدایی است که حضرت سلیمان با داشتن آن، دچار لغزش میشود و نه تنها مرتکب کار بی‌نتیجه‌ای می‌شود بلکه خدا را هم فراموش نموده نسبت به تذکر همراهش مبنی بر گفتن «ان شاء الله» بی‌اعتنایی می‌کند.

از سوی دیگر چگونه قابل پذیرش است که حضرت سلیمان (ع) از

ص: ۷۴

علم و هدایت الهی برخوردار باشد، اما کس دیگری که این هدایت و علم را ندارد، از او بهتر و بیشتر بداند!

۴. نسبت طغیان به حضرت موسی (ع)

وهابیت، حضرت موسی (ع) را در برابر خداوند، شخصی طغیان‌گر معرفی میکنند و مدعیانند که آن حضرت به صورت فرستاده خدا(ص)، یعنی حضرت عزرائیل سیلی زده است.

ابن تیمیه در کتاب‌های متعددی میگوید:

هنگامی که حضرت عزرائیل، فرشته مرگ، از طرف خداوند مأمور گشت تا حضرت موسی (ع) را قبض روح کند، ایشان در مقام دفاع از خود سیلی محکمی بر صورت حضرت عزرائیل کوبید که در اثر این سیلی چشم وی کور شد و به سوی خدا برگشت و عرض کرد: خدایا مرا به نزد بندهای فرستادی که قصد مردن ندارد. (۱) آیا برخورد حضرت موسی (ع) در برابر فرشته و مور خداوند از مصادیق خلاف شرع و عقل به شمار نمی‌آید؟ دیگر اینکه چنین برخوردی چگونه با مبانی توحیدی و آموزه‌های نبوت، سازگاری دارد و چرا حضرت موسی (ع) تسلیم قضای الهی نشده و از آن، سر برمی‌تابد؟

از سوی دیگر، اگر او به علت ترس از مرگ این عمل را انجام داده

۱- الرد علی البکری، ج ۲، ص ۷۲۱؛ اجتماع الجیوش الاسلامیه، ج ۱، ص ۵۸؛ مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۲۷۱.

ص: ۷۵

باشد، آیا در این صورت، نبوت او زیر سؤال نمی‌رود؟ آیا با پذیرش این داستان، توحید او در حوزه قضا و قدر خدشه‌دار نمی‌گردد؟ در حالی که می‌دانیم بنا به تصریح قرآن کریم هر که اجلش فرا رسد، هیچ تأخیری در آن راه ندارد. خداوند متعال می‌فرماید:

يَعْفُو لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُوَخَّضُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (نوح: ۴)

اگر چنین کنید، خدا گناهانتان را می‌آمرزد و تا زمان معینی شما را عمر می‌دهد زیرا هنگامی که اجل الهی فرا رسد، تأخیری نخواهد داشت اگر می‌دانستید. (۱)

۱- مفسران در توضیح این مطلب گفته‌اند که این آیه، تأخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوا و اطاعت رسول دانسته است. این کلام بر این مطلب، دلیل است که دو اجل در کار بوده: یکی اجل مسمی؛ یعنی معین، که از دیگری دورتر و طولانی‌تر است و دیگری اجلی که معین نشده و کوتاه‌تر از اولی است. بنابراین، خدای تعالی در این آیه، کفار را وعده داده که اگر صاحب ایمان و تقوا و اطاعت شوند، اجل کوتاه‌ترشان را تا اجل مسمی تأخیر می‌اندازد، اما وقتی که اجل الله برسد، دیگر عقب انداخته نمی‌شود. به هر حال، مطلق اجل، حتمی است، حال چه اجل مسمی باشد و چه غیر مسمی، زیرا عدم تاخیر هر دو قسم اجل را شامل می‌شود، پس هیچ عاملی نمی‌تواند قضای خدا را رد کند و حکم او را عقب اندازد. پس با توجه به این آیه شریفه، اگر اجل حضرت موسی (ع) فرا رسیده بود، نباید مرگ او به تأخیر می‌افتاد و قضای حتمی خداوند توسط آن حضرت با شکست مواجه می‌شد. آیا پذیرش شکست قضای الهی در این داستان، کفر آشکار نیست؟ و اگر زمان مرگ و اجل حضرت موسی فرا نرسیده بود، پس چرا خداوند متعال فرشته مرگ را مأمور این کار می‌کند؟ آیا خداوند حکیم، او را به سراغ موسی می‌فرستد تا این صحنه ناهنجار به وجود آید و با سیلی موسی (ع) ناپینا گردد؟! از این گذشته، این برخورد ناشایستی که وهابی‌ها به آن حضرت نسبت داده‌اند با تمجیدهای فوق‌العاده خداوند از موسی (ع) اصلاً قابل جمع نیست، خداوند می‌فرماید: *وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا*. (مریم: ۵۱) معنای کلمه مخلص به فتح لام- عبارت است از کسی که خداوند او را برای خود، خالص قرار داده و غیر خدا کسی در او نصیبی نداشته باشد، نه در او و نه در عمل او و این مقام، بلندترین مقام‌های عبودیت است، در جای دیگر، خطاب به حضرت موسی (ع) می‌فرماید: *وَاصْبِرْ نَفْسَكَ لِنَفْسِكَ*؛ «و من تو را برای خودم ساختم!» (و پرورش دادم). (طه: ۴۱) علامه طباطبایی می‌گوید: از نظر سیاق، مناسب‌تر آن است که بگوییم «اصطناع» متضمن معنای اخلاص است و به هر حال، معنای آن این است که من تو را برای خودم خالص قرار دادم و همه نعمت‌هایی که در اختیار توست، از من و احسان من است و غیر از من، کسی در آن شرکت ندارد، پس تو خالص برای منی. در این صورت است که مضمون آیه مورد بحث با آیه *وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا* روشن می‌شود. (ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۲).

ص: ۷۶

۵. نسبت شرک به مادر پیامبر اسلام (ص)**اشاره**

پیامبر اعظم، حضرت محمد مصطفی (ص) رحمه للعالمین، خاتم النبیین، صاحب اخلاق عظیم و آینه تمام‌نمای فضائل و خوبی‌ها و اسوه حسنه‌ای است که قرآن کریم مسلمانان را به پیروی از آن بزرگوار دعوت می‌نماید: لَقَدْ قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب: ۲۱).

او که در عرصه‌های مختلف و گوناگون، چگونه زیستن را با رفتار و گفتار خود به بشریت آموخت، از دیدگاه وهابی‌ها به گونه‌ای توصیف شده که نه تنها با هیچ یک از اوصاف یاد شده مطابقت ندارد، بلکه مقام آن حضرت را پایین‌تر از افراد معمولی قرار داده‌اند، که دل هر انسان مؤمنی را به درد می‌آورد.

وهابیت اصرار دارد که مادر گرامی پیامبر عظیم‌الشأن اسلام، العیاذ بالله، مشرک بوده است؟ ابن تیمیه پیشوای وهابی‌ها که غیر از خود، همه مسلمانان را کافر و مشرک می‌داند در کتاب «مجموع الفتاوی» به تکفیر مادر پیامبر اعظم (ص) حکم نموده و گفته است:

ص: ۷۷

زیارت قبر کفار جایز است، اما طلب مغفرت برای آنان جایز نیست، زیرا خداوند به پیامبر اجازه داد که قبر مادرش را زیارت کند، ولی اجازه نداد که برای او طلب مغفرت نماید. (۱) طبق دلائلی از آیات و احادیث، پدر و مادر رسول خدا(ص) و همه اجداد آن بزرگوار، موحد و خداشناس بوده‌اند و هیچ‌یک از آنان به شرک و بت پرستی آلوده نگردیده‌اند و نه تنها نطفه پاک رسول خدا(ص) و نور آن وجود مقدس از صلب‌های پاک و ارحام پاکیزه، به صلب عبدالله، پدر موحدش و رحم آمنه، مادر باایمانش منتقل گردیده، بلکه انبیای دیگر نیز دارای چنین ویژگی هستند و از چنین طهارت مولد، برخوردار بوده‌اند.

جلال‌الدین سیوطی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های علمی اهل سنت، در این باره بحث مفصلی دارد که اینک خلاصه آن را می‌آوریم: او میگوید، همان‌گونه که قبل از اسلام، در جزیره العرب، گروهی از مردم مانند «ورقه بن نوفل» و «زید بن عمرو بن نفیل» بر توحید و یگانه پرستی پایدار بودند، خاندان پیامبر(ص) و پدر و مادر او هم از «حُنفًا» و بر دین جدشان حضرت ابراهیم(ع) بودند و بر آیین او عمل می‌کردند.

سیوطی اضافه می‌کند که گروهی از علمای ما درباره اجداد رسول خدا(ص) بر همین عقیده هستند که از جمله آنها امام «فخر رازی» است. او در تفسیر خود، چند دلیل بر این مطلب آورده است:

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۳۷۷. هدف از ارائه این‌گونه مطالب، اولاً نقد آنهاست تا مورد سوء استفاده دشمنان اسلام قرار نگیرد و ثانیاً معرفی چهره واقعی این جریان انحرافی است تا مسلمانان به حقیقت آنها پی برده، فریب شعارهای ظاهری آنان را نخورند.

ص: ۷۸

الف) الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ* وَتَقَلِّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ (شعرا: ۲۱۸ و ۲۱۹)

خدایی که تو را می بیند، آن گاه که به عبادت برمی خیزی و آن گاه که در میان سجده کنندگان منتقل می گردی. فخر رازی می گوید:

به عقیده مفسران منظور از «تقلب و جابه‌جا شدن در ساجدین» انتقال نطفه پیامبر از صلب سجده کننده و موحد و خداشناس به صلب سجده کننده و موحد دیگر است و این آیه دلالت دارد که همه پدران پیامبر، موحد و خداشناس و از کسانی بوده‌اند که به پیشگاه خداوند یکتا سجده و ستایش می کردند. «لَمْ أَزَلْ أَنْقُلْ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ»؛ «من همیشه از صلب‌های پاک به ارحام پاک منتقل شده‌ام». (۱) در قرآن مجید هم می‌فرماید:

ب) إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ؛ «مشرکان ناپاکند». (توبه: ۲۸)

بنابراین اگر اجداد و جده‌های پیامبر (ص) مشرک بودند، پاکی آنها را تأیید نمی‌کرد.

سیوطی پس از نقل دلایلی دیگر از فخر رازی می‌گوید: «فخر رازی که به ایمان و قداست اجداد پیامبر (ص) معتقد است این دلایل را بیان کرده است».

سیوطی آن گاه در تأیید نظریه فخر رازی به بیان چند دلیل عقلی و

ص: ۷۹

نقلی دیگر می‌پردازد و در اثبات این موضوع، احادیثی از «بخاری»، «بیهقی» و «ابونعیم» و سایر محدثان نقل می‌کند و سپس دلایلی را که شهرستانی و ماوردی آورده‌اند، متذکر می‌شود. (۱) علمای اهل سنت درباره ایمان اجداد و پدر و مادر رسول خدا (ص) تألیفات زیادی دارند که سیوطی به تنهایی چهار جلد کتاب در موضوع یاد شده به رشته تألیف در آورده است:

۱. الدرر الرفیعة فی الآباء الشریفه.
۲. المقاصد السندیة فی النسبة المصطفویة.
۳. التعظیم والمنه بأن أبوی رسول الله (ص) فی الجنة.
۴. السبل الجلیة فی الآباء العلیة. (۲)

دلایل روایی

۱. در حدیث شریف نبوی (ص) خطاب به امیر مؤمنان، علی (ع) چنین آمده است:
یا علی، إِنَّ عَبْدَ الْمُطَلِّبِ كَانَ لَا يَسْتَقْسِمُ بِالْأَزْلَامِ وَلَا يَعْبُدُ الْأَصْنَامَ وَلَا يَأْكُلُ مَا ذُبِحَ عَلَى النَّصْبِ، وَيَقُولُ أَنَا عَلِيُّ دِينَ إِبْرَاهِيمَ (ع). (۳)
- ای علی، عبدالمطلب استقسام به ازلام- که از اعمال دوران

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، صص ۱۲۱-۱۲۸.

۲- عون المعبود، عظیم آبادی، ج ۲۱، ص ۳۲۴؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۲۳؛ هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۱، ص ۵۳۷.

۳- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، باب النوادر.

ص: ۸۰

جاهلی بود- نمی کرد و بت‌ها را نمی پرستید و از گوشت حیوانی که با نام بت‌ها ذبح می کردند، نمی خورد و می گفت من در آیین ابراهیم هستم.

۲. اصبح بن نباته می گوید که امیر مؤمنان، علی (ع) فرمود:

وَاللَّهِ مَا عَيْدَ أَبِي وَلَا حَيْدِي عَبْدَ الْمُطَّلِبِ وَلَا هَاشِمٍ وَلَا عَبْدِ مَنْفٍ صَيْمًا قَطُّ. قِيلَ فَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ؟ قَالَ: كَانُوا يُصَيِّمُونَ إِلَى الْبَيْتِ عَلَى دِينِ اِبْرَاهِيمَ (ع) مُتَمَسِّكِينَ بِهِ. (۱)

به خدا سوگند نه پدرم و نه جدم عبدالمطلب، و نه هاشم و نه عبدمناف، بتی را پرستیدند. پرسیدند: ای امیر مؤمنان آنان در دوران جاهلی چه چیزی را می پرستیدند؟! فرمود: بر آیین ابراهیم به سوی بیت نماز می خواندند و از آیین او جدا نبودند.

۳. پیامبر (ص) فرمود:

لَمْ يَزَلْ يَنْقُلُنِي اللَّهُ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ حَتَّى أَخْرَجَنِي فِي عَالَمِكُمْ هَذَا لَمْ يُدْنِسْنِي بِدَنَسِ الْجَاهِلِيَّةِ. (۲)

خداوند همواره مرا از پشت‌های پاک به رحم‌های پاک منتقل می ساخت تا اینکه به این دنیای شما آمدم و هرگز به افکار و ناپاکی‌های جاهلیت آلوده نشدم.

از این حدیث شریف، که با عبارات مختلف بیان شده است، پاکی

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴۴.

۲- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

ص: ۸۱

وجود آمنه و طهارت فکری او ثابت می‌شود.

۴. امام صادق(ع) می‌فرماید: جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت:

يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يُقَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ أَنِّي قَدْ حَزَمْتُ النَّارَ عَلَى صُلْبِ انزَلِكْ وَبَطْنِ حَمَلِكْ وَحَجْرٍ كَفَلِكْ ... (۱)

ای محمد(ص) خداوند تعالی بر تو سلام فرستاد و گفت: من آتش را بر صلب و پستی که تو را فرود آورد و بطنی که حامل تو بود و دامنی که تو را تربیت کرد، حرام کردم.

مرحوم مجلسی(قدس سره) می‌نویسد:

این خبر، بر ایمان عبدالله و آمنه و ابوطالب دلالت دارد، زیرا خداوند، آتش را بر جمیع مشرکان و کفار واجب کرده است و اگر اینان مؤمن نبودند، آتش بر آنان حرام نمی‌شد. (۲) رسول خدا(ص) پس از فتح مکه و به هنگام مراجعت، در «ابواء»، قبر مادرش «آمنه» را زیارت کرد و در کنار آن نشست و عاطفه سرشار و روح لطیفش موجب گردید که خاطرات گذشته و زحمات طاقت فرسای مادرش را تداعی کند و گریه شدیدی سر دهد، به طوری که صحابه نیز شدیداً متأثر گشته، گریه کردند.

همه صحابه و یاران پیامبر(ص) در آن روز، آن تکریم و احترام را از سوی آن حضرت، نسبت به مادرش مشاهده نمودند. زیارت قبر مادر و گریه شدید در منظر عموم، چیزی نبود که در آن شرایط و با وجود چند

۱- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

۲- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۷.

ص: ۸۲

هزار نفر که در این سفر به همراه پیامبر (ص) بودند به فراموشی سپرده شود و حادثه‌ای باشد که بتوان از اصل، انکارش نمود. از عبدالله بن مسعود صحابی جلیل‌القدر نقل شده است: «رسول‌خدا (ص) چون بر سر قبر مادرش رسید، فرمود: این قبر آمنه است و جبرئیل مرا بر آن راهنمایی نمود؛ «ذَلَّنِي جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ» (۱). بنابراین چگونه ممکن است که جبرئیل، خاتم پیامبران الهی را به سوی قبر شخصی مشرک هدایت نماید؟

شیخ صدوق نیز در «اعتقادات» خود می‌فرماید:

اعتقادنا فی آباء النبی انهم مسلمون من آدم إلی ابیه و اباطالب و کذا آمنه بنت وهب ام رسول الله (ص). (۲)
اعتقاد ما این است که پدران پیامبر (ص) از آدم تا عبدالله و ابوطالب و همچنین آمنه، مادر پیامبر، مسلمان بوده‌اند.

۶. تشکیک در نبوت پیامبر اسلام (ص)

وهابیت در نبوت پیامبر (ص) تشکیک می‌کند. ابن تیمیه، در کتاب «مجموع الفتاوی» و کتب دیگرش می‌گوید:
بعد از اینکه در غار حرا بر پیامبر وحی نازل شد وحشت زده به خانه برگشت و به همسرش حضرت خدیجه گفت: «لَقَدْ خَشِيتُ عَلِي نَفْسِي»؛ من درباره خودم ترس دارم. خدیجه بعد از

۱- تاریخ المدینة المنورة، ابن شیبہ نمیری، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۱۷.

ص: ۸۳

دل‌داری، او را نزد شخصی به نام «ورقه بن نوفل» که از فرزندان «عبدالعزی» و پسر عموی خدیجه بود برد و او که شخصی نابینا و نصرانی بود، بعد از شنیدن جریان از زبان پیامبر خطاب به آن حضرت گفت: «این همان شریعتی است که خدا به موسی فرستاده بود و آن‌گاه پیامبر را از حوادث و وقایعی که در آینده بر او اتفاق می‌افتد مطلع ساخت. (۱) آیا این دیدگاه، در حقیقت، تنزل مقام و منزلت نبوت و رسالت نمی‌باشد؟ چگونه ممکن است پیامبری که مدارج کمال را پیموده و از مدتها پیش، نوید نبوت را در خود احساس کرده، حقایق بروی آشکار نشده باشد؟ در حالی که بالاترین و والاترین عقول را در خود یافته است:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ (ص) خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ وَابْتَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ. (۲)

خداوند تبارک و تعالی به قلوب بندگان خویش نظر نمود، پس قلب محمد (ص) را بهتر و والاتر از همه یافت، پس ایشان را برای خویش برگزید و به رسالت مبعوث نمود.

انسانی که چنین تکامل یافته است، چگونه در آن موقع حساس، نگران می‌شود و به خود شک می‌برد و سپس با کمک همسرش و سخنان مردی که اندک سواد دارد این نگرانی از وی رفع می‌گردد و

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۷، ص ۳۷.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۳۸.

ص: ۸۴

آن‌گاه اطمینان حاصل می‌کند که پیامبر است؟

قاضی عیاض (۱) (م ۵۴۴) می‌گوید:

همین آرامش و استواری و اعتماد به نفس، که پیامبر اکرم (ص) در این‌گونه مواقع از خود نشان داد، یکی از دلایل اعجاز نبوت به شمار می‌رود. آری، پیامبر (ص) هرگز شک نمی‌کند و تردید به خود راه نمی‌دهد که آن کسی که بر او فرود آمده، فرشته است و از جانب حق تعالی پیام آورده، پس به طور قطع، امر بر او آشکار است، زیرا حکمت الهی اقتضا می‌کند که امر بر وی کاملاً روشن شود تا آشکارا آنچه را که می‌بیند، لمس کند یا دلایل کافی در اختیار او قرار می‌دهد تا کلمات «الله» ثابت و استوار جلوه کند. وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ؛ «کلام پروردگار تو، با صدق و عدل به حد تمام رسید و هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد». (انعام: ۱۱۵) (۲) مفسران می‌گویند: برای آنکه پیامبر بتواند دیگران را با وحی، هدایت نماید، خود باید از هر گونه خطا و اشتباه در دریافت وحی مصون باشد. لذا برخی در تفسیر سوره مدثر گفته‌اند:

ان الله لا يوحى الى رسوله الا بالبراهين النيرة والايات البينة

۱- قاضی عیاض از بزرگان و دانشمندان اندلس بود. ابن خلکان درباره او می‌گوید: «کان امام وقته فی الحدیث وعلومه والنحو واللغة وکلام العرب وایامهم وانسابهم و صنف التصانیف المفیده». (وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۸۳).

۲- الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۲، ص ۱۱۲.

ص: ۸۵

الدالّة علی ان ما یوحی الیه انما هو من الله تعالی فلا یحتاج إلی شی سواها ولا یفزع ولا یفرق. (۱)

به درستی که خداوند به رسولی وحی نمی‌کند مگر با دلایل روشن و نشانه‌های آشکار، که خود بر این دلالت دارد که آنچه بر او وحی می‌شود، از جانب حق تعالی است و به چیز دیگری نیاز ندارد و هرگز ترسانده نمی‌شود و نمی‌هراسد و به خود نمی‌لرزد. به طور کلی، آیات قرآنی بر این نکته تصریح دارند که پیامبران الهی از آغاز وحی، پیام‌ها را به روشنی دریافت نموده، دچار شک و تردید نمی‌شوند. از این گذشته مقام حضور در پیشگاه حق تعالی جایگاهی است که در آن، وهم و شک و ترس راه ندارد؛ مثلاً موسی(ع) در آغاز بعثت، مورد عنایت خاص پروردگار قرار گرفت و به او خطاب شد:

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (طه: ۱۱-۱۳)

ای موسی! این منم، پروردگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که در وادی مقدس طوی هستی و من تو را برگزیده‌ام، پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرا ده؛ منم، من، خدایی که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار. سپس به او دستور داده می‌شود:

۱- مجمع البیان، ابوالفضل طبرسی، ج ۱۰، ص ۳۸۴.

ص: ۸۶

وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ (نمل: ۱۰)

و عصایت را بیفکن، پس چون آن را هم چون ماری دید که می‌جنبد [ترسید و] به عقب برگشت و [حتی] پشت سر خود را ننگریست.

از این جهت بود که مورد عتاب قرار گرفت: یا موسی لا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسِيْلُونَ؛ «ای موسی نترس که رسولان در نزد من نمی‌ترسند». (نمل: ۱۰)

بدین ترتیب به محض ایجاد ترس، عنایت الهی شامل حال پیامبر الهی می‌گردد و او را از هرگونه هراس رها می‌کند. این یک قانون کلی است و هر که در آن جایگاه شرف حضور یافت، از چیزی خوف ندارد، زیرا در سایه عنایت الهی قرار گرفته و در فضایی امن و آرامش بخش استقرار یافته است.

ابراهیم خلیل الرحمان (ع) نیز برای آنکه آرامش و عین الیقین یابد، پرده از پیش روی او کنار رفت تا حقایق عالم ملکوت بر او مکشوف گردید:

وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (انعام: ۷۵)

و این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد.

آیات فوق، نشان می‌دهند که پیامبران در محضر الهی دارای بینش روشن و عاری از هرگونه شک و ریب‌اند، هم چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین بر آنان کشف می‌گردد تا از موقنین شوند. اکنون می‌پرسیم که آیا

ص: ۸۷

پیامبر اسلام (ص) از این قانون مستثنی بود تا در چنان موقع حساس و سرنوشت سازی به خود رها شود و به خویشتن گمان بد برد و در بیم و هراس افتد؟

آیا از دیدگاه وهابیان، پیامبر اسلام (ص) مقامی کمتر از مقام موسی و ابراهیم خلیل (علیهم السلام) داشت تا عنایتی که خدا درباره آنان روا داشته است، درباره او روا ندارد؟ و حال آنکه امیرالمؤمنین (ع) درباره پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ يَسْلُكُ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلُهُ وَنَهَارُهُ. (۱)

از همان لحظه‌ای که پیامبر (ص) را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت ایشان کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند.

علاوه بر آنچه ذکر شد «ورقه بن نوفل» هنگام ظهور دعوت، زنده بود، ولی هرگز به دین مبین اسلام مشرف نگردید، «وَمَاتَ كَافِرًا» و در حدیث ابن عباس نیز آمده است: «فَمَاتَ وَرَقَةُ عَلِيَّ نَصْرَانِيَّةً». (۲) برهان‌الدین حلبی در کتاب «السيرة النبوية» آورده که ورقه بن نوفل چهار سال پس از بعثت، بدرود حیات گفت و از کتاب «الامتناع» ابن جوزی آورده که او آخرین کسی است که در دوران «فترت» (سه سال نخست نبوت) وفات یافت، در

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

۲- سیره حلبیه، علی بن ابراهیم حلبی، ج ۱، ص ۲۵۲.

ص: ۸۸

حالی که اسلام نیاورده بود. و از ابن عباس نقل می‌کند که گفته: «أَنَّ مَاتَ عَلِيَّ نَصْرَانِيَّةً». (۱) ابن حجر نیز می‌گوید: «وَلَا اعْرَفُ أَحَدًا قَالَ أَنَّهُ اسْلَمَ». (۲) ابن حجر از تاریخ «ابن بکار» می‌آورد: روزی ورقه از کنار بلال حبشی عبور می‌کرد، در حالی که قریش او را شکنجه می‌دادند و او پیوسته می‌گفت: اَحْمَد. ابن حجر در ادامه می‌گوید: «پس او تا زمان ظهور دعوت، حیات داشت، ولی چرا اسلام نیاورد؟» (۳)

۷. پذیرفتن افسانه غرانیق

ابن تیمیه، افسانه غرانیق را می‌پذیرد، در حالی که این داستان دستاویز بیگانگان قرار گرفته و سند نبوت را زیر سؤال برده است. بر اساس همین افسانه، سلمان رشدی مرتد، کتاب کفرآمیز «آیات شیطانی» را نوشت که بلافاصله بعد از انتشار آن، مورد اعتراض شدید مسلمانان قرار گرفت و نویسنده و ناشران آگاه از محتوای کتاب، توسط مراجع عالی‌قدر تشیع و رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (قدس سره) به ارتداد و اعدام محکوم گردیدند. (۴) خلاصه افسانه از این قرار است که رسول خدا (ص) علاقه‌مند بود تا به نحوی، مشرکان را جذب کند. او آرزو می‌کرد که خداوند آیاتی نازل کند تا مناسبات او را با قومش بهبود بخشد. در این هنگام آیات سوره «النجم»

۱- سیره حلبیه، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- الاصابه، ج ۶، ص ۴۷۵.

۳- الاصابه فی معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۶۳۳.

۴- ر. ک: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۲۶۳.

ص: ۸۹

نازل شد تا رسید به این آیات **أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ**؛ «آیا لات و عَزَّ را دیده‌اید و مَنات آن بت سومی دیگر را؟» (نجم: ۱۹ و ۲۰)

در این وقت شیطان دو آیه بر زبان رسول‌الله جاری کرد، «تلك غرانیق العلی و ان شفاعتھن لترضی»؛ «آنان پرستوهای اوج گیرنده‌اند و شفاعت آنان مایه خشنودی یا امید است».

این تمجید از بت‌ها، سبب خشنودی مشرکان شد. در همان لحظه، رسول خدا(ص) به آیه سجده رسید و مسلمان و کافر همه به سجده افتادند. شب هنگام که جبرئیل برای عرض آیات، نزد آن حضرت آمد. این جملات را رد کرد و گفت: تو برای مردم چیزی خوانده‌ای که او نازل نکرده است!؟

ابن تیمیه این افسانه را در کتاب‌هایی همچون «الفتاوی الکبری» (۱)، «منهاج السنه» (۲) و «مجموع الفتاوی» (۳) ذکر نموده و مورد تأیید قرار داده است! در حالی که هیچ‌یک از محققان علمای اسلام، این افسانه را نپذیرفته و آن را خرافه‌ای بیش ندانسته‌اند. قاضی عیاض می‌گوید:

این حدیث در هیچ‌یک از کتب صحاح نقل نشده و هرگز شخص مورد اعتمادی، آن را روایت نکرده است و سند متصلی هم ندارد. صرفاً افراد ظاهرنگر و تاریخ‌نویسان خوش‌باور؛ یعنی آنانی که

۱- الفتاوی الکبری، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲- منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۱.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۲۹۱.

ص: ۹۰

میان سلیم و سقیم، فرقی نمی‌گذارند و در جمع آوری غرایب و عجایب، ولع می‌ورزند، آن را روایت کرده و دست به دست گردانده‌اند. «قاضی بکربن علا» گفته است: «سند این حدیث، سست و متن آن، مشوش و مضطرب و دگرگون است». (۱) ابوبکر ابن‌العربی می‌گوید: «هر آنچه طبری در این مورد روایت کرده باطل است و اصلی ندارد». (۲) محمد بن اسحاق، درباره این حدیث، رساله‌ای نگاشته و آن را کاملاً تکذیب نموده است، بلکه آن را ساخته و پرداخته زنادقه می‌داند. (۳) استاد محمد حسین هیکل گفتار دقیقی درباره این افسانه دارد و با بیانی روشن، تناقض‌گویی و دروغ بودن آن را آشکار می‌سازد. (۴)

با اندکی دقت، بر هر خواننده‌ای روشن می‌شود که جعل‌کننده این افسانه ناشیانه عمل کرده است، زیرا این سوره با جمله *وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ (نجم: ۱-۵)* آغاز شده است. در این آیات بر نفی ضلالت و اغوا و نطق از روی هوا و هوس برای پیامبر تأکید شده است. همچنین تصریح شده که هرچه آن حضرت می‌گوید، وحی است: *إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ*. اگر چنین بود که ابلیس بتواند در اینجا تلبیس کند، لازمه‌اش تکذیب

۱- رساله الشفاء، ج ۲، ص ۱۱۷.

۲- فتح الباری، ج ۸، ص ۳۳۳.

۳- تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۵۰.

۴- حیات محمد، محمد حسین هیکل، صص ۱۲۴-۱۲۹.

ص: ۹۱

کلام خداست و هرگز شیطان، بر خواست خدا غالب نیاید، زیرا خود فرموده: إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (نساء: ۷۶) همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (مجادله: ۲۱)

خدا مقرر داشته که البته من و پیامبرانم پیروز می‌شویم، زیرا خدا توانا و پیروزمند است.

به کسی عزیز می‌گویند که دیگری نتواند بر او چیره گردد، پس ابلیسی که در موضع ضعف قرار دارد، چگونه می‌تواند بر خدا که در موضع قوت است، چیره شود؟

قرآن به صراحت، هرگونه سلطه ابلیس را بر مؤمنانی که در پناه خداوند نفی می‌کند و می‌فرماید:

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (نحل: ۹۹)

شیطان را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر خدا توکل می‌کنند تسلطی نیست.

و نیز در جای دیگری می‌فرماید:

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا (اسراء: ۶۵)

تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نباشد و پروردگار تو برای نگهبانی آنها کافی است.

از سوی دیگر، شیطان خود می‌گوید:

مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي (ابراهيم: ۲۲)

مرا بر شما سلطه‌ای نبود جز آن که شما را خواندم و خود اجابت کردید.

ص: ۹۲

پس چگونه ابلیس می‌تواند بر مشاعر پیامبر اسلام (ص) چیره گردد؟ مخصوصاً که آن حضرت معصوم است، به ویژه در دریافت و ابلاغ شریعت و این امر، مورد اجماع امت اسلام است و نیرنگ‌های شیطان، هرگز در این باره کارگر نیست. به هر حال، پیامبر (ص) اشتباه نمی‌کند؛ به راه خطا نمی‌رود و کسی و چیزی بر عقل و فکر و اندیشه وی چیره نمی‌شود، زیرا او مشمول عنایت حق قرار گرفته:

وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا (طور: ۴۸)

در پیشگاه فرمان پروردگارت، شکمیا باش که در پوشش عنایت ما قرار داری.

و هرگز خدا او را به حال خود رها نمی‌کند و نمی‌گذارد تا در چنگال اهریمن اسیر گردد.

از آن گذشته، پیامبر (ص) عرب است و بر روابط و مناسبات کلامی بهتر از هر کسی واقف است، پس نمی‌توان باور کرد که آن حضرت تهافت میان آن عبارت شرک آمیز و دو آیه پس از آن را؛ یعنی:

إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ (نجم: ۲۳)

در اینجا، فقط نام‌هایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده، آنان فقط از گمان‌های بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند.

که آلهه مشرکان را به باد انتقاد گرفته و بی‌اساس شمرده است، درک نکند.

ص: ۹۳

از سوی دیگر، مشرکان چگونه این تناقض را پذیرفتند. زیرا بقیه آیات تا آخر سوره نیز چیزی جز انتقاد و نکوهش و بی‌ارج دانستن عقاید قریش نیست. بدین ترتیب هر انسان اندیشمندی، واهی بودن این افسانه را به روشنی درمی‌یابد.

۸. نسبت سهو در نماز به پیامبر اسلام (ص)

وهابیان اصرار دارند که پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) در رکعات نماز سهو می‌نمود.

ابن تیمیه در بسیاری از کتاب‌هایش گفته است که پیامبر خدا (ص) گاهی رکعات نمازش را اشتبهاً کم و زیاد می‌کرد و گاهی نیز نماز چهار رکعتی را دو رکعتی می‌خواند و خود حضرت متوجه این اشتباهش نمی‌گردید، بلکه مأمومین به حضرت تذکر می‌دادند و ایشان بعد از تذکر آنان، نقص یا زیادی را جبران می‌کرد.

وی در کتاب «مجموع الفتاوی» می‌گوید:

رسول خدا، یکی از نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت به جا آورد و از جای خود بلند شد و به درخت خشکی که در مسجد بود تکیه داد، سپس شخصی به او گفت یا رسول الله آیا نماز را قصر خواندی یا دو رکعت آن را فراموش کرده‌ای؟ آن‌گاه رسول الله برگشت و دو رکعت دیگر را خواند و نماز را تمام کرد (۱). در جلد دیگری از این کتاب آمده که ایشان نماز

۱- مجموع الفتاوی، ج ۲۳، ص ۴۰؛ ج ۲، ص ۱۰۱؛ ج ۲۱، ص ۱۶۳؛ ج ۲۴، ص ۲۱؛ الفتاوی الکبری، ج ۱، ص ۱۲۶؛ الرد علی البکری، ج ۲، ص ۷۲۲.

ص: ۹۴

چهار رکعتی را پنج رکعت خواند و دیگران به او تذکر دادند! (۱) به راستی این گونه روایات با کدام ملاک و معیار، قابل پذیرش‌اند؟

آیا ابن تیمیه با این سخن، منزلت پیامبر اعظم را حتی از انسان‌های معمولی هم پایین‌تر نیاورده است؟ روشن است که فراموش نمودن بخشی از رکعات نماز از کسانی سر می‌زند که به این عبادت بزرگ الهی که در روایات از آن به معراج مؤمن تعبیر شده است، توجه ندارند و به تمام معنی از اینکه در برابر چه کسی قرار دارند و با چه کسی سخن می‌گویند، غافل‌اند نه از کسی چون پیامبر خاتم (ص) که عصاره آفرینش بود و برای هدایت بشر به سوی تقرب به خدا فرستاده شده است! بنابراین، سهو، آن‌هم در نماز، علاوه بر اینکه با مقام شامخ آن حضرت تناسب ندارد، با وظیفه هدایت‌گری ایشان نیز در تضاد است. به این بیان که امکان صدور اشتباه در چنین مواردی، اعتماد را درباره نقش الگویی و تعلیمی آنان از بین می‌برد، زیرا نخستین پایه تربیت، اعتماد به گفته‌ی مربی است. اگر کسی در بخشی از تعالیم یک مربی اخلاق، احتمال خطا و اشتباه بدهد، هرگز برای عمل به تعالیم او در خود کششی احساس نمی‌کند. اشتباه در این قسمت کم سبب می‌شود که مردم به تعالیم و گفته‌های وی به دیده تردید و شک بنگرند؛ زیرا با خود چنین می‌اندیشند که وقتی پیامبر در مقام عمل به وظایف شخصی، خطا

ص: ۹۵

می‌کند، از کجا معلوم که در بیان احکام و وظایف دینی مردم اشتباه نکند!

به همین دلیل، پیامبر (ص) در کارهای عادی خود نیز، دچار اشتباه نمی‌شود، زیرا گرچه اشتباه در امور روزانه و عادی، با اشتباه در بیان احکام الهی همراه نیست؛ و چه بسا ممکن است کسی از جانب خداوند در بیان احکام و معارف، کاملاً مصونیت داشته باشد، ولی در امور عادی و روزانه که اشتباه در آنها به جایی ضرر نمی‌زند خطا کار باشد، ولی تفکیک میان این دو قسمت برای دانشمندان امکان‌پذیر است، اما نوع مردم به زحمت می‌توانند میان این دو موضوع، فرق بگذارند و چه بسا با دیدن خطا و اشتباه جزئی و عادی، به تمام تعالیم وی بدگمان شده و در تمام گفته‌های او احتمال اشتباه دهند و سرانجام اعتماد و اطمینان به گفته او که پایه تربیت است از میان برود.

در سخنان پیشوایان بزرگ ما، مسئله سهو و اشتباه از معصوم، صریحاً نفی شده است؛ مخصوصاً اگر «روح القدس» را که همواره مؤید و کمک و راهنمای پیامبران است در نظر بگیریم، در این صورت احتمال سهو و خطا منتفی خواهد بود. امام صادق (ع) به مفضل بن عمر فرمود:

... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ فِي النَّبِيِّ (ص) خَمْسَةَ الْاَرْوَاحِ ... وَرُوحَ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ النُّبُوَّةِ فَإِذَا قَبِضَ النَّبِيُّ (ص) انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ إِلَى الْاِمَامِ وَرُوحُ الْقُدُسِ لَا يِنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَزْهُو ... (۱)

خدای تبارک و تعالی در پیغمبر (ص) پنج روح قرار داد ... و

ص: ۹۶

روح‌القدس که با کمک آن، بار نبوت را تحمل کند. چون پیامبر(ص) وفات کند، روح‌القدس از او به امام(جانشین) منتقل شود و روح‌القدس خواب و غفلت و یاوه‌گری و تکبر ندارد.

کلینی در اصول کافی (۱) بابتی دارد که در آن، احادیثی از پیشوایان معصوم(علیهم‌السلام) را نقل می‌کند که همراه پیامبر گرامی(ص) و دیگر پیشوایان، فرشته‌ای با عظمت‌تر از جبرئیل و میکائیل است که آنان را از لغزش و خطا صیانت می‌کند.

۹. بی‌احترامی به پیامبر اسلام (ص)

وهابیت به ساحت مقدس آن حضرت با جسارت تمام، بی‌احترامی می‌کند. ابن تیمیه، نسبت به پیامبر اعظم(ص) و سایر بزرگان دین، تهمت‌های فراوانی زده است و مقام و منزلت آن حضرت را از افراد معمولی نیز پایین‌تر قرار داده و حتی وقاحت را به جایی رسانده است که پیامبر اعظم(ص) را همچون افراد بی‌بند و بار و لاابالی، که به قواعد و قوانین اخلاقی اسلام آشنا نمی‌باشند، می‌داند و می‌گوید که ایشان- العیاذ بالله- در کنار مزبله‌ها و پشت دیوارها ایستاده بول می‌نمود!؟ (۲) او همچنین می‌گوید:

در خانه رسول خدا(ص) و در حضور آن حضرت، دختران جوان آوازه‌خوان با خواندن اشعار زننده و آمیخته با فحاشی، جلسه لهنو و لعب برپا کرده بودند که از طرف ابوبکر به شدت مورد

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲- شرح العمده فی الفقه، ج ۱، ص ۱۴۶.

ص: ۹۷

اعتراض قرار می‌گیرند، رسول خدا(ص) به ابوبکر می‌گوید: مانعی ندارد آنها را به حال خودشان بگذارید. (۱) البته این گونه مطالب، به نقد و بررسی نیازی ندارد، زیرا هر مسلمانی که اندک آشنایی به معارف و آموزه‌های دین مبین اسلام داشته باشد، میدانند که صدور چنین افعالی از پیامبر عظیم‌الشأن اسلام(ص) محال است، زیرا خداوند از او در قرآن کریم به وَ اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (قلم: ۴) یاد نموده است. خود آن حضرت نیز در حدیثی فرمود: «أَنَّما بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ» (۲)؛ «من برای تکمیل فضایل اخلاقی، مبعوث شده‌ام».

چگونه ممکن است پیامبری که خود هدایت انسان‌ها را به عهده دارد و آنها را از رفتار ناپسند و به طور عموم از جهل و نادانی به سوی تعالی و کمال رهنمون نموده است، خود مرتکب اعمال و رفتاری گردد که مسلمانان از چنان رفتارهایی بنا به دستور خود پیامبر(ص) اجتناب می‌کنند؟

آیا مطرح نمودن این گونه سخنان جز به قصد توهین، جسارت و دشمنی با رسول خدا(ص) می‌تواند هدف دیگری داشته باشد؟ حتی برخی از وهابی‌ها به خود جرأت داده و با بی‌شرمی گفته‌اند که عصای من، بهتر از محمد است که از دنیا رفته است! (۳) روشن است که آوازخوانی دختران جوان، آنهم آمیخته با فحاشی و ناسزاگویی، خلاف تعالیم نجات بخش اسلام است، پس چگونه ممکن

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۱، ص ۵۶۶.

۲- کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶، ح ۵۲۱۷.

۳- اصول الاربعة فی تردید الوهابیة، محمدحسن جان صاحب هندی، ص ۴.

ص: ۹۸

است این عمل در خانه وحی که محل رفت و آمد جبرئیل امین و فرشتگان مقرب الهی است، آن‌هم در حضور سرور کائنات حضرت ختمی مرتبت (ص) صورت گیرد و آن حضرت نسبت به این عمل هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان ندهد و حتی به اندازه ابوبکر نسبت به موضوع حساس نباشد؟!!

ص: ۱۰۰

فصل سوم: وهابیت و سنت پیامبر (ص)**اشاره**

سنت، در لغت به هر طریقه و روشی گفته میشود که مردم از آن تبعیت می‌کنند و در اصطلاح، سنت پیامبر به مجموع احکام و دستورهایی می‌گویند که در عبادات و غیر عبادات از آن حضرت به صورت و طریق ثابت و روش مسلم در میان مسلمانان پا برجا مانده است. (۱) گرچه به اعتبار ملازمه‌ای که میان حدیث و سنت وجود دارد به خود حدیث هم، سنت اطلاق می‌گردد و سنت بیشتر به این معنی استعمال می‌شود.

اساس و مبنای تمام احکام و قوانین اسلام و پایه و زیربنای تمام

۱- نه‌ایه، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۴۰۹.

ص: ۱۰۱

دستورهای آن را قرآن و سنت تشکیل می‌دهد. (۱) از این رو دانشمندان اسلامی، اعم از شیعی و سنی، در این مطلب هم عقیده هستند که حدیث صحیح به طوری که صدور آن، ثابت و مسلم باشد، بر تمام مسلمانان حجت است و مانند قرآن مجید بر هر فرد مسلمانی واجب است که به مضمون آن عمل کند.

قرآن مجید هم، این نکته را یادآوری نموده و طی آیات متعددی مسلمانان را به اهمیت حدیث و گفتار نبی اکرم (ص) متوجه ساخته است.

در قرآن مجید آمده است که: «آنچه را که پیغمبر برای شما آورده است بگیرید و از آنچه که شما را نهی می‌کند خودداری کنید».

(۲) قرآن مجید، اطاعت رسول اکرم (ص) را قرین و همدوش اطاعت خدا، بر مسلمانان واجب فرموده است (۳) و هرگونه اظهار نظر و قضاوتی را در مقابل فرمان و دستور نبی اکرم (ص) از مسلمانان سلب کرده (۴) و تسلیم بودن در مقابل اوامر آن حضرت را علامت ایمان و عصیان و مخالفت با او را عین ضلالت و بدبختی دانسته است.

اینها نمونه‌ای از آیاتی است که انقیاد و اطاعت رسول اکرم (ص) را بر مسلمانان واجب نموده و با تعبیرات مختلف در این باره تأکید می‌فرماید. البته می‌دانیم که پیروی از پیغمبر (ص) به جز از راه التزام به سنت وی و

۱- نزد شیعه، حدیث ائمه اهل بیت: و اجماع و عقل نیز از مدارک احکام است.

۲- (ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا) (حشر: ۷).

۳- (وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا) (مائده: ۹۲).

۴- فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) (نساء: ۶۵).

ص: ۱۰۲

عمل نمودن به اوامر و گفتارش مفهومی ندارد.

درباره اهمیت احادیث، روایات فراوانی از رسول اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) وارد گردیده است. در این روایات جهات مختلف سنت از نظر اهمیت خود سنت و حفظ نمودن و نوشتن و تبلیغ و رسانیدن آن به دیگران، مورد بررسی و توجه خاص قرار گرفته است. (۱) رسول اکرم (ص) در ضمن خطبه‌ای در حجه الوداع چنین فرمود:

ای مردم! من شما را به هر کار حلال که سعادت و خوشبختی شما را تأمین می‌کند راهنمایی کردم و از هر حرام که بدبختی شما در اوست، نهی نمودم و در این احکام، برگشت و تغییری نخواهد بود. (۲) ایشان در موارد مختلف، حافظان حدیث را این گونه تشویق و دعا فرموده است:

نَضَّرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها. (۳)

خداوند بنده‌ای که گفتار مرا بشنود و آن را حفظ کند مورد لطف خویش قرار دهد.

گاهی نیز با همین بیان، افرادی که احادیث را نقل می‌کنند دعا نموده

۱- ر. ک: اصول کافی، ج ۱، باب روایة الكتب والحديث وفضل الكتابة؛ وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۱۸، باب ۸ (ابواب صفات القاضی)؛ مجمع الزوائد، هیشمی، ج ۱، باب سماع الحديث؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، باب شرف اصحاب الحديث وجامع بیان العلم وفضله.

۲- «مَعَاشِرَ النَّاسِ وَكُلِّ حَلَالٍ دَلَلْتُمْ عَلَيْهِ أَوْ حَرَامٍ نَهَيْتُمْكُمْ عَنْهُ، فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَلَمْ أُبَدِّلْ». (احتجاج، طبرسی، ج ۱، ص ۸۱).

۳- سنن ابن ماجه، مقدمه، کتاب المناسک، ج ۲؛ سنن ترمذی، کتاب العلم.

ص: ۱۰۳

است: «نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَبَلَّغَهَا». (۱) جمله «فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ» (۲)؛ «حاضرین به غائبین برسانند»، در کلمات حضرت رسول (ص) فراوان استعمال شده است و آن حضرت در آخر خطبه‌ها و سخنرانی‌ها این جمله را تذکر داده‌اند. این جمله‌ها و تذکرات، اهمیت و موقعیت حدیث و سنت را روشن می‌کند و به ما می‌رساند که ایشان تمام احکام و جزئیات حلال و حرام را بیان فرموده‌اند و رسانیدن و ابلاغ آن را به صورت یک وظیفه عمومی برای شنوندگان و تمام مسلمانان تذکر داده‌اند و ابلاغ‌کنندگان احادیث را مانند جانشین خود معرفی فرموده است. (۳) متأسفانه، وهابیت، سنت پیامبر را نیز، مانند دیگر آموزه‌های اسلامی، مورد دستبرد قرار داده و حُب و بغض خویش را در آن وارد کرده‌اند و در این اصل بنیادی اسلام تحریفات زیادی نموده‌اند، که در اینجا برای تنبه و آگاهی، بخش‌هایی از آن را یاد آور می‌شویم:

۱. وهابیت و معیار صحت و سقم حدیث

وهابیت برخلاف تمام معیارهای حدیث‌شناسی در رد یا قبول یک حدیث، از سویی حب و بغض خود را نسبت به راویان و از سوی دیگر،

۱- سنن ابن‌ماجه، مقدمه، کتاب المناسک، ج ۲؛ سنن ترمذی، کتاب العلم.

۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۶؛ تفسیر ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۴۲۴.

۳- من لا یحضره الفقیه، باب النوادر؛ صحیح بخاری، ج ۱، باب لیبلغ العلم الشاهد الغائب؛ جامع بیان العلم وفضله، ج ۱، باب دعاء الرسول (ص) لمستمع العلم.

ص: ۱۰۴

پندارهای خودشان را از اسلام، ملاک صحت و سقم حدیث تلقی نموده‌اند؛ به این معنا که هر حدیثی که بر خلاف عقیده خود بدانند، آن را بدون هیچ دلیلی، تضعیف می‌کنند و هرچه که با پندارشان موافق باشد، آن را صحیح می‌دانند. این گروه، بدون هیچ دلیل عقلایی و رجالی، هر حدیثی که در ذم و نکوهش افراد معلوم‌الحال مانند «معاویه» (۱) «یزید بن معاویه» و

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۳۷۹. (معاویه که پدرش ابوسفیان و مادرش هند، از رهبران عداوت و دشمنی با پیامبر(ص) بودند، جوانی‌اش را در کنار پدر، در بسیج سپاهیان و نبرد با رسول‌خدا(ص) سپری کرد و آن‌گاه که در فتح مکه، مغلوب شدند تسلیم گشت، بدون آنکه ایمان بیاورد. ولی آن حضرت با بزرگواری از آنها در گذشت و آنان را طلق(آزاده شده) نامید.)
الف) مطرف بن مغیره بن شعبه می‌گوید: پدرم همیشه با معاویه سخن می‌گفت و از عقل و شعور او تعریف کرده، اظهار شگفتی می‌کرد. شبی او را غمگین یافتم و حتی از خوردن غذا هم امتناع ورزید. علتش را جویا شدم. گفت: فرزندم، من از نزد پلیدترین مردم آمده‌ام.

گفتم: او کیست؟ گفت: هنگامی که با معاویه تنها شدیم به او گفتم: ای امیرمؤمنان، اکنون سن و سالی از تو گذشته، خوب است خیری از تو نمایان گردد؛ تو که به هدف نائل آمدی، پس بیا و نسبت به خویشانت بنی‌هاشم نگاهی دیگر کن که برایت خواهد ماند.

گفت: هیهات، هیهات، «ابوبکر» عدالت نمود و رفت و نامش محو شد، «عمر» هم ده سال حکومت کرد؛ اما همین که مرد، نامش هم هلاک شد، برادرمان «عثمان» هم که در حسب و نسب، مانند نداشت هرچه خواستند بر سرش آوردند، اما او که از قبیله «هاشم» است، هر روز پنج بار با صدای بلند نامش برده می‌شود که: «اشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».
مادرت به عزایت بنشیند من چه کاری بعد از این بکنم، جز اینکه نام او را دفن کنم.

ب) تنها جنایت امارت دادن به فرزند تبهکارش «یزید» برایش کافی است. او که در کربلا بهترین عزیزان رسول خدا(ص) و سرور جوانان اهل بهشت را با فجیع‌ترین وضع به شهادت رساند. او که مدینه را به مدت سه روز برای سپاهیان آزاد قرار داد که هزاران نفر از برترین صحابه را به قتل برسانند و به نوامیس آنها تعرض کنند که تنها هزار دختر بدون شوهر حامله شدند و از بقیه هم بیعت می‌گیرد که برده‌اش باشند.

آن‌گاه شعر می‌سراید که: «ای کاش پدران من که در بدر هلاک شدند زنده بودند و خرسند می‌شدند و می‌گفتند یزید دستت درد نکند. بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند هیچ خبری نیست و هیچ وحیی نازل نشده است».

البته او به این هم اکتفا نکرد و کعبه را نیز آتش زد و در حرم امن الهی، نیکانی از اصحاب را به شهادت رساند. اینها همه، به اضافه شراب‌خواری و زنا و غنا و رقص علنی اوست.

ج) مردم را با اصرار، به دشنام دادن به علی بن ابی‌طالب(ع) وادار می‌نمود.

د) آتش جنگ با امیرمؤمنان علی(ع) را برافروخت و در نتیجه هزاران مسلمان را به کشتن داد.

ه) او بزرگانی چون «حجر» و دیگران را به جرم محبت علی(ع) به شهادت رسانید.

و) سبط اکبر پیامبر اکرم(ص) را کشت و به بدترین صورت، بدنش را پاره پاره کرد.

ز) پس از کناره‌گیری امام حسن مجتبی(ع) از حکومت، در اولین سخنرانی خود در جمع تمام صحابه پیامبر(ص) اعلام می‌دارد:

«من با شما کارزار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید، بلکه می‌خواستم بر شما امارت و حکومت کنم و هم‌اکنون می‌بینید که حاکم و رهبر شمایم.»

ح) «ابوالاعلی مودودی» در کتاب «خلافت و ملوکیت» از «حسن بصری» نقل می‌کند که او گفت: چهار عمل معاویه، به گونه‌ای است که اگر شخصی یکی از آنها را مرتکب شود، برایش باعث هلاکت است:

نخست، استعمال شمشیر او بر این امت و تسلط بر حکومت، بدون مشورت، درحالی که بقیه اصحاب کرام در امت حضور داشتند. دوم، جانشین ساختن پسرش درحالی که او باده‌گسار نعه‌ای بود؛ ابریشم می‌پوشید و طنبور می‌نواخت. سوم، «زیاد» را به خود نسبت داد، درحالی که پیامبر(ص) می‌فرماید: «فرزند، متعلق به صاحب بستر است و برای زانی سنگ و کلوخ است.»

چهارم، کشتن حجر و یاران او، وای بر او از حجر، وای بر او از حجر و یاران حجر.

ط) روزی رسول خدا(ص) ابوسفیان را دید که بر حماری سوار بود و معاویه آن را می‌کشید و یزید از پشت سر آن را به حرکت وا می‌داشت، فرمود: «لعنت خدا بر آن که سوار است و آن که می‌کشد و آن که از پشت می‌راند.»

ک) ابن عباس می‌گوید: پیامبر اکرم(ص) صدای دو نفر را که ترانه می‌خواندند شنید، پرسید: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: «معاویه و عمرو بن عاص». فرمود: خداوندا، آنها را واژگون ساز و هر دو را در دوزخ افکن.»

م) ابوذر به معاویه می‌گوید: «روزی تو از نزدیک رسول خدا(ص) رد شدی که فرمود: خدایا او را لعنت کن و سیرش نسا، جز با خاک.»

ن) در تاریخ آمده است که معاویه صد هزار درهم به سمره بن جندب داد که حدیثی وضع کند که آیه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (بقره: ۲۰۷) در شأن ابن ملجم - علیه اللعنة - نازل شده است. آیه (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ) (بقره: ۲۰۴ و ۲۰۵) در شأن علی بن ابی طالب(ع) نازل شده است!

سمره پذیرفت. سپس دویست هزار درهم فرستاد ولی او باز هم قبول نکرد؛ سپس سیصد هزار درهم فرستاد و دوباره او قبول نکرد؛ در نهایت چهارصد هزار درهم فرستاد و او پذیرفت.

ص: ۱۰۶

«مروان بن حکم» (۱) باشد، بدون تأمل در سند و یا محتوا، کذب و دروغ می‌خوانند. وهابی‌ها به طور کلی حکم می‌کنند که هر حدیثی در مذمت افراد یاد شده وارد شده باشد، محکوم به کذب است! در حالی که افعال و کردار ناشایست نامبردگان، بهترین دلیل بر صحت احادیثی است که در مذمت آنها وارد شده است. به راستی که این پیشگویی‌های پیامبر(ص) را می‌توان از معجزات آن حضرت به شمار آورد.

۲. تکذیب شأن نزول آیه ولایت

ابن تیمیه، شأن نزول آیه **إِنَّمَا وَدَّعَاكُمْ** را تکذیب نموده است. او در رابطه با شأن نزول آیه ولایت: **إِنَّمَا وَدَّعَاكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** (مائده: ۵۵) سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حالت رکوع

ص: ۱۰۷

زکات می دهند.

می گوید:

اهل علم بر این اتفاق دارند که این آیه در شان علی(ع) به تنهایی نازل نشده و اصلاً علی(ع) انگشترش را در حال رکوع به کسی صدقه نداده است و علمای علم حدیث معتقدند که این قضیه، دروغ و جعلی است. (۱) در حالی که بزرگان اهل سنت، مانند عضدالدین ایجی و ابن حجر هیتمی و دیگران به صراحت می گویند:

علما در تفسیر اینکه این آیه در شأن علی(ع) نازل گردیده است، اجماع دارند، چون او در نماز در حال رکوع بود، سائلی از او چیزی خواست و او انگشترش را اعطا نمود و سپس این آیه نازل گردید. (۲) عده‌ای از مفسران اهل سنت که بر شأن نزول آیه شریفه، در مورد علی(ع) تصریح نموده‌اند، عبارتند از:

الف) محمدبن جریر طبری(م ۲۲۴ ه. ق) در «جامع البیان عن تأویل آیه القرآن» (۳)؛

ب) محمدبن احمد قرطبی(م ۶۷۱ ه. ق) در «الجامع لاحکام القرآن» (۴)؛

۱- منهاج السنه، ج ۲، ص ۵.

۲- کتاب المواقف، عضدالدین عبدالرحمن ایجی، ج ۳، ص ۶۱۴؛ الصواعق المحرقة، احمد بن حجر هیتمی، ص ۱۰۴.

۳- جامع البیان، ج ۶، ص ۲۸۷.

۴- الجامع لاحکام القرآن، ج ۶، ص ۲۲۱.

ص: ۱۰۸

- ج) عبدالرحمن بن محمد ثعالبی در «الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن» (۱)؛
 د) اسماعیل بن عمر بن کثیر در «تفسیر القرآن العظیم» (۲)؛
 ه) محمود آلوسی در «روح المعانی فی تفسیر القرآن» (۳)؛
 و) بیضاوی در «تفسیر بیضاوی» (۴)؛
 ز) حسین بن مسعود بغوی (م ۵۱۶ ه. ق) «در معالم التنزیل» (۵)؛
 ح) عبدالرحمن جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدر المنثور» (۶)؛
 ط) احمد بن محمد رازی در کتاب «حجج القرآن». (۷)

۳. ابن تیمیه و حدیث غدیر

ابن تیمیه، حدیث غدیر را که در معتبرترین کتاب‌های اهل سنت آمده است، غیر معتبر می‌داند. او در قبال حدیث غدیر، با موضع‌گیری خصمانه‌ای که در برابر اهل بیت (علیهم السلام) دارد با یک نوع دست‌پاچگی و اضطراب، سعی کرده است آن را از اعتبار ساقط کند. او یک بار می‌گوید:
 این حدیث، هیچ ارزشی ندارد، چون در امهات ذکر نگردیده و

۱- الجواهر الحسان، ج ۱، ص ۴۷۱.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، صص ۷۱-۷۲.

۳- روح المعانی، ج ۶، ص ۱۶۷.

۴- تفسیر بیضاوی، ج ۲، ص ۳۳۹.

۵- معالم التنزیل، ج ۲، ص ۴۷.

۶- الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۰۴.

۷- کتاب الحجج القرآن، ج ۱، ص ۵۵.

ص: ۱۰۹

فقط ترمذی آن را نقل کرده و در نقل او بیشتر از عبارت «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» وجود ندارد. (۱) بار دیگر می‌گوید: «این حدیث را فقط ترمذی و احمد نقل کرده‌اند و زائد بر «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» کذب و دروغ است.» و در ادامه نیز می‌گوید: «این حدیث اصلاً در صحاح نیامده است.» (۲) سرانجام در جای دیگری هم می‌گوید: «پیامبر خدا (ص) حدیث موالات را فقط یک مرتبه در غدیر خم گفته و در هیچ مجلس دیگری، به آن تصریح نفرموده است.» (۳) بسیاری از علمای اهل سنت در علم حدیث، تفسیر و تاریخ، این حدیث را ذکر نموده و بر صحت آن، اذعان دارند که به طور نمونه به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

(الف) ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» درباره حدیث غدیر چنین می‌گوید:
حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» را ترمذی و نسائی ذکر کرده‌اند. این حدیث، جداً از طرق زیادی نقل شده و بیشتر اسانید آن صحیح و حسن است. (۴) ب) حاکم نیشابوری پس از ذکر حدیث از طرق مختلف، می‌گوید:
انّ هذا الحدیث، صحیح علی شرط الشیخین و لم یخرجاه بطوله. (۵) این حدیث با طول و تفصیلی که از طرق متعدد نقل شده است بر معیار مسلم و بخاری صحیح بوده است و آن را با طول و تفصیلی که دارد در صحیحین ذکر نکرده‌اند.
ج) ترمذی در صحیحش پس از آنکه حدیث را ذکر می‌کند، می‌گوید: «قال ابو عیسی هذا الحدیث حسن صحیح.» (۶) د) احمد بن حنبل می‌گوید:

روزی علی (ع) مردم را قسم می‌داد که هر کسی در روز غدیر، این سخن را که پیامبر (ص) فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» درباره من شنیده است شهادت دهد. عبدالرحمن می‌گوید که دوازده نفر بدری (جنگجویان بدر) از جای برخاستند- و گویی یکی از آنها را دارم می‌بینم- و شهادت دادند که ما از پیغمبر اسلام (ص) در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود:
الْسُّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ انْفُسِهِمْ وَازْوَاجِ امَّهَاتِهِمْ فَقُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ عَلَيَّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ. (۷)

آیا من سزاوارتر به مؤمنین از خود آنها به خودشان نیستم؟ و همسران من مادران مؤمنین هستند. گفتیم: بله یا رسول الله. فرمود: هر کس را که من مولای او هستم علی مولای اوست.

۱- مجموع الفتاوی، ج ۴، ص ۴۱۷.

۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۹.

۳- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶۰.

۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۷۴.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸.

۶- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳.

۷- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۹.

ص: ۱۱۰

خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن بدارد.

ه) هیشمی در «مجمع الزوائد» پس از نقل حدیث می‌گوید: «رجالہ ثقات» (۱)؛ «رجال حدیث، همگی مورد اطمینان هستند».

همچنین، عده دیگری از محدثان در کتاب‌های خود، این روایت را ذکر کرده‌اند که عبارتند از: ابن ماجه در «سنن» (۲)، و نسائی در

«السنن الکبری» (۳)، ابن شیبہ در «مصنف»، (۴) «ابویعلی» در مسند (۵) و طبرانی در «المعجم الکبیر». (۶) البته در کتاب‌های دیگر نیز

این حدیث، به‌طور گسترده ذکر شده که در اینجا مجالی برای بیان همه آنها نیست.

بنابراین، با توجه به اینکه اکثر علمای علم حدیث، روایت غدیر را بدون هیچ‌گونه حساسیتی ذکر کرده‌اند و از نظر سند هم، آن را

صحیح دانسته و هیچ‌گونه خدشه‌ای در آن ننموده‌اند، اما ابن تیمیه نسبت به این حدیث، این‌همه مضطرب و پریشان عمل کرده و با

حساسیت خاص و حرف‌های مملو از اضطراب با آن برخورد نموده است. آیا این‌گونه برخورد با روایات رسول الله (ص) جز این

است که ملاک ابن تیمیه در پذیرش روایات آن حضرت، حُب و بغض و خواهش‌های نفسانی

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۷.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵.

۳- السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۸.

۴- مصنف ابن شیبہ، ج ۶، ص ۳۶۶.

۵- مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۴۲۹.

۶- المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۶.

ص: ۱۱۱

اوست؟

۴. ابن تیمیه و حدیث ولایت

او حدیث ولایت را بدون بررسی سند، دروغ می‌پندارد. این حدیث شریف، به امامت و ولایت امام علی (ع) مربوط است و با باورهای ابن تیمیه، مخالف است.

او بدون اینکه سند حدیث را بررسی نماید، می‌گوید: «حدیث «هُوَ وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» دروغ بر رسول خداست و رسول خدا در حیات و مماتش، ولی هر مؤمنی است». (۱)

این در حالی است که بسیاری از محدثان و صاحبان صحاح و مسانید چون ترمذی (۲)، نسائی (۳)، ابن حبان (۴)، حاکم نیشابوری (۵)، طیالسی (۶)، احمد بن حنبل (۷) و دیگران، این حدیث را ذکر نموده و «البانی» در کتاب «سلسله الاحادیث الصحیحه» به صحت آن تصریح نموده (۸) و می‌گوید:

با این حال، نمی‌دانم چرا ابن تیمیه، این حدیث را تضعیف نموده

۱- منهاج السنه، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ۶۳۲.

۳- سنن الکبری، ج ۵، ص ۴۵.

۴- صحیح ابن حبان، ج ۱۳، ص ۳۷۴.

۵- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴.

۶- مسند طیالسی، ج ۱، ص ۱۱۱.

۷- مسند احمد، ج ۴، ص ۲۵۳.

۸- سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصرالدین آلبنانی، ج ۵، ص ۲۶۱.

ص: ۱۱۲

است و من وجهی برای آن نمی‌بینم، جز سرعت و مبالغه داشتن در رد بر شیعه ... (۱) حاکم نیشابوری هم در مستدرک، پس از ذکر حدیث می‌گوید: «هذا حدیث صحیح الإسناد» (۲)؛ «این حدیث، صحیح السند است».

۵. انکار حدیث متواتر

وهابیت حدیث «تَقْتُلُ عَمَّاراً فِتْنَةُ الْبَاغِيَّةِ» (۳). را که به تواتر نقل شده،

۱- سلسله الاحادیث الصحیحه، ج ۵، صص ۳۶۱-۳۶۴.

۲- مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۴.

۳- مقصود از حدیث عمار، گفتار پیامبر اسلام(ص) در حق اوست که فرمود: «ای عمار! گروه ظالم، تو را خواهد کشت». عمار صحابی و دوست رسول خدا(ص)، در جنگ صفین با اینکه بیش از نود و سه سال داشت، میان دو جبهه ایستاد. با صدای بلند درحالی که اشاره به پرچم معاویه می‌کرد گفت: «به خدا قسم که من سه نوبت با این پرچم که در لشکر معاویه است جنگیده‌ام و این چهارمین نوبت مانند همان نوبت‌هاست». عمار در انتظار رسیدن وقت شهادت خود به دست گروه ستمکار بود. پیامبر خدا(ص) روزی درحالی که اصحابش با گوش خود می‌شنیدند، به عمار فرمود: «چه دردناک است، که تو را ای پسر سمیه، گروه ستمکار می‌کشند». اصحاب کاملاً از آن مطلب آگاه بودند. عمرو بن عاص از جمله کسانی کرده که این حدیث را روایت است و مردم شام هم این روایت را از او شنیده بودند. این روایت پیش از آن روزهایی که جنگ، تفرقه ایجاد کند، در اردوی معاویه، شک و تردیدی به وجود آورده بود و معاویه، عمرو را به خاطر نقل این حدیث ملامت کرد، زیرا مردم دانستند که عمار همراه امام علی(ع) است و او از سرسخت‌ترین افراد در مبارزه با معاویه است و یقین کردند که در میان سپاه گروه ستمکار به سر می‌برند، که عمار در جهت مخالف آن است. عمار، پیش از درگیری‌اش در جنگی که در آن به شهادت رسید، در کارزار صفین، که حق و باطل را از هم جدا ساخت، آب خوردن خواست. در این لحظه، برای او شیر آمیخته با آب آوردند. پس تکبیر گفت و اضافه کرد: «این همان چیزی است که حبیب من رسول خدا(ص) به من وعده داده بود، موقعی که فرمود: ای عمار تو را گروه ستمکار خواهند کشت و آخرین آشامیدنی تو از دنیا آمیخته‌ای از شیر باشد». سپس، آن را نوشید و از حریم ولایت دفاع می‌کرد و فریاد می‌زد: «کیست که بوی بهشت را استشمام کند؟ بهشت زیر درخشش شمشیرهاست و تشنه کامان، آب می‌طلبند و آن شربت شهادت در اختیار آنان است، امروز، دوستان، به دیدار محمد(ص) و حزب او می‌روند

ص: ۱۱۳

معتبر نمی‌داند.

دشمنی ابن تیمیه نسبت به امام علی (ع) و سایر ائمه (علیهم السلام) محدود نیست، بلکه در راستای دفاع از معاویه و دشمنی با امام علی (ع) نسبت به صحابه‌ای چون عمار یاسر نیز، دشمنی می‌ورزد و او نیز از گزند سخنان ابن تیمیه در امان نمانده است. در نقل متواتر از رسول خدا (ص) درباره عمار آمده است که فرمود: «تَقْتُلُ عَمَّاراً فَتَيْهُ الْبَاغِيَّةُ» (۱)؛ «عمار را گروه ظالم خواهد کشت».

ابن تیمیه به جهت حمایت از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، درباره حدیث یاد شده می‌گوید: «در اینجا برای مردم اقوالی است، از جمله آنان، کسی است که در این حدیث اعتراض وارد کرده است» (۲) و در جای دیگر می‌گوید: «برخی آن را تضعیف نموده‌اند» (۳).

البته ابن تیمیه به این مطلب که چه کسی این حدیث را تضعیف نموده، اشاره نکرده است. به هر حال، این حدیث را ۲۴ نفر از صحابه نقل کرده‌اند و بسیاری از بزرگان حدیث به تواتر آن، تصریح نموده‌اند. (۴) حافظ لغوی، مرتضی زبیدی در «لفظ اللئالی» و مناوی در شرح

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۸۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۷؛ المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۳۰۴؛ نیل الاوطار، شوکانی، ج ۷، ص ۲۰۰؛ عیون اخبار الرضا، صدوق، ص ۶۸.

۲- منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۴.

۳- منهاج السنه، ج ۲، ص ۲۰۸.

۴- خصائص الکبری، جلال‌الدین سیوطی، ج ۲، ص ۱۴۰.

ص: ۱۱۴

«جامع الصغیر» و دیگران، این حدیث را متواتر می‌دانند. (۱) ابن عبدالبر در «الاستیعاب» در ترجمه عمار می‌گوید: و تواترت الآثار عن النبی (ص) انه قال: تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ وَهَذَا مِنْ أَخْبَارِهِ بِالْغَيْبِ وَاعْلَامِ نُبُوْتِهِ (ع) وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ الْإِحَادِيثِ. (۲) اخبار متواتر از پیامبر (ص) رسیده که فرمود: گروه ظالم، عمار را خواهند کشت و این از خبرهای غیبی و نشانه‌های نبوت آن حضرت است و از صحیح‌ترین احادیث به حساب می‌آید.

حافظ ابن حجر در شرح «صحیح بخاری» می‌گوید:

روی حدیث تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ جَمَاعَةٌ مِنَ الصَّحَابَةِ، مِنْهُمْ قَتَادَةُ بْنُ النُّعْمَانِ كَمَا تَقَدَّمَ، وَامِ سَلْمَةَ عِنْدَ مُسْلِمٍ؛ وَابُو هُرَيْرَةَ عِنْدَ التِّرْمِذِيِّ؛ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ عِنْدَ النَّسَائِيِّ؛ وَعُثْمَانَ بْنَ عَفَّانٍ وَحَدِيفَةَ وَابُو أَيُّوبَ وَابُو رَافِعٍ وَخَزِيمَةَ بْنَ ثَابِتٍ وَمَعَاوِيَةَ وَعَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ وَابُو الْيَسْرِ وَعَمَارَ نَفْسِهِ. وَكُلُّهَا عِنْدَ الطَّبْرِيِّ وَغَيْرِهِ. وَغَالِبُ طَرَقِهَا صَحِيحُهُ أَوْ حَسَنُهُ. وَفِيهِ عَنِ جَمَاعَةٍ آخِرِينَ يَطْوِلُ عَدَّهُمْ. وَفِي هَذَا الْحَدِيثِ عِلْمٌ مِنْ أَعْلَامِ النُّبُوَّةِ وَفَضِيلَةُ ظَاهِرَةٍ لِعَلِيِّ وَعَمَارٍ، وَرَدُّ عَلَى النَّوَاصِبِ الزَّاعِمِينَ أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَكُنْ مُصِيبًا فِي حُرُوبِهِ. (۳) حدیث «گروه ظالم عمار را خواهند کشت» را جماعتی از صحابه، از جمله؛ قتاده بن نعمان آن‌گونه که گذشت؛ نقل

۱- لفظ اللثالی، مرتضی زبیدی، صص ۲۲۲-۲۲۳؛ فیض القدیر، مناوی، ج ۶، ص ۳۶۶.

۲- الاستیعاب فی حاشیة الاصابه، ج ۲، ص ۴۸۱.

۳- فتح الباری، ج ۱، ص ۵۴۳.

ص: ۱۱۵

کرده‌اند و نیز ام سلمه نزد مسلم؛ و ابوهریره نزد ترمذی و عبدالله بن عمرو بن عاص نزد نسائی؛ عثمان بن عفان، حذیفه، ابویوب، ابورافع، خزیمه بن ثابت، معاویه، عمرو بن عاص و ابوالیسر و خود عمار این حدیث را نقل کرده‌اند و تمام این احادیث نزد طبری و دیگران موجود است، و غالب طرق آن صحیح یا حسن است. در این حدیث، نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت و فضیلتی ظاهر، برای علی (ع) و عمار است و نیز ردی بر افراد ناصبی است که گمان کرده‌اند علی (ع) در جنگ‌هایش بر حق نبوده است.

این عبارت ابن حجر، تعریض به ابن تیمیه است که به امام علی (ع) در مورد جنگ‌هایش اعتراض کرده است.

بخاری در صحیح خود از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمود:

وَيَحْ عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ. (۱)

وای بر عمار! گروه ظالم او را خواهند کشت. او آنان را به بهشت دعوت می‌کند، ولی آنها او را به جهنم می‌خوانند.

بخاری در بابی دیگر، این حدیث را این‌گونه نقل می‌کند:

... يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ. (۲)

... و آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند، ولی آنان او را به سوی دوزخ می‌خوانند.

۱- صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد.

۲- صحیح بخاری، کتاب الجهاد و السیر، باب مسح الغبار.

ص: ۱۱۶

ابن حبان در صحیح خود از ام سلمه نقل کرده که گفت: رسول خدا(ص) فرمود: «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» (۱)؛ «گروه ظالم، عمار را خواهند کشت».

همچنین از ابوسعید خدری نقل کرده که رسول خدا(ص) فرمود:

وَيَحِ ابْنُ سُمَيْهٍ، تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُوهُمْ إِلَى النَّارِ. (۲)

وای بر فرزند سمیه(عمار) گروه ظالم او را خواهند کشت، او آنان را به بهشت دعوت می‌کند ولی آنان او را به دوزخ می‌خوانند. ابن حجر، در شرح صحیح بخاری می‌گوید:

وَدَلَّ حَدِيثُ «تَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» عَلَى أَنَّ عَلِيًّا كَانَ الْمَصِيبَ فِي تِلْكَ الْحُرُوبِ، لِأَنَّ أَصْحَابَ مَعَاوِيَةَ قَتَلُوهُ ... (۳)

حدیث «عمار را گروه ظالم می‌کشند» بر این دلالت دارد که علی(ع) در آن جنگ بر حق بود؛ زیرا اصحاب معاویه، عمار را به قتل رساندند.

۶. صحیح دانستن احادیث خوارج

وهابیان احادیثی را که از سوی خوارج (۴) نقل شده است،

۱- الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۰۵.

۲- الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۰۵.

۳- فتح الباری، ج ۱۳، صص ۸۵-۸۶.

۴- خوارج، جمع خارجی به معنای خروج‌کننده و شورشی است. خارجی به دو معنای عام و خاص به کار می‌رود. معنای عام آن، بر کسی اطلاق می‌شود که علیه امام بر حق و مورد قبول مسلمان‌ها شورش کند. اما خوارج در معنای خاص به کسانی گفته می‌شود که در جنگ صفین در اعتراض به حکمیت، در مقابل امام علی(ع) شورش کردند و با آن حضرت جنگیدند و سپس کار خود را با آرایبی مانند کافر بودن گناهکار و وجوب جنگ با کافر، توجیه کردند. وجوه دیگری نیز برای وجه اطلاق «خوارج» بر گروه مذکور ذکر شده است. به این گروه، «مارقین» نیز گفته می‌شود که این واژه به معنای خوارج است. ظاهراً دلیل این نامگذاری حدیثی از پیامبر اکرم(ص) است که در آن حدیث، حضرت در مورد شخصی که به نحوه تقسیم غنایم، توسط پیامبر(ص) اعتراض کرده و کار ایشان را غیر عادلانه دانسته بود، فرمود: از نژاد این مرد گروهی پدید می‌آید که «يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ»؛ «از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌گردد». (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۷).

ص: ۱۱۷

صحیح‌ترین حدیث می‌دانند. ابن تیمیه می‌گوید:

خوارج در حدیث‌شان صادق‌اند و احادیثی که توسط آنان نقل شده، صحیح‌ترین احادیثند و حدیث شیعه از دروغ‌ترین احادیث به شمار می‌آید. (۱) او حتی در جای دیگری می‌گوید:

خوارج راستگوترین، متدین‌ترین و با تقواترین گروه اسلامی هستند، بلکه از میان خوارج، حتی یک نفر را هم نمی‌توان پیدا کرد که دروغ گفته باشد و بالا-تر از اینها، آنان راستگوترین مردم روی زمین هستند. (۲) وقتی که بنا بر اعتقاد ابن تیمیه، خوارج از متدین‌ترین و صادق‌ترین گروه‌های اسلامی، بلکه از صادق‌ترین مردم جهان هستند، پس گروه خوارج، از دیدگاه ابن تیمیه، از همه گروه‌ها و مذاهب اسلامی مسلمان‌تر و با دیانت‌تر بوده و هر چه نسبت به امام علی (ع) و دیگران گفته‌اند،

۱- تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۱۰.

۲- منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۶.

ص: ۱۱۸

راست بوده است!

اکنون می‌پرسیم آیا ابن تیمیه، خود یکی از سران خوارج بوده یا اینکه بغض و عداوت وی با اهل بیت پیامبر(ص)، خصوصاً امام علی(ع) او را وادار نموده است که از خوارج چنین دفاع نماید و آنها را محق بداند و احادیث آنها را صحیح‌ترین احادیث بشمارد؟ از این گذشته، اگر این سخن ابن تیمیه که می‌گوید هر چه خوارج بگویند راست است و هر حدیثی که از طریق خوارج نقل شده باشد اصح احادیث است درست باشد، بهتر بود خود ابن تیمیه، یک صحیح دیگری به نام «صحیح الخوارج» تدوین می‌کرد که در مرتبه بالاتر از صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر متون حدیثی قرار می‌گرفت!

خلاصه كلام

وهابیت برای رسیدن به اهداف خود، به احادیث جعلی و غیر صحیح تمسک می‌نماید. آنان، خصوصاً ابن تیمیه، عقاید و باورها و همچنین فروع فقهی خود را بر احادیث بنا نموده‌اند که ضعف آنها بر کسی پوشیده نیست، بلکه از جمله اسرائیلیاتی است که بطلان آنها با خود آن احادیث همراه است؛ مثلاً می‌توان به روایاتی که به صراحت بر تشبیه، تجسیم، رؤیت، حرکت و نقل مکان خداوند و نزول خدا به آسمان دنیا دلالت دارند، اشاره نمود. آنان افسانه‌گرانیک را به عنوان حدیث صحیح تلقی نموده، آن را در کتاب‌های مختلف خود ذکر کرده‌اند. (۱)

۱- مجموع الفتاوی، ج ۱۰، ص ۲۹۱؛ ج ۲۱، ص ۲۸۱؛ منهاج السنه، ج ۱، ص ۴۷۱.

ص: ۱۱۹

ولی روایات صحیح و متقنی که مورد قبول همه علمای علم رجال قرار دارند، مانند حدیث ثقلین و حدیث غدیر را بدون بررسی سندی به صراحت، تضعیف کرده، آنها را مردود می‌شمارد.

ص: ۱۲۰

فصل چهارم: صحابه از دیدگاه وهابیت

اشاره

کلمه «صاحب» که جمع آن «صحاب» و «اصحاب» و «صحابه» است، به معنی همدم، همراه، رفیق و یار و معاشر است و آن را زمانی به کار می‌برند که دو نفر زمان نسبتاً طولانی را در کنار هم و به معاشرت با یکدیگر گذرانیده باشند؛ اصولاً مصاحبت با طول زمان معاشرت، ملازمه دارد. (۱) بنابر عقیده اهل سنت، هر مسلمانی که رسول خدا(ص) را گرچه برای

۱- مفردات، راغب اصفهانی؛ لسان العرب، ابن منظور، ذیل واژه «صحاب».

ص: ۱۲۱

یک ساعت هم دیده باشد، صحابی آن حضرت محسوب می‌شود. (۱) از طرف دیگر، از نظر آنان، همه صحابه عادل‌اند (۲) و مسلمانان می‌توانند معارف و احکام دین را از آنان بگیرند و زمانی که روایتی را نقل می‌کنند، بدون دغدغه از آنان بپذیرند؛ زیرا آنان دوران وحی و رسالت حضرت رسول (ص) را درک کرده‌اند و با تفسیر و تأویل قرآن کریم آشنا هستند و از زبان آن حضرت احکام خدا را فرا گرفته و سخنان ایشان را حفظ کرده‌اند. همچنین، آنان توفیق مصاحبت و یاری پیامبر (ص) را داشته‌اند و به همین سبب خداوند در آیاتی از آنان تمجید کرده است. بنابراین، کسی حق ندارد به تنقیص (نقص و ایراد گرفتن) صحابه بپردازد یا روایات آنان را رد کند.

شیعه، به پیروی از قرآن کریم و سنت پیامبر (ص) و به شهادت تاریخ، معتقد است که در میان صحابه، انسان‌های بزرگ و بلندمرتبه‌ای بودند که از ایثار جان و مال دریغ نوزیدند و چنان مخلصانه به جنگ و جهاد می‌پرداختند و دشمن را به خاک می‌نشانند که یک ضربت شمشیر آنها با عبادت جن و انس برابری می‌کرد؛ از طرفی هم در میان اصحاب، گروهی سست‌ایمان و نیز افرادی فاسق که از انجام محرمات پروا نداشتند وجود داشته است. (۳)

۱- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵. تعریف‌های دیگری نیز از صحابه بیان شده است. ابن حجر در مقدمه «الاصابه» می‌گوید: «صحابی به کسی گفته می‌شود که پیامبر (ص) را در حال ایمان، ملاقات نماید و بر اسلام نیز بپذیرد». برخی گفته‌اند که در صدق صحابه، مصاحبت طولانی لازم است؛ چنان‌که مذهب بسیاری از فقها و اصولیون است.

۲- شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱، صص ۱-۲۲. «اتفق اهل السنه علی ان الجمیع عدول...».

۳- شیعه می‌گوید مصاحبت و ملازم بودن با رسول خدا (ص) افتخار بزرگی است و بسیاری از صحابه آن حضرت برای تشکیل حکومت اسلامی و گسترش اسلام مجاهدت‌ها و تلاش‌های فراوانی انجام دادند و با ایثار جان و مال خویش، اهداف عالی و منیع آن حضرت را پی‌گیری نمودند. قرآن کریم، پیرامون این گروه که از روزهای آغازین و سخت، پروانه‌وار گرد رسول خدا (ص) بودند می‌فرماید: (السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا ذَالِكِ الْفَوْزِ الْعَظِيمِ)؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خوشنود گشت و آنها از او خوشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ». (توبه: ۱۰۰)

ص: ۱۲۲

وهابیت از سویی شیعیان را به جرم نقد برخی از صحابه، تکفیر می‌کنند و از سوی دیگر همان گونه که ملاحظه خواهد شد، خود برخی از اصحاب رسول خدا(ص) را کافر، شارب الخمر و واجب القتل می‌دانند.

ص: ۱۲۳

در این قسمت به عنوان نمونه به برخی از نظریات آنان، اشاره می‌گردد:

۱. تکفیر برخی از اصحاب

وهابی‌ها برخی از اصحاب رسول خدا(ص) را کافر می‌دانند. آنان به بهانه دفاع از صحابه، شیعیان را که برخی از صحابه را فقط مورد نقد قرار داده و یا وقایع زندگی آنان را از متون معتبر و مورد قبول خودشان منعکس نموده، تکفیر می‌کنند؛ آنان گروهی از افراد متعصب و خشن و جاهل به معارف و متون اسلامی را تحت عنوان سپاه صحابه تشکیل داده و با پشتیبانی هنگفت مالی که در اختیار دارند، مسلمانان را در مساجد، در حال نماز، به صورت ترور قتل عام میکنند. این در حالی است که رهبرشان ادعا می‌کند عده‌ای از یاران و اصحاب پیامبر اسلام(ص) با اینکه موحد بودند و با ایشان در راه اسلام کوشش‌ها کردند و نماز، زکات و حج انجام می‌دادند، کافر بوده‌اند و از اسلام، فرسنگ‌ها فاصله داشته‌اند. (۱)

۲. نسبت شراب‌خوری به برخی از اصحاب

وهابی‌ها برخی از صحابه را اهل شرب خمر می‌دانند. محمد بن عبدالوهاب، مؤسس گروه وهابیت، با پیروی از ابن تیمیه می‌گوید: «عده‌ای از صحابه و تابعین، خمر را حلال می‌شمردند و گمان می‌کردند

۱- رساله کشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۲۰؛ والرسائل العلمیة اتسع.

ص: ۱۲۴

که شرب خمر برای کسی که عمل صالح انجام می‌دهد مباح است». (۱) اکنون می‌پرسیم این صحابه که شراب را حلال می‌شمردند، آیا از تحریم آن توسط پیامبر (ص) آگاهی داشته و می‌دانسته‌اند که شرب خمر حرام است و یا اینکه اصلاً از حرمت شراب در دین اسلام اطلاع نداشته‌اند؟ بنابراین، چگونه چنین افرادی می‌توانند مرجع احکام باشند؟!

۳. حمایت از قاتلین اصحاب پیامبر (ص)

وهابی‌ها در حالی که ظاهراً خودشان را مدافع صحابه می‌دانند، از قاتلین اصحاب پیامبر (ص) حمایت می‌کنند. ابن تیمیه می‌گوید: «ما قاتل عمار را از اهل بهشت می‌دانیم». (۲)

این عقیده وهابی‌ها با سخن گهربار رسول خدا (ص) صریحاً در تضاد است؛ زیرا در حدیث شریفی که از آن حضرت نقل شده و در بسیاری از کتب معتبر ذکر گردیده است، وقتی عمار یاسر، صحابی بزرگوار و جلیل‌القدر ایشان در جریان حفر خندق، بر خلاف دیگران که یک خشت را حمل می‌کردند، دو تا دو تا خشت برمی‌داشت، پیامبر اسلام (ص) در حالی که خاک را از سر او پاک می‌کرد، فرمود: «رحمت بر تو ای پسر سمیه، گروه باغیه، تو را می‌کشند». (۳) همچنین در حدیث دیگری فرموده است: «حق با عمار است». (۴) معنای این دو حدیث، این است که قاتل عمار، باغی و دشمن حق و

۱- عقیده‌الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفیة واثرها فی العالم الاسلام، صالح بن عبدالله، عبدالرحمن العبوز، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲- منهاج السنه، ج ۶، ص ۲۰۵.

۳- مسند ابوداود، ج ۱، ص ۸۴؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۵۵؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۱۶۹؛ شرح مسند ابی حنیفه، ملا علی قاری، ص ۲۴۵.

۴- کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۵۴.

ص: ۱۲۵

دین خداست و نمی‌تواند از اهل بهشت باشد.

این عقیده وهابی‌ها درباره قاتلین سایر صحابه رسول خدا(ص) نیز ثابت می‌باشد؛ زیرا به دلایل متقن تاریخی، یزید بن معاویه در واقعه «حره» در شهر مدینه منوره به مدت سه روز به سپاهش دستور کشتن صحابه پیامبر(ص) و فرزندان آنها و هتک حرمت به ناموس آنان را صادر کرد که از سیاه‌ترین وقایع تاریخ اسلام به شمار می‌آید. ولی در عین حال وهابی‌ها به طور مبالغه آمیزی از یزید بن معاویه به شیوه‌های مختلف دفاع می‌کنند.

ابن تیمیه، او را امامی می‌داند که عزت و سرافرازی اسلام، توسط او ادامه یافت. (۱) همچنین برخی دیگر از آنان می‌گویند که یزید از کبار صالحین و ائمه هدی بوده است. (۲) عجیب‌تر اینکه وهابی‌ها کتابی در توصیف و مدح یزید تألیف نموده‌اند که در مدارس به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شود.

آیا علت این دفاع و ثناگویی نسبت به یزید بن معاویه که بعضی از بزرگان اهل سنت، در لعن او هیچ تردیدی ندارند (۳)، دشمنی صریح با صحابه پیامبر خدا نیست؟ اگر غیر از این است، چرا در هیچ‌یک از کتاب‌های وهابی‌ها، واقعه حره و کربلا بیان و منعکس نشده و عاملین این حوادث ننگین و دلخراش مورد ملامت و سرزنش قرار نگرفته‌اند؟

۱- منهاج السنه، ج ۸، ص ۲۳۸.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۰۹.

۳- شرح عقاید النسفیة، سعد الدین تفتازانی، ص ۱۰۶.

ص: ۱۲۶

فصل پنجم: وهابیت و امامت**اشاره**

امامت در لغت به معنای پیشوایی و رهبری است و هر کسی که متصدی رهبری گروهی شود، «امام» نامیده می‌شود؛ خواه در راه حق باشد و یا در راه باطل؛ چنان که در قرآن کریم، واژه **أُمَّةَ الْكُفْرِ** (توبه: ۱۲) درباره سران کفار به کار رفته است. همچنین کسی که نماز گزاران به او اقتدا می‌کنند، «امام جماعت» نامیده می‌شود.

در اصطلاح علم کلام، امامت عبارت است از «ریاست همگانی و فراگیر بر جامعه اسلامی، در همه امور دینی و دنیوی». (۱) به عبارت دیگر،

۱- المواقف، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی، ج ۳، ص ۵۷۴؛ تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، ج ۱، ص ۱۹۱؛ الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، ج ۱، ص ۵؛ قواعد المرام فی علم الکلام، بحرانی، ابن میثم، ص ۱۷۴.

ص: ۱۲۷

امامت نوعی نیابت از طرف نبی در امور دین و دنیاست. (۱) بنابراین، امامت، تنها یک مقام و حکومت ظاهری نیست، بلکه یک مقام بسیار والای معنوی و روحانی است و امام، علاوه بر رهبری حکومت اسلامی، هدایت همه جانبه‌ای را در امر دین و دنیا بر عهده دارد. از این نظر، امام، فکر و روح مردم را هدایت کرده، شریعت پیامبر اسلام (ص) را از هرگونه تحریف و تغییر، پاسداری می‌کند و اهدافی را که پیامبر (ص) برای آن مبعوث شد، تحقق می‌بخشد.

امامت، همان مقام والایی است که خداوند پس از پیمودن راه نبوت و رسالت و پیروزی در امتحانات متعدد به ابراهیم خلیل بخشید. آن حضرت نیز برای بعضی از فرزندان و دودمانش، این مقام والا را از خداوند تقاضا نمود و به او جواب داده شد که ظالمان و گنهکاران، هرگز به این مقام نمی‌رسند.

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴)

به یاد آور هنگامی را که پروردگار، ابراهیم را با امور گوناگون آزمود و او از عهده آزمایش‌های الهی به طور کامل بر آمد، خدا فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من نیز امامانی قرار ده، خداوند فرمود: پیمان من (امامت) هرگز به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها نصیب معصومان از ذریه تو می‌شود!)

۱- الامامة في اهم الكتب الكلامية، سيد علي حسين ميلاني، ص ۲۲.

ص: ۱۲۸

بدیهی است که چنین مقامی در حکومت ظاهری خلاصه نمی‌شود و اگر امامت، به صورتی که گفته شد، تفسیر نشود، آیه یاد شده مفهوم روشنی نخواهد داشت.

تمام پیامبران اولوالعزم (علیهم السلام) دارای مقام امامت بودند و آنچه را که با رسالت خود عرضه می‌کردند، در عمل تحقق می‌بخشیدند و رهبر معنوی و مادی و ظاهری و باطنی مردم بودند؛ مخصوصاً پیامبر اکرم (ص) که از آغاز نبوتش مقام والای امامت و رهبری الهی را نیز داشت و کار ایشان در ابلاغ فرمان‌های الهی خلاصه نمی‌شد.

با توجه به تعریفی که از امامت بیان شد، به خوبی معلوم می‌شود که رسیدن به این مقام، شرایط سنگینی دارد، هم از نظر تقوا که به تقوایی در حد معصوم بودن از هرگونه گناه نیاز دارد و هم از نظر علم و دانش و احاطه به تمام معارف و دستوره‌های دین و شناختن انسان‌ها و نیازهای آنها در هر عصر و زمان و مکان.

بنابر دیدگاه شیعه، امام باید از هر گناه و خطایی معصوم باشد، زیرا علاوه بر آیه‌ای که ذکر گردید، غیر معصوم نمی‌تواند به طور کامل مورد اعتماد واقع شود و اصول و فروع دین را از او اخذ نمود و به همین دلیل «گفتار امام»، همچون «افعال» و «تقریر» (۱) او، حجت و دلیل شرعی است.

امام باید نسبت به تمام اصول و فروع اسلام و احکام و قوانین آن و

۱- منظور از تقریر آن است که در برابر امام معصوم (ع) کاری انجام دهند و ایشان با سکوت خود، آن را امضا کند.

ص: ۱۲۹

معنا و تفسیر قرآن، آگاهی کامل داشته باشد؛ زیرا علم او نسبت به آن علوم، جنبه الهی دارد و از پیغمبر اسلام (ص) به او می‌رسد. آری، چنین علمی است که می‌تواند به طور کامل، مورد اعتماد مردم قرار گیرد و می‌توان در فهم حقایق اسلام بر آن تکیه کرد. با عنایت به مطالبی که درباره امامت ذکر گردید و در حالی که علما و متکلمان شیعه و سنی، امامت را ریاست عامه در امور دین و دنیا می‌دانند و پیروی و متابعت از امام را بر همه امت، مانند پیروی از پیامبر (ص) واجب می‌دانند (۱)، وهابیت درباره امامت که مقامی الهی است، نظر خاصی دارد که در قالب نقدهای زیر به آنها اشاره می‌شود:

۱. تنزل مقام امامت

وهابی‌ها مقام امامت را به حدی تنزل داده‌اند که حتی اطاعت از امام فاسق و ظالم را واجب می‌دانند. ابن تیمیه، اطاعت از امام فاسق و جابر را مساوی با اطاعت خدا دانسته و می‌گوید:

مسلمانی که از امامش ظلم و جور و اعمال ناشایست ببیند، باید بر آن صبر کند و اعتراضی از خود نشان ندهد و اگر صبر نکرد و بر او به اندازه یک وجب خروج کند و بمیرد، به مرگ جاهلیت (کفر) مرده است.

او در ادامه اضافه می‌کند:

اگر امیر و امامی منحرف گردید و به دین و سنت رسول

۱- الامامه فی اهم الكتب الكلامیه، ص ۲۲.

ص: ۱۳۰

خدا(ص) عمل نکرد و مردم را بی جهت مورد اذیت و آزار قرار داد و اموال آنها را غصب و تصاحب نمود، با همه این عصیان‌ها، باز هم اطاعت از او واجب است؟! (۱) آیا این تلقی که یک مرد فاسق، جابر، مردم آزار و منحرف، شایستگی جانشینی و خلافت رسول الله(ص) را دارد، توهین به ساحت مقدس رسالت و نبوت، به ویژه شخص رسول خدا(ص) نیست؟ چرا که امام به عنوان جانشین آن حضرت باید غیر از نبوت، اوصاف و ویژگی‌های پیامبر(ص) را نیز داشته باشد.

۲. عدم وجوب تعیین جانشین بر انبیا

وهابی‌ها با تناقض‌گویی آشکار و مخالف با معیارهای عرفی و عقلایی و واقعیت‌های تاریخی، تعیین جانشین را بر انبیا و به‌خصوص بر رسول خاتم واجب نمی‌دانند و می‌گویند:

استخلاف بعد از مرگ بر انبیاء واجب نیست، چون اولاً بعد از مرگ، تکلیف از آنها ساقط می‌شود؛ ثانیاً استخلاف بعد از مرگ، مخالف حکم عقلا- است؛ ثالثاً، مخالف با حکم عقل بوده، ممکن نیست، لذا نه پیامبر اسلام(ص) بعد از مرگ خود خلیفه تعیین نمود و نه عمر. (۲) آیا این دلیل که می‌گویند چون بعد از مرگ، تکلیف از انبیاء ساقط

۱- منهاج السنه، ج ۱، صص ۱۱۳ و ۵۵۶؛ ج ۳، ص ۳۹۲.

۲- منهاج السنه، ج ۷، صص ۳۴۲-۳۴۵.

ص: ۱۳۱

می‌شود، پس استخلاف و تعیین جانشین بر آنها واجب نیست یک نوع مغالطه آشکار نیست؟ زیرا تکلیف بعد از مرگ، غیر از تکلیف در زمان حیات برای بعد از مرگ است.

آیا این سخن که تعیین جانشین توسط انبیا، مخالف حکم عقل است، سخنی بی‌معیار و دروغی محض نیست؟ به دلیل اینکه فرهنگ تعیین جانشین در تمام حوزه‌های زندگی بشر از امور رایج به شمار آمده و کاملاً با حکم عقلا هماهنگ و موافق است.

اگر تعیین جانشین، آن‌گونه که وهابی‌ها معتقدند به حکم عقل محال باشد و پیامبر اسلام (ص) به همین علت نتوانسته‌اند جانشین تعیین کنند، ابوبکر، چگونه برخلاف این حکم عقل، توانست عمر خلیفه دوم را به جانشینی خود تعیین کند؟

آیا وهابی‌ها با این سه دلیلی که بر نفی وجوب جانشین بر انبیا اقامه نموده‌اند، خلافت ابوبکر را به خاطر مخالفت او با وظیفه و تکلیف و مخالفت با حکم عقل و عقلا در تعیین عمر به عنوان خلیفه و جانشین خودش، زیر سؤال نبرده‌اند؟

به هر حال، با توجه به واقعیات تاریخی مبنی بر تحقق تعیین جانشین توسط ابوبکر و حتی عمر، در قالب شورای شش نفره و خلفای بنی امیه و بنی عباس و نیز مرسوم بودن آن در میان ملت‌های مختلف دنیا، گویا از دیدگاه وهابی‌ها تعیین خلیفه تنها از سوی پیامبر

خدا (ص) خلاف تکلیف و مخالف با حکم عقل و عقلاست، اما این کار برای تمام عالمیان غیر از پیامبر (ص) هیچ مانعی ندارد!

ص: ۱۳۲

اگر آن گونه که این گروه می‌پندارند، تعیین خلیفه توسط پیامبر اسلام (ص) برخلاف وظیفه و تکلیف و مخالف با حکم عقل و عقلاست، پس با روایاتی که در کتاب‌های شیعی به صورت شخصی و در روایات اهل سنت به صورت کلی بر تعیین امام و خلیفه، توسط رسول خدا (ص) گواهی می‌دهند چه معامله‌ای انجام می‌دهند؟

احادیثی که به صورت کلی بر تعیین امام و خلیفه، در کتاب‌های اهل سنت، دلالت دارند در همه آنها «عنوان دوازده خلیفه» و یا «دوازده امیر» آمده است؛ مثلاً در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «مسند احمد» و «سنن ابی داوود» و کتاب‌های دیگر نقل شده است که پیامبر (ص) فرمود: «اسلام، پیوسته با دوازده خلیفه که همه آنان از قریش‌اند عزیز خواهد بود» و نیز فرموده است: «کار مردم، پیوسته بگذرد تا اینکه دوازده امیر بر آنان حکومت کنند که همه آنان از قریش‌اند».

همچنین پیامبر اسلام (ص) در پاسخ پرسش «عبدالله بن مسعود» و دیگران فرمود: «خلفای بعد از من دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل میباشند». همه این روایات، در منابع اهل سنت نقل شده‌اند. (۱)

۳. حدیث دوات و قلم از نگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه، معتقد است که پیامبر اعظم (ص) قبل از رحلت در حالی که

۱- صحیح مسلم، ج ۶، صص ۳-۴؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۳۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۳۹۸، ۵۹۰؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۹؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴؛ المعجم الکبیر، ج ۲، صص ۱۹۰-۲۵۵؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۸۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۲۳؛ ج ۶، ص ۷۹.

ص: ۱۳۳

مريض بود، دوات و قلم را برای این خواست که ابوبکر را خلیفه و جانشین بعد از خود تعیین کند.

حدیث قلم و دوات که به حدیث «رزیة الخمیس» نیز معروف می‌باشد از احادیث متواتر و صحیحی است که وهابی‌ها نتوانسته‌اند آن را انکار نمایند. ابن تیمیه در «منهاج السنه» می‌گوید:

پیامبر خدا(ص) چندین بار می‌خواست در رابطه با خلافت ابوبکر نامه‌ای بنویسد، اما هر بار از نوشتن نامه دست برمی‌داشت، چون می‌دانست که خداوند، جز ابوبکر را اختیار نخواهد کرد و همچنین مؤمنین در انتخاب او درنگ نخواهند نمود. او سپس حدیث را از صحیحین (۱) نقل می‌کند و در نهایت این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که مقصود پیامبر از نوشتن وصیت نامه که با مخالفت عمر روبه‌رو شد، تعیین و نصب ابوبکر، برای خلافت بوده است. (۲) ابن تیمیه، این سخن را با چه دلیل و مدرکی گفته؟ در حالی که هیچ‌کسی غیر از او به چنین مطلبی اشاره‌ای نکرده است.

آیا این سخن که رسول خدا(ص) در حادثه «رزیة الخمیس» می‌خواست ابوبکر را جانشین خود قرار دهد، با اعتقاد آنان مبنی بر نفی وظیفه تعیین جانشین رسول خدا(ص) ذکر گردید، منافات ندارد؟

آیا این ادعای ابن تیمیه که می‌گوید پیامبر اکرم(ص) بارها می‌خواست خلافت و امامت ابوبکر را بنویسد، دروغی محض نیست،

۱- صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶.

۲- منهاج السنه، ج ۱، صص ۵۷۱-۵۷۳.

ص: ۱۳۴

زیرا هیچ مستندی در کتاب‌های روایی اهل سنت در این باره وجود ندارد و هیچ کسی جز ابن تیمیه، چنین ادعای بی‌پایه‌ای را مطرح نکرده است.

اگر این سخن ابن تیمیه راست باشد که پیامبر(ص) به خاطر اینکه می‌دانست خداوند جز ابوبکر را برای خلافت اختیار نخواهد کرد، از نوشتن نامه، دست باز می‌داشت، باید پرسید آیا ایشان قبل از این تصمیم، این مطلب را نمی‌دانستند؟ و در صورتی که بعد از تصمیم اول خود به این اراده الهی پی بردند، پس چرا دوباره و چندین بار دیگر به نوشتن نامه تصمیم گرفتند و از آن صرف‌نظر نمودند؟

اگر واقعاً آن گونه که اینها می‌گویند در علم پیامبر اکرم(ص)، ابوبکر منتخب خدا برای خلافت بوده است، آیا بر پیامبر(ص) لازم نبوده که این امر الهی را برای مردم به هر وسیله ممکن بازگو می‌کردند تا مردم، خلیفه منتخب الهی را می‌شناختند و از حیرت و گمراهی نجات می‌یافتند؟

آیا این سخنان، جز به این معناست که سکوت رسول خدا(ص) در مورد چنین امر مهمی، رسالت و نبوت ایشان را زیر سؤال می‌برد؟!

ابن تیمیه این سخن را که پیامبر خدا(ص) در واپسین لحظات عمرش، قلم و دوات را برای این خواست که ابوبکر را به عنوان خلیفه بعد از خودش تعیین کند، از کجا به دست آورده است؟ در حالی که هیچ قرینه‌ای، حتی در حد تصور و خیال، نه در روایات و نه در حالات پیامبر اکرم(ص)، از هیچ طریقی نقل نشده است که بر این مدعای وهابی‌ها دلالت داشته باشد. بلکه قرآینی برخلاف آن وجود

ص: ۱۳۵

دارد.

اگر مراد رسول خدا(ص) از نوشتن نامه همین بوده است که اینها می‌پندارند، پس چرا ابن عباس آن گونه که در حدیث نقل شده بعد از نوشته نشدن نامه در اثر ممانعت برخی دائماً با اشک ریزان می‌گفت: «الرزیة کل الرزیة»، زیرا ابوبکر به هر حال، بلافاصله بعد از رحلت رسول الله(ص) بر مسند خلافت قرار گرفت و مصیبتی دیگر در کار نبود که موجب گریه و افسوس صحابی بزرگ رسول خدا گردد؟ (۱)

۴. یزید از امامان دوازده‌گانه

وهایی‌ها به پیروی از ابن تیمیه (۲) معتقدند که یزید بن معاویه از جمله ائمه دوازده‌گانه‌ای است که در حدیث جابر بن سمره از رسول خدا(ص) روایت شده است: «از رسول خدا شنیدم که گفت: اسلام، پیوسته با وجود دوازده خلیفه که همگی آنها از قریش هستند عزیز خواهد بود».

و برای تأیید این ادعای بی‌اساس خود، ادعای بی‌اساس دیگری

۱- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۱۴۶، باب قول المریض عنی؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹، باب ترك الوصیه لمن لیس له شیء. عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَفَى الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ. قَالَ النَّبِيُّ (ص): «هَلُمَّ اكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَعُوا بَعْدَهُ». فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ (ص) قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاخْتَصَمُوا مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ قَوْلًا يَكْتُبُ لَكُمْ النَّبِيُّ (ص) كِتَابًا لَنْ تَضَعُوا بَعْدَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْاِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَوْمُوا، قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَكَانَ بَنُو عَبَّاسٍ يَقُولُ إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ ذَالِكَ الْكِتَابَ مِنْ اِخْتِلَافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ.

۲- منهاج السنه، ج ۸، ص ۵۷۳؛ شرح العمده، ج ۳، ص ۵۰۱.

ص: ۱۳۶

می‌کنند و می‌گویند: «برخی از اهل سنت معتقدند که یزید بن معاویه از کبار صالحین و ائمه هدی است». (۱) اکنون می‌پرسیم آیا وهابیت با وجود جنایات غیر قابل انکار یزید بن معاویه، با این سخن که در نزد برخی از اهل سنت یزید بن معاویه از کبار صالحین و ائمه هدی است، تهمتی بزرگی به اهل سنت روا نداشته و ناخودآگاه و یا شاید هم آگاهانه، اهل سنت را زیر سؤال نبرده است؟ آیا بیان نکردن مقصود از «برخی از اهل سنت»، توسط ابن تیمیه که ادعا نموده، یزید بن معاویه در نزد آنان از کبار صالحین و ائمه هدی است، حاکی از دروغ و افترا علیه اهل سنت نیست؟ زیرا ممکن نیست احدی از اهل سنت، این سخن را بپذیرند، چرا که یزید بن معاویه در سه سال حکومت خود، سه جنایت بزرگ را مرتکب گردید که هیچ کافری آنها را انجام نداده است. که عبارتند از:

الف) به شهادت رساندن امام حسین (ع) و یارانش در کربلا- و به اسارت گرفتن خانواده پاک رسول خدا (ص) و شهر به شهر گرداندن آنها، توأم با تحقیر و توهین و آزار.

ب) واقعه حرّه و قتل هزاران صحابه و تابعی و غارت اموال و هتک حرمت، نسبت به نوامیس مسلمین در مدینه منوره.

ج) یزید در سال سوم حکومتش، در آخرین جنایت خود، خانه خدا را به منجنیق بست و آتش زد.

برخلاف ادعای ابن تیمیه که یزید بن معاویه را در نزد اهل سنت از

ص: ۱۳۷

کبار صالحین و ائمه هدی و یکی از امامان دوازده‌گانه به شمار آورده، چرا بزرگان اهل سنت، مرتبه یزید بن معاویه را به حد کفر و استحقاق لعن رسانده‌اند؟

ابن جوزی نقل کرده که پس از آنکه سر امام حسین(ع) را به شام بردند، یزید، مردم را جمع کرد و در حالی که با چوب بر سر و دندان آن امام مظلوم می‌زد، شعر زیر را می‌خواند:

لَعِبْتَ هَاشِمًا بِالْمَلِكِ فَلَا

خَبِيرٌ جَاءَ وَلَا وَحَى نَزَلَ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاعْتَدَلْ بِنِي هَاشِمٍ بَا مَلِكٍ بَازِي كَرَدْنَا وَ خَبِرِي از طرف خدا و قرآنی از عالم ملکوت نبوده- و همه اینها دروغ است- ما بزرگان بنی‌هاشم را به جای افرادی که از ما در جنگ بدر کشته شدند، کشتیم و این تعادلی ایجاد کرد. ابن جوزی می‌گوید:

ليس العجب من قتال ابن زياد للحسين و انما العجب من خذلان يزيد و ضربه بالقضيب ثنایا الحسين و حمله آل رسول الله سبایا علی اقتاب الجمال و لو لم يكن في قلبه احقاد جاهلية اضغان بدرية لاحترم الرأس لما وصل اليه و كفنه و دفنه و أحسن الي آل رسول الله(ص). (۱) جنگ ابن‌زیاد با حسین بن علی(ع) تعجب‌آور نیست، بلکه تعجب در خواری یزید در زدن چوب بر دندان‌های امام حسین

۱- الرد علی المتعصب العنيد المانع من ذم اليزيد، ابن جوزی، ص ۱۳.

ص: ۱۳۸

و اسیر کردن خاندان پیامبر(ص) و سوار کردن آنان بر شتران، و در معرض عموم قرار دادن آنهاست. اگر در دل یزید کینه‌های جاهلیت و جنگ بدر نبود، به امام حسین(ع) احترام می‌گذاشت و آن حضرت را کفن و دفن می‌نمود و با آل رسول به خوبی برخورد می‌کرد.

از سویی دیگر اگر از دیدگاه وهابی‌ها، یزید بن معاویه از ائمه هدی و از کبار صالحین است، پس چرا ابن حجر می‌نویسد: «قاضی ابویعلی»، کتابی به نام «چه کسانی استحقاق لعن دارند»، دارد و در آن کتاب یزید را از کسانی به شمار آورده که استحقاق لعن دارند و دلیلش روایتی است از پیامبر(ص) که فرمود:

مَنْ اخافَ اهلَ المَدینَةِ ظُلْمًا اخافَهُ اللهُ وَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسِ اَجْمَعِينَ.

آن کس که مردم مدینه را بترساند، خداوند او را خواهد ترساند و مورد لعن خدا و فرشتگان و تمام مردم قرار می‌گیرد. آن‌گاه می‌نویسد:

شکی نیست که یزید با لشکر و نیروهای مسلح خویش به جنگ مردم مدینه رفت و اهل مدینه را با جنایاتی که انجام داد به شدت مضطرب و نگران کرد و در دل آنها ترس ایجاد نمود؛ چرا که او مدینه را برای خود مباح کرد.

نقل شده است که حدود سی صد دختر مورد تجاوز قرار گرفت

ص: ۱۳۹

و گروهی از صحابه را به قتل رساندند و نماز جماعت را در مسجدالنبی تعطیل کردند. پس از آن برای جنگ با عبدالله زبیر آماده شدند و کعبه را با منجنیق مورد حمله قرار داده، آن را آتش زدند. (۱) اگر یزید بن معاویه به عقیده وهابی‌ها از ائمه دوازده‌گانه و به ادعای آنان در نزد اهل سنت از کبار صالحین و ائمه هدی است، پس چرا «سعدالدین تفتازانی» از علما و متکلمان به نام و بزرگ اهل سنت درباره یزید می‌گوید:

و اما ما جری بعدهم (صحابه) من الظلم علی اهل بیت النبی (ص) فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء و من الشناعة بحیث لا اشتباه علی الآراء اذ تکاد تشهد به الجماد و العجماء و بیکی له من فی الارض و السماء و تنهد منه الجبال و تنشق الصخور و بقی سوء عمله علی کثر الشهور و مر الدهور و لعنة الله علی من باشر او رضی او سعی و العذاب الآخرة أشد و أبقى. (۲) ظلم و ستمی را که بر اهل بیت پیامبر (ص) وارد کردند، به اندازه‌ای روشن و آشکار است که جای هیچ گونه نکته ابهامی برای کسی نمی‌گذارد؛ بلکه تمام جمادات و حیوانات بر آن گواهی می‌دهند و هر کسی که در زمین و آسمان است بر آنها اشک می‌ریزد؛ کوه‌ها متزلزل و صخره‌ها متلاشی می‌شود و آثار

۱- الصواعق المحرقة، ص ۲۱۸.

۲- شرح المقاصد، سعدالدین تفتازانی، ج ۵، ص ۳۱۱.

ص: ۱۴۰

زشت این اعمال همواره بر تارک تاریخ باقی خواهد ماند. خداوند کسانی را که این اعمال را به وجود آورده و یا به آن خشنود و در مقدمات آن همکاری داشته‌اند لعنت کند. به یقین عذاب آخرت شدیدتر است.

دیگر آنکه با کدام دلیل و معیار، یزید بن معاویه از ائمه هدی و کبار صالحین است، در حالی که «مسعودی» درباره او می‌نویسد: مردی خوشگذران و عیاش بود. مردی بود که حیوانات شکاری داشت، سگ‌ها و میمون‌ها داشت و پیوسته مجالس میگساری برگزار می‌کرد. روزی در مجلس میگساری خود نشست و ابن‌زیاد هم در طرف راست او بود و این واقعه بعد از آن بود که حسین بن علی را کشته بود، پس به ساقی مجلس خود رو کرد و گفت:

اسقِنِي شَرِبَةً تُرَوِّي مَشَاشِي

تُمِّ مِلِّ فَاسِقٌ مِثْلَهَا ابْنُ زِيَادٍ صَاحِبُ السَّرِّ وَالْأَمَانَةِ عِنْدِي وَ لَتَسْدِيدِ مَغْنَمِي وَ جِهَادِي (۱) جامی از شراب به من بنوشان که استخوان‌های نرم را سیراب کند، سپس برگرد و ابن‌زیاد را چنان جامی بنوشان. همان کس که رازدار من است، همان کسی که امین کار من است، همان کسی که اساس خلافت من به دست او محکم و استوار شد، [یعنی حسین بن علی را کشت]. مسعودی در ادامه می‌نویسد:

در دستگاه خلافت اسلامی و جانشینی پیغمبر (ص)، مردی که

۱- مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، ج ۳، ص ۷۷.

ص: ۱۴۱

مقام خلافت را اشغال کرده بود، میمونی داشت که به او «بوقیس» می‌گفتند. او این میمون را در مجلس میگساری خود حاضر می‌کرد و برای او تشکی می‌انداخت و او را می‌نشانند و او را بر گرده خر ماده‌ای که برای مسابقه و اسب دوانی تربیت شده بود سوار می‌کرد، زین و لجام بر گرده آن ماده خر می‌بستند و این میمون را بر آن سوار می‌کردند و با اسب‌ها به اسب دوانی و مسابقه می‌بردند. در یکی از روزها ابوقیس مسابقه را برد. بر تن این میمون، جامه و قبایی از حریر سرخ و زر، پوشانده و دامن‌ها را به کمرش زده بودند و بر سر او کلاهی نهاده بودند که نقش‌های درشتی داشت و به رنگ‌های مختلف آراسته گشته بود. (۱) وهابی‌ها در استمرار جفاهای خود بر اسلام و مسلمانان و به ویژه شخص رسول خدا(ص)، با آگاهی کامل به خیانت یزید نسبت به اسلام و جنایات بی‌ظنیر او علیه مسلمین و به خصوص خاندان پاک رسول خدا(ص)، در تمجید و مدح او کتابی تحت عنوان «حقایق عن امیرالمؤمنین یزید بن معاویه» توسط وزارت معارف دولت آل‌سعود برای تدریس در مدارس دولتی چاپ و منتشر نموده‌اند. (۲) آیا این عمل وهابی‌ها حاکی از دشمنی آنان با اسلام نیست. این تیمیه به حدی به یزید بن معاویه، دشمن خاندان پاک

۱- بررسی تاریخ عاشورا، آیتی، ص ۷۷.

۲- معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، ج ۱، ص ۲۵۳.

ص: ۱۴۲

رسول خدا(ص) علاقه‌مند بوده که با فرقه «یزیدیه» که از یزید بن معاویه و شیخ «عدی بن مسافر» اموی تبعیت و درباره آن دو مبالغه‌گویی می‌کنند، در ارتباط بود و از آنها تمجید و تعریف کرده است، در حالی که در این فرقه، غالیانی هستند که مسلمانان بر کفر و خروجشان از اسلام، اتفاق نظر دارند، زیرا صفات خدا را به بشر نسبت داده‌اند.

به هر حال، ابن تیمیه با این گروه، معاصر بوده و نامه‌ای برای آنها می‌نویسد. او نامه‌اش را با سخنی آغاز کرده است که با دیگر سخنانش در برخورد با مخالفان و به ویژه فرقه‌هایی که بدعت‌های آشکار(به زعم ابن تیمیه) می‌نهادند، هیچ شباهتی ندارد. او نامه‌اش را این چنین آغاز می‌کند:

از احمد بن تیمیه به مسلمانانی که این نامه را دریافت می‌کنند؛ کسانی که به سنت، انتساب دارند و از وابستگان گروه شیخ عارف «ابی البرکات عدی بن مسافر» اموی هستند و در همان طریقند، که خداوند آنها را به پیمودن این راه توفیق دهد. سلام علیکم و رحمه الله و برکاته. (۱) ابن تیمیه به رغم اینکه می‌داند، اینان از غالیانند، آنها را از مسلمانان و منتسبین به سنت قرار داده، توفیق پیمودن راه را برای آنان از خداوند درخواست می‌کند و نه تنها بر آنان درود می‌فرستد، بلکه به کسانی که از آنها پیروی کنند و در گزافه‌گویی دنباله‌رو آنان باشند نیز، سلام می‌فرستد.

از ارادت ابن تیمیه نسبت به فرقه «یزیدیه»، این نتیجه به دست می‌آید که جریان وهابیت از هرکسی که با اهل بیت پیامبر(ص) دشمنی داشته

۱- ابن تیمیه فی صورته الحقیقیه، ص ۸۰.

ص: ۱۴۳

باشد، ولو دارای هزاران عیب و ایراد اعتقادی و فکری باشد، حمایت می‌کند. زیرا با وجود اینکه این فرقه، درباره «یزید بن معاویه» غلو می‌کنند و برای او مقام نبوت و برای شیطان مقام الوهیت قایل‌اند!! (۱) ولی به علت اینکه با اهل بیت رسول خدا(ص) مخالف‌اند. ابن تیمیه برای آنان آرزوی توفیق می‌کند. او در مقابل، مسلمانان و محبین اهل بیت(علیهم السلام) را تکفیر نموده و شخصیت‌های بزرگ علمی جهان اسلام، چون رازی، غزالی و ابن سینا را جوجه‌های دست‌پرورده هند و یونان می‌خواند و آنان را از یهود و نصاری گمراه‌تر می‌داند.

۱- یزیدیان و شیطان‌پرستان، محمد تونجی، ص ۱۳۵. یزیدیان، لعنت بر شیطان را تحریم کرده و نام بردن به خیر یا به شر را از او حرام دانسته‌اند. آنان مقام شیطان را به حدی بالا بردند تا او را به مقام الوهیت رساندند و تا به آنجا رسیدند که اگر کسی، جلو آنان، شیطان را لعن نماید، به شدت خشمگین می‌شوند و نفرین کننده را می‌کشند و معتقدند که قتل او(لعن کننده شیطان) در هر جا که دیده شود و هر جا که او را بیابند واجب است.(نهر الذهب فی التاریخ الحلب، عزى کامل، ج ۱، صص ۱۶۶-۱۶۷).

ص: ۱۴۴

فصل ششم: وهابیت و اهل بیت پیامبر (ص)

اشاره

تمام مسلمانان، اعم از شیعه و اهل سنت بر عظمت و منقبت اهل بیت (علیهم السلام) تأکید دارند و محبت آنان را واجب می‌دانند، به همین علت، محدثان اهل سنت، در کتاب‌های حدیثی خود، بابی را به مناقب و فضایل اهل بیت (علیهم السلام) اختصاص داده و احادیث و سفارش‌های رسول خدا (ص) را درباره اهل بیت (علیهم السلام) را در این باب‌ها جمع‌آوری نموده‌اند. برخی مثل الموفق خوارزمی، احمد بن شعیب نسایی، محمد بن یوسف شافعی، شیخ سلیمان قندوزی حنفی، ابن حجر هیثمی و دیگران،

ص: ۱۴۵

کتاب‌های مستقلی در مناقب و فضایل اهل بیت (علیهم السلام) نوشته‌اند. اما وهابی‌ها برخلاف همه مسلمین به احادیث رسول خدا (ص) پشت پا زده و به آنها اعتنا نکرده‌اند و دشمنی خودشان را نسبت به اهل بیت رسول خدا (ص) به اشکال گوناگون و به شدت ابراز داشته‌اند، به نحوی که گویا دشمنی با اهلیت (علیهم السلام) اساس اعتقادات و مبانی این فرقه را تشکیل می‌دهد. در این قسمت، به گوشه‌ای از اندیشه‌های انحرافی این فرقه درباره این موضوع اشاره می‌کنیم:

۱. نفی فضیلت اهل بیت:

وهابی‌ها برخلاف همه مسلمین، اعم از شیعه و سنی، نه تنها هیچ فضیلتی را برای اهل بیت (علیهم السلام) قائل نیستند، بلکه این عقیده را ناشی از جاهلیت عرب می‌دانند و می‌گویند:

اعتقاد به برتری و افضلیت اهل بیت رسول الله (ص) بر دیگران، از تفکرات عصر جاهلیت است که در آن عصر سران و رؤسای قبیله را بر دیگران مقدم می‌داشته‌اند؟ (۱) آیا وهابی‌ها با این سخن که عقیده برتری و افضلیت اهل بیت (علیهم السلام) از تفکرات جاهلی است، خدا و قرآن و پیامبر و سنت او را زیر سؤال نبرده و در حقیقت، مخالفت خود را با اسلام اعلام نکرده‌اند؟ زیرا مقام و منزلت اهل بیت پیامبر (ص) برای هیچ مسلمانی، پوشیده نیست.

از سوی دیگر، آیات و احادیث بی‌شماری از طریق سنی و شیعه،

ص: ۱۴۶

برتری آنان را بر دیگران به اثبات رسانده و راه رستگاری را برای مسلمانان در محبت و دوستی آنان قرار داده و دشمنی و خصومت با آنها مایه خسران و بد فرجامی دانسته شده است.

آیا وهابی‌ها با این عقیده که فضیلت و برتری اهل بیت رسول خدا(ص) ناشی از تفکرات عصر جاهلیت است، اعتبار تمام کتاب‌های حدیثی اهل سنت را که بابتی به مناقب و فضائل اهل بیت رسول خدا(ص) اختصاص داده‌اند، زیر سوال نبرده و خط بطلان بر آنها نکشیده‌اند؟

اگر به گفته ابن تیمیه و وهابیها، فضیلت اهل بیت پیامبر(ص) از تفکر جاهلی است، پس با حدیثی که توسط ام‌المؤمنین عایشه و دیگران در کتب معتبر روایی از جمله صحیح مسلم در فضیلت اهل بیت(علیهم السلام) نقل شده چه برخوردی می‌کنند؟ در این حدیث، ام‌المؤمنین عایشه می‌گوید:

پیامبر اسلام(ص) روزی بین طلوع فجر و طلوع آفتاب، کسا یا عبای بافته شده از موی سیاه بر خود انداخته بود. در این هنگام، حسن بن علی(علیهما السلام) آمد و پیامبر(ص) او را زیر عبایش برد، سپس حسین(ع) آمد و با او داخل عبا گردید پس از او فاطمه(س) آمد و او هم داخل عبا شد و بعد از او علی(ع) آمد و او را هم داخل عبا نمود و سپس فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**؛ «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد». (احزاب: ۳۳) (۱)

۱- صحیح مسلم، باب فضائل اهل بیت النبی(ص)، ج ۴، ص ۱۸۸۳.

ص: ۱۴۷

آیا وهابی‌ها با این عقیده که افضلیت و برتری اهل بیت (علیهم السلام) از تفکرات عصر جاهلی برگرفته شده، خودشان را در برابر این سخن خدا قرار نداده‌اند که فرموده‌اند است:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (شوری: ۲۳)

بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیت].

و با این سخن، غضب خدا و رسولش را برای خود نخریده‌اند؟ این آیه شریفه، به اتفاق مفسران شیعه و سنی، بر وجوب محبت نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) که عبارت‌اند از: حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) دلالت روشنی دارد. در کتاب‌های معتبر اهل سنت آمده، هنگامی که آیه مودت نازل گردید، از پیامبر (ص) سؤال شد مقصود از «قربی» چه کسانی‌اند که محبت آنان بر ما واجب گردیده است؟ رسول خدا (ص) فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزند او». (۱) به هر حال، نپذیرفتن افضلیت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) و جاهلی پنداشتن آن، انحراف فرقه وهابیت را از مبانی روشن اسلام که در آیات قرآن و احادیث نبوی بیان شده، قطعی می‌کند. از این فرقه می‌پرسیم آیا حدیثی که در کیفیت صلوات بر محمد (ص) و آل محمد (علیهم السلام) در کتاب‌های معتبر اهل سنت، از جمله صحیح بخاری، نقل شده، بر فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) دلالت نمی‌کند و آیا، معاذالله، این سخن رسول خدا (ص) هم ناشی از

۱- الکشاف، جارالله زمخشری، ج ۴، صص ۲۲۳-۲۲۴؛ تفسیر ابی سعود، ابی سعود محمد بن الحمادی، ج ۸، ص ۳۰؛ الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۲.

ص: ۱۴۸

فرهنگ جاهلی است؟ آیا به غیر از اهل بیت و آل محمد (علیهم السلام) بر چه کسی دیگری صلوات فرستاده می‌شود تا گفته شود اهل بیت پیامبر (ص) آن گونه که وهابی‌ها می‌پندارند، هیچ فضیلتی نسبت به دیگران ندارند.

این حدیث، در صحیح بخاری این گونه نقل شده است:

... سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)، فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ عَلَّمَنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ. قَالَ: قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ؛ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. (۱) از رسول خدا (ص) سؤال کردیم چگونه درود فرستیم بر شما اهل بیت (علیهم السلام). پس به درستی که خداوند به ما آموخت که چگونه سلام بدهیم. فرمود: بگوئید: خداوندا درود فرست بر محمد و آل محمد همان گونه که درود فرستادی بر ابراهیم و آل ابراهیم، به درستی که تو سزاوار حمد و ستایش و بزرگ و با عظمتی. خدایا مبارک گردان بر محمد و آل محمد همان گونه که مبارک نمودی بر ابراهیم و آل ابراهیم، به درستی که تو سزاوار حمد و ستایش بزرگ و با عظمت هستی.

وهابی‌ها چگونه و با چه معیاری فضیلت و برتری اهل بیت (علیهم السلام) را از تفکرات عصر جاهلی می‌دانند، در حالی که در صحیح «ابن حبان» تحت

ص: ۱۴۹

عنوان «ذکر ایجاب الخلود فی النار لمبغض اهل البیت المصطفی (ص)» و در «مستدرک» حاکم و کتاب‌های دیگر اهل سنت، حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود:

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يُبْغِضُنَا اَهْلَ الْبَيْتِ رَجُلٌ (احَدٌ) اِلَّا ادْخَلَهُ اللهُ تَعَالَى النَّارَ. (۱)

قسم به آن کسی که جان من در دست اوست، کسی با ما اهل بیت دشمنی نمی‌کند، مگر اینکه خدا او را داخل جهنم کند. آلوسی در ذیل این حدیث می‌گوید:

حق این است که محبت اهل بیت پیامبر (علیهم السلام) واجب است و هر چه این قرابت، قوی‌تر باشد محبت شدیدتر می‌گردد، پس محبت علویین و فاطمین از همه محبت‌ها لازم‌تر و شدیدتر می‌باشد. (۲) نکته دیگر اینکه، اگر وهابی‌ها افضلیت آل محمد (ص) را ناشی از تفکرات جاهلی عرب می‌دانند، پس چرا در نمازهای یومیه بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستند تا حدی که اگر این صلوات و درود فرستاده نشود، نماز محکوم به بطلان می‌گردد، چنانچه امام شافعی می‌گوید:

يَا اَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللهِ حُبُّكُمْ

فَرَضَ مِنَ اللهِ فِي الْقُرْآنِ اَنْزَلَهُ

۱- صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۵، ح ۶۵۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۲.

۲- روح المعانی، ج ۲۵، ص ۳۲.

ص: ۱۵۰

كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ اَنْكُمْ

مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لِاصِيْلَةِ لَه (۱) ای اهل بیت رسول خدا، دوستی شما را خداوند در قرآن واجب شمرده است؛ از قدر و ارزش و عظمت شما همین بس که، کسی که بر شما درود نفرستد، نمازش پذیرفته نیست. به فرض، اگر از همه ادله‌ای که بر افضلیت اهل بیت (علیهم السلام) دلالت دارند چشم‌پوشی شود، همین وجوب فرستادن صلوات در نمازهای روزانه، به صراحت تمام، برتری آنان را بر دیگران ثابت می‌کند.

۲. دشمنی صریح ابن تیمیه با امام علی (ع)

وهابی‌ها و به‌ویژه ابن تیمیه، به حدی با اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام) و به‌خصوص با امام علی (ع) دشمنی و خصومت دارند که در راستای ابراز این کینه‌توزی و دشمنی، اموری را به علی بن ابی‌طالب (ع) نسبت داده که حتی برای دشمنان معروف آن حضرت قابل پذیرش نیست.

ابن تیمیه پایه‌گذار عقاید و هابیت می‌گوید:

علی نیز ستمکار بود. او برای ریاست بر مردم می‌جنگید. زیرا کسی که به خاطر ریاست و اطاعت مردم انسان‌ها را بکشد و روی زمین، گردن‌کشی کرده، فساد ایجاد کند، این همان کاری است که فرعون می‌کرد. (۲)

وهابی‌ها امام علی (ع) را در خون‌ریزی و قدرت‌طلبی به فرعون تشبیه می‌کنند در حالی که در حدیثی، از طریق شیعه و سنی، نقل شده

۱- الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ص ۱۴۸.

۲- منهاج السنه، ج ۴، صص ۳۸۹-۵۰۰.

ص: ۱۵۱

که پیامبر خدا(ص) به علی، فاطمه، حسن و حسین(علیهم السلام) فرمود:

انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم. (۱)

با هر کسی که شما بجنگید، من نیز در جنگم و با کسی که در صلح و آشتی باشید، من هم در صلح و آشتی خواهم بود. «جصاص» بعد از ذکر این حدیث می گوید: «کسی که با آنان بجنگد، استحقاق اسم محارب با خدا و رسول(ص) را دارد، هر چند مشرک هم نباشد». (۲)

بنابراین، وهابی‌ها با چه معیار و دلیلی، امام علی(ع) را مانند فرعون، جبار و ستمگر پنداشته، تمام جنگ‌های آن حضرت را برای قدرت‌طلبی تلقی نموده‌اند، در حالی که احادیث متعددی در خصوص ستایش علی(ع) و جنگ‌های او نقل شده است؛ مثلاً در «صحیح بخاری» و متون دیگر اهل سنت و شیعه نقل شده که در جنگ خیبر بعد از شکست پی در پی فرماندهان جبهه مسلمین، رسول خدا(ص) فرمود:

فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او در جنگ پیروز خواهد شد. در فردای آن روز، پیامبر خدا(ص) پرچم را به دست علی(ع) داد و به جنگ رفت و به یاری خدا پیروز گردید. (۳) چگونه ممکن است، کسی که خدا و رسولش او را دوست دارند،

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲.

۲- احکام القرآن، جصاص، ج ۴، ص ۵۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۵۷.

ص: ۱۵۲

ستمگر و فرعون‌پیشه باشد؟ آیا این تهمت وهابی‌ها رسالت پیامبر(ص) را زیر سوال نمی‌برد و موجب انکار رسول خدا(ص) نمی‌شود؟!

آیا ابن تیمیه، با این گفته خود که امام علی(ع) را به فرعون تشبیه کرده و ایشان را ستم‌گر معرفی نموده، از جرگه مسلمین بیرون نرفته است؟ مگر پیامبر(ص) نفرمود:

حَرْبُهُ حَرْبِي وَسَلْمُهُ سَلْمِي. (۱)

هر که با علی بجنگد با من جنگیده و هر که با او در صلح باشد، با من در صلح است.

به همین علت است که مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، به تبعیت از قرآن و احادیث نبوی، در فضیلت و بزرگواری امام علی(ع) و حقانیت جنگ‌های او هیچ تردیدی، ندارند. از این گذشته، تاریخ متواتر نیز عدالت و شجاعت و شمشیرزدن آن حضرت را در راه دین مبین اسلام و اعتلای قرآن کریم ثبت نموده است.

به هر حال این اظهار نظر ابن تیمیه که انحراف وهابیت را از اسلام به ترسیم می‌کشد، به علت مخالفت با آیات و احادیثی است که پیش از این در فضیلت اهل بیت(علیهم السلام) ذکر گردید و در واقع دشمنی آشکار با خدا و رسول خداست.

نکته دیگر اینکه، آیا لازمه این سخن - با توجه به حدیثی که می‌گوید: جنگ علی، جنگ پیامبر است - این نمیشود که، العیاذ باللّٰه، غزوات و سریه‌های پیامبر خدا(ص) نیز مانند جنگ‌های علی(ع) برای خدا

۱- المناقب، موفق الدین خوارزمی، ص ۲۰۱.

ص: ۱۵۳

نبوده، بلکه بر طبق گفته ابن تیمیه، مثل فرعون و سایر حاکمان جبار، برای کسب قدرت و گرفتن اموال دنیا، با گردن‌کشی و ستمگری می‌جنگیده است؟!

پیامبر(ص) در راستای مشروعیت و الهی بودن جنگ‌های علی(ع) می‌فرماید: «در میان شما کسی هست که بر تأویل قرآن می‌جنگد، همان‌گونه که من بر تنزیل آن جنگیدم». گروهی به نزد پیامبر(ص) آمدند که ابوبکر و عمر نیز در میان آنان بودند. ابوبکر عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا آن شخص من هستم؟» حضرت فرمود «خیر». عمر عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا من هستم؟» پیامبر(ص) فرمود: «خیر؛ آن شخص کسی است که مشغول دوختن کفش است».

در آن هنگام، علی(ع) مشغول دوختن کفش‌های پیامبر(ص) بود. ابوسعید خدری می‌گوید: من نزد علی(ع) رفتم و به او بشارت دادم. او حتی سرش را هم بلند نکرد و گویا این خبر را پیش از آن از پیامبر(ص) شنیده بود. (۱) آیا این اعتقاد وهابی‌ها نسبت به جنگ‌های امام علی(ع) جز کفر و ارتداد، منشأ دیگری می‌تواند داشته باشد؟

آیا این عقیده وهابی‌ها درباره علی(ع)، دشمنی با رسول خدا(ص) و دین مبین اسلام، و طرفداری از دشمنان اسلام و قرآن نیست؟ خصوصاً با توجه به اینکه آن حضرت درباره علی(ع) فرموده است:

عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلِيٍّ

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۱؛ السنن الکبری، احمد بن الحسین بیهقی، ج ۸، ص ۱۷۵.

ص: ۱۵۴

الخوض. (۱)

علی با قرآن است و قرآن با علی است و این دو، هرگز از هم جدا نمی‌گردند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند. پس اگر علی (ع) آن‌گونه که وهابی‌ها می‌پندارند، در راه باطل شمشیر زده باشد و از طرف دیگر به فرموده پیامبر (ص) علی همیشه با قرآن است، آیا مطابق عقیده وهابی‌ها، این نتیجه به دست نمی‌آید که قرآن و طرفداران آن، باطل و حامی ستمگران‌اند و از سوی دیگر، مخالفان قرآن برحق بوده و در راه خدا شمشیر زده‌اند؟! چگونه ممکن است علی (ع) در جنگ‌هایش آن‌طوری که وهابی‌ها می‌گویند بر باطل و مانند فرعون ستمگر و ظالم باشد، در حالی که «امام فخر رازی» از علمای برجسته اهل سنت می‌گوید:

با تواتر ثابت شده که هر کسی در دین خود به علی بن ابی‌طالب اقتداء کند هدایت شده و دلیل آن، دعای پیامبر (ص) است که فرمود: «اللَّهُمَّ ادرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ؟» (۲)؛ «خداوندا! حق را قرار بده با علی هر جا که او قرار می‌گیرد».

با وجود این روایات و شواهد تاریخی، آیا نمی‌توان گفت که این عقیده و موضع‌گیری خصمانه ابن تیمیه و وهابی‌ها، از کینه‌توزی و دشمنی او و پیروانش، نه تنها با اهل بیت (علیهم السلام) بلکه با خدا و رسول خدا (ص) ناشی می‌شود؟

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۴.

۲- تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۱، ص ۱۶۸.

ص: ۱۵۵

زیرا اگر کسی به خدا و رسالت حضرت مصطفی (ص) ایمان داشته باشد، این گونه در برابر نص صریح قرآن و احادیث پیامبر (ص) قد علم نمی‌کند. روی همین جهت است که وهابی‌ها درباره دشمنان علی (ع)، چه در جنگ‌های آن حضرت و چه در غیر جنگ، نظر منفی ندارد و هرگز به خود اجازه نمی‌دهند کوچک‌ترین اهانتی نسبت به آنان (دشمنان امام علی (ع)) مرتکب شوند.

۳. ابن تیمیه و تکفیر یاران امام علی (ع)

ابن تیمیه درباره امیرالمؤمنین علی (ع) و یاران او مطالبی را بیان داشته است که قلب هر مسلمانی را به درد می‌آورد. او می‌گوید: کسانی که علی را قدح کرده و او را لعن نموده و کافر و ظالم قرار داده‌اند، مثل خوارج، اموی‌ها و مروانی‌ها، همگی از اهل اسلام و معتقد به شعایر اسلامی و عاملین به آن بوده‌اند. اما منزهین و یاران علی، همگی از اهل رده و کفرند. (۱) آیا ابن تیمیه و پیروان او، آگاهانه یا ناخودآگاه، با این سخن در دام کفرگویی نیفتاده‌اند؟ زیرا اولاً، او کسانی را مورد تأیید و ستایش قرار داده که علی (ع) را العیاذ بالله، ملعون، ظالم و کافر میدانند و لازمه آن این است که خود او هم باید بر این باور باشد؛ یعنی از نظر ابن تیمیه و پیروانش، علی باید ملعون، ظالم و کافر باشد.

ثانیاً، اینکه ابن تیمیه می‌گوید آنانی که علی (ع) را لعن می‌کنند و او را

ص: ۱۵۶

ظالم و کافر می‌دانند، اعتقادی صحیح دارند و مسلمانند، با هیچ معیاری قابل پذیرش نیست، زیرا آیات و روایات متعدد، از جمله روایاتی که مبغضین علی(ع) را اهل جهنم می‌داند، عدم اسلام و فساد عقیده خود آنان را ثابت می‌کند.

همیشی در «مجمع الزوائد» و دیگران از ابن عباس نقل نموده‌اند که پیامبر(ص) درباره امام علی(ع) فرمود:

لَا يُحِبُّكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ، وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ ابْغَضَكَ فَقَدْ ابْغَضَنِي ... (۱)

تو را جز مؤمن، دوست ندارد و جز منافق، دشمن ندارد؛ کسی که تو را دوست داشته باشد، مرا دوست دارد و کسی که تو را دشمن بدارد، من را دشمن داشته است.

ثالثاً، شدت کینه‌توزی و دشمنی ابن تیمیه با علی(ع) و اولاد آن حضرت به حدی بر او غلبه نموده که حتی مبانی اعتقادی خودشان را نادیده گرفته و به عده‌ای از اصحاب پاک و بزرگوار رسول الله(ص) که از یاران علی به شمار می‌آیند، نسبت کفر و ارتداد داده است، در حالی که وهابیت معتقدند تمام صحابه، بدون استثنا عادل‌اند و قدح و عیب‌گویی آنان مساوی با فسق و کفر است، ولی خود ابن تیمیه، بر خلاف این اصل اعتقادی، هم علی(ع) را و هم یاران او را که به احتمال قوی عمار یاسر، مقداد، سلمان فارسی، اباذر غفاری و محمد ابابکر و سایرین هستند به کفر و ارتداد محکوم نموده‌اند.

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۳.

ص: ۱۵۷

آری آنان به علت دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) به کفر گویی مبتلا شده و ارتداد خود را ثابت نموده‌اند.

۴. وهابیت و حمایت از قاتلین امام حسین (ع)

وهابی‌ها در راستای دشمنی خود با اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام) بر حمایت از قاتلان امام حسین (ع) تأکید ورزیده، به طور جدی از آنها دفاع می‌کنند.

ابن تیمیه در منهاج السنه، ضمن اینکه یزید بن معاویه را همسان و هم‌شان سایر خلفای مسلمین قرار داده، برای اثبات بی‌گناهی یزید در حادثه دلخراش کربلا- که منجر به شهادت مظلومانه حسین بن علی (ع) سبط گرامی رسول خدا (ص) و فرزندان و یاران او و اسارت خاندان پاک رسول خدا (ص) گردید، تلاش کرده است. (۱) او می‌گوید: «به فرض اینکه یزید بن معاویه، فاسق و ظالم باشد، خداوند او را به خاطر انجام کارهای خوب و بزرگش می‌بخشد!» (۲) او به صراحت تمام، در مقام دفاع و حمایت از عمر بن سعد، قاتل مباشر امام حسین (ع) و یاران او می‌گوید:

درست است که عمر بن سعد، امیر لشکر بود و حسین را به قتل رساند، لکن معصیت و گناه عمر سعد، خیلی کمتر از گناه مختار بن ابی عیبه است که به خونخواهی حسین برخاست و از قاتلین او انتقام گرفت، بلکه گناه مختار بسیار بزرگ‌تر از گناه

۱- ر. ک: منهاج السنه، ج ۴، صص ۵۴۹-۵۷۵.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۱۳؛ ج ۴، ص ۴۷۵.

ص: ۱۵۸

عمر بن سعد است! (۱) آیا این اظهارات ابن تیمیه، دلیل صریحی بر حمایت او از یزید بن معاویه و دستگاه جبار او علیه امام حسین (ع) فرزند پاک رسول خدا (ص) نیست؟ و آیا جز با انگیزه دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) به خصوص امام حسین (ع) چنین سخنی قابل توجیه می‌باشد؟

ابن تیمیه، چون یزید بن معاویه را به سبب کشتن امام حسین (ع) و یاران پاک او و اسارت خاندان رسول خدا (ص) و اذیت و آزار آنان، فاسق نمی‌داند. درباره یزید این تعبیر را به کار برده است: «بر فرض اینکه فاسق شده باشد».

آیا اگر یزید بن معاویه با این جنایت خود در حق خاندان و ذریه رسول خدا (ص) که در حقیقت در حق خود پیامبر خدا (ص) است، فاسق نشده باشد، پس از نظر ابن تیمیه، امام حسین (ع) و یاران او، مستحق کشته شدن بوده و خاندانش استحقاق اسارت و تحقیر و اذیت را داشته‌اند! در نتیجه امام حسین (ع) و یارانش باید از نظر ابن تیمیه و وهابی‌ها، مانند کفار و مشرکان حربی مهدورالدم بوده باشند؟!

از این گذشته، وهابی‌ها و ابن تیمیه، چه کار خوب و بزرگی را در زندگی یزید بن معاویه می‌توانند بیابند تا اگر به فرض (طبق نظر آنان) در اثر کشتن امام حسین فاسق شده باشد! موجب آمرزش گناهان او گردد؟ در حالی که در میان دشمنان اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام) کینه‌توزتر و بی‌باک

ص: ۱۵۹

و بی‌مبالات‌تر از یزید بن معاویه قابل‌تصور نیست.

جنایتی را که یزید، در پوشش خلافت اسلامی، در حق حسین (ع) فرزند پیامبر (ص) و خاندان پاک آن حضرت مرتکب شد، در تاریخ بشریت از جهات مختلف بی‌مانند است و دشمنی بالاتر از آن، نه در حوزه عقیده و نظر و نه در حوزه عمل، امکان‌پذیر نیست.

ما در اینجا در صدد انعکاس ظلم بی‌حد یزید از یک طرف و مظلومیت امام حسین (ع) و اولاد و یاران باوفای او از طرف دیگر نیستیم، چه اینکه دو طرف زشت و زیبای این حادثه برای هرکسی که نظر کوتاهی به تاریخ کربلا و عاشورا داشته باشد پوشیده نیست؛ ولی تعجب ما از کسی است که سنگ اسلام و دیانت و سنت رسول خدا (ص) را از همه بیشتر بر سینه می‌کوبد، ولی در عین حال همه چیز را در این حادثه ناگوار برعکس دیده و عقاید خود را بر آن مبتنی ساخته است و در مقام زیبا جلوه‌دادن چهره زشت ظلم و قساوت، آن هم در حق خاندان پاک رسول الله (ص)، برمی‌آید.

این سخن ابن تیمیه که می‌گوید گناه عمر سعد، فرمانده لشکر یزید به علت کشتن امام حسین (ع) به مراتب، کمتر از گناه مختار است که به خاطر انتقام خون حسین (ع)، عمر سعد را کشت، با کدام معیار دینی، عقلی، عقلایی و عرفی قابل قبول است؟ اگر کار عمر سعد و کار مختار را آنگونه که واقع شده، به کسی که نه امام حسین (ع) را بشناسد و نه عمر سعد را و نه مختار را، ارائه کنیم طبعاً و فطرتاً، عمر سعد را نفرین، و مختار را تحسین خواهد نمود. گویی این انحراف ابن تیمیه از فطرت انسانی، در این حکم غیر معقول و غیر عرفی

ص: ۱۶۰

و عقلایی، حتی با وجدان خود یزید و عمر سعد نیز قابل توجه نمی‌باشد.

۵. تضعیف احادیث فضیلت اهل بیت (علیهم السلام)

وهابی‌ها در سند تمام احادیثی که در فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده، مناقشه می‌کنند و یا دلالت آنها را مردود می‌شمارند. از باب نمونه ابن تیمیه بعد از اینکه نتوانسته در حدیثی که در کتاب‌های معتبر اهل سنت، از جمله صحیح مسلم، توسط ام‌المؤمنین عایشه در شأن نزول آیه تطهیر نقل شده که پیامبر (ص) فرمود: «خدا یا اینها اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک گردان» (۱)، خدشه‌ای می‌کند، با صراحت تمام می‌گوید: نه این آیه در شأن اهل بیت نازل شده و نه دعای پیامبر درباره آنان مزیت و فضیلتی برای اهل بیت به شمار می‌آید. (۲) ولی از سویی در فضایل دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) به خصوص دشمنان علی (ع) مثل معاویه بن ابی سفیان و پسرش یزید کتاب می‌نویسند. همان کسانی که نسائی در جواب دوستدارن معاویه می‌گوید: «من فضیلتی در باره معاویه نمی‌دانم جز نفرین معروف پیامبر در حق او که فرمود: «لا اَشْبَعُ اللهُ بَطْنَهُ» (۳)؛ «خداوند، شکمش را سیر نگرداند».

چرا رهبران وهابی‌ها برخلاف تمام علمای علم رجال، درباره احادیثی

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲- منهاج السنه، ج ۳، ص ۴.

۳- خصائص امیرالمؤمنین (ع)، ص ۲۳؛ مسند ابی داوود، ص ۳۵۹.

ص: ۱۶۱

که در مورد فضایل اهل بیت (علیهم السلام) به خصوص علی (ع) در متون معتبر اهل سنت نقل شده، قاطعانه می‌گویند، این گونه احادیث، موضوع و غیرقابل اعتماد است؛ و نیز روایاتی که در ذم و طعن مخالفان اهل بیت مانند معاویه بن ابی سفیان، عمر سعد، و بنی امیه و بنی مروان و عمرو عاص و یزید بن معاویه و امثال آنان نقل شده باشد، به طور قطع و یقین و بدون اقامه هیچ گونه دلیلی می‌گویند که این گونه روایات، همگی دروغ و کذب‌اند؟ (۱) آیا وهابی‌ها با پذیرش و صحیح دانستن روایاتی در باره تأیید دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) حتی یزید بن معاویه که جعلی بودن و کذب آنها برای کسی پوشیده نیست، پیامبر خدا (ص) را مورد استهزاء و اهانت قرار نداده‌اند؟ مثلاً آنان می‌گویند که پیامبر (ص) خبر داده: «خداوند گناهان یزید بن معاویه را می‌بخشد و او را مورد عفو خویش قرار می‌دهد!» (۲) اگر این روایت درست باشد، آیا پیامبر خدا (ص) العیاذ بالله، بر تمام جنایات و اعمال شوم و شرم‌آور یزید در کربلا، مدینه و مکه معظمه و کشتار بی رحمانه و تجاوز به ناموس مسلمین در مدینه و واقعه حره، مهر تأیید نگذاشته است؟! و یزید را بر انجام کارهای مخالف دین اسلام و انسانیت، پیشاپیش تشویق نکرده و رسالت خود را زیر سؤال نبرده است؟!!

۱- نقد المنقول، ابن قیم، محمد بن ابی بکر، ص ۱۰۸.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۴۱۳؛ ج ۴، ص ۴۷۵.

ص: ۱۶۲

۶. تخریب قبور اهل بیت (علیهم السلام)

وهابیان با تخریب قبور اهل بیت (علیهم السلام) در قبرستان بقیع و حمله نظامی آنان به کربلا و نجف، و کشتار بی‌رحمانه مسلمانان و محبان اهل بیت (علیهم السلام)، عملاً دشمنی و خصومت خود را با اهل بیت پیامبر (ص) ثابت کرده‌اند. این عملکرد و هابیت از تفکر انحرافی آنان، مبنی بر دشمنی با اهل بیت رسول الله (ص) و دوستی با دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)، به خصوص یزید و خاندان او، ناشی می‌شود.

چه انگیزه‌ای به جز دشمنی و هابی‌ها با اهل بیت (علیهم السلام)، لشکر کشی آنان را به سرکردگی «سعود بن عبدالعزیز» به سوی کربلا و نجف، از سال ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۵ ه. ق، به صورت پی در پی می‌تواند توجیه کند؟

لشکر و هابی‌ها متشکل از مردم نجد و عشایر اطراف و مردم حجاز و تمامه در سال ۱۲۶۲ ه. ق در ماه ذی‌قعدة، وارد شهر کربلا شد و بیشتر مردم را در کوچه و بازار و خانه‌ها به قتل رساندند و نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شدند، سپس در منطقه‌ای به نام «ابيض» جمع شدند و خمس اموال غنیمتی خود را به «سعود» و بقیه را بین خود تقسیم کردند که به هر پیاده یک سهم و به هر سواره دو سهم رسید. (۱) تخریب قبر سیدالشهدا و تاراج صندوق روی قبر که با زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر مزین شده بود، توسط وهابی‌ها - آن گونه که شیخ

۱- تاریخ المملكة السعودیه، صلاح الدین مختار، ج ۱، ص ۷۳.

ص: ۱۶۳

«عثمان بن بشیر» مورخ وهابی نقل نموده - (۱) چه معنایی می‌تواند داشته باشد، جز اینکه با این کار ننگین می‌خواسته‌اند - و هنوز هم می‌خواهند - هم آثار جنایت یزید بن معاویه را از اذهان مسلمین بزدایند و هم رشادت و مبارزه و شهادت نواده پیامبر اسلام (ص) را در راه دین و قرآن به فراموش‌خانه تاریخ بسپارند، ولی غافل از اینکه خداوند فرموده است:

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (صف: ۸)

می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند و خدا تمام کننده نور خویش است هر چند که کافران کراهت داشته باشند. میرزا ابوطالب اصفهانی گردشگر هندوستانی که خود در بازگشت از انگلستان به سوی هند یازده ماه بعد از واقعه عاشورا وارد کربلا شده بود در سفرنامه‌اش به نام «مسیر طالبی» می‌نویسد:

وقتی که وهابی‌ها وارد شهر کربلا می‌شوند، ندای «اقتلوا المشرکین» را سر می‌دهند. آنان بعد از تخریب قبر امام حسین (ع) و کشتن مردم و به جا گذاشتن زخمی‌های زیاد، همه چیز را غارت می‌کنند. این کشتار به حدی وحشیانه بوده که در صحن مقدس، خون کشته‌شدگان روان گشته و حجره‌های صحن از اجساد کشتگان پر شده بود. (۲)

۱- عنوان المجد فی التاریخ النجد، عثمان بن عبدالله، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- مسیر طالبی، میرزا ابی‌طالب اصفهانی، ص ۴۰۸.

۷. بی‌حرمتی به قبر و مسجد رسول خدا (ص)

وهابی‌ها در سال ۱۳۴۲ ه. ق به شهر مدینه حمله نمودند و بعد از کشتن مسلمین این شهر، وارد مدینه شده، تمام قبه‌های پاک امامان معصوم (علیهم السلام) و خاندان رسول الله (ص) را به کمک استعمارگران غربی و کینه توزان، منهدم کرده، قبرها را با خاک یکسان نمودند.

آنان حتی زمین قبرستان را که از سنگ، فرش شده بود، زیر و رو نموده، آن را به سنگ پاره و خاک و غبار تبدیل نمودند. تمام جواهرات و لؤلؤ و فرش‌های گران‌قیمت را که در ضریح‌های مقدس بود به سرقت و یغما بردند و به اموال آل سعود ضمیمه کردند؟ (۱) آیا جز این است که سران وهابیت و آل سعود در راستای دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) چشم به مال دنیا دوخته و به بهانه‌های واهی قبرها را تخریب نموده تا اموال آن را تاراج کنند؟

با توجه به آنچه گذشت آیا نمی‌توان گفت، توحیدی که وهابیت از آن دم می‌زند و آن را شعار خود قرار داده‌اند با نابودی مظاهر توحید و کشتار موحدان و تخریب اماکن مقدس و به سرقت بردن آثار تاریخی اسلام و اموال مردم و ایجاد فتنه و فساد در بین مسلمین، در تعارض است و در قالب توحید اسلامی و قرآنی نمی‌گنجد؛ بلکه چیز نامفهومی است که وهابی‌ها به عنوان حرب، برای کشتن مسلمانان از آن استفاده می‌کنند. آنان مردم عوام را برای به دست آوردن منافع مالی و مادی فرقه وهابیت و سران آن، فریب می‌دهند و به این شیوه، آنان را علیه مسلمین

ص: ۱۶۵

تحریک می‌کنند؟

باید پرسید، کشتار بی‌رحمانه مسلمانان که همه آنان، کلمه توحید را بر زبان جاری داشته و به اسلام، معتقد بوده‌اند، با کدام مبانی اسلامی سازگاری دارد؟ در حالی که خدای سبحان می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا گام بر می‌دارید (و برای جهاد به سفر می‌روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند، به امید به دست آوردن غنایم و مال دنیا نگویید که مسلمان نیستی. (۱) با توجه به افکار و عملکرد وهابی‌ها، به یقین می‌توان گفت که وهابی‌ها هیچ اعتقادی به احکام و دستورهای الهی موجود در قرآن و سنت ندارند و هر چه را رهبران‌شان بگویند، گرچه با مبانی اسلامی مخالف باشد به آن عمل می‌کنند. این فرقه به هیچ‌یک از معیارهای انسانی پای‌بند نیستند، بلکه دزدانی هستند که برای به دست آوردن زخارف دنیا، حتی به مقدس‌ترین مکان‌ها هجوم آورده، اموال و دارایی‌های با ارزش و آثار تاریخی اسلامی این اماکن را به تاراج می‌برند.

اعمال و رفتار آنان، این حقیقت را روشن می‌سازد که تفاوت چندانی بین تاراج آثار حرم مقدس امام حسین (ع) توسط این گروه، و بین شبکه مافیای بین‌المللی قرن حاضر که در کشورهای اسلامی به دنبال غارت آثار فرهنگی اسلامی مسلمانان‌اند، نمی‌باشد، زیرا هر کدام به نحوی، به تمدن، فرهنگ و آثار اسلامی آسیب می‌رسانند. تنها فرقی که امکان دارد

ص: ۱۶۶

بین این دو گروه مخوف وجود داشته باشد، این است که دیده نشده، شبکه مافیا برای تاراج و غارت ارزش‌های فرهنگی و اسلامی مسلمانان و به دست آوردن اموال، به کشتار آن‌چنانی که وهابی‌ها در کربلا و سایر مناطق مرتکب شده‌اند دست بزنند. قبرستان بقیع که توسط وهابی‌ها تخریب و با خاک، یکسان گردیده و حتی زیر و رو شده، بخشی از آن، در زمان رسول خدا(ص) وجود داشته و بخشی دیگر متعلق به زمان صحابه و خلفا بوده است. قسمتی هم در زمان تابعین ایجاد شده و همین‌طور گسترش و توسعه آن ادامه داشته است و قطعاً به صورت ناگهانی و دفعی به وجود نیامده است.

با این وصف، از زمان رسول خدا(ص) تا زمان تخریب، هیچ‌کس نه پیامبر(ص) و نه خلفا و صحابه و نه تابعین و نه علما و فقهای اسلامی هیچ‌کدام نگفته‌اند که این قبرها بت‌هایی هستند که زائرین آنها بت پرست و مشرک‌اند.

آیا توحیدی که وهابی‌ها بر اساس آن، قبور امامان(علیهم السلام) و صالحان را بت و زائران آنها را مشرک می‌دانند، همان توحید پیامبر(ص) و صحابه و فقهای مسلمین است یا مسئله چیز دیگری است؟

ظاهراً دم زدن از توحید و متهم نمودن دیگران به شرک، بهانه‌ای است برای از بین بردن مظاهر اسلامی که مسلمانان با دیدن آنها به یاد صدر اسلام افتاده، حالت‌های معنوی و روحانی آن زمان را در اذهان و قلوب خود تداعی می‌کنند و باعث تقویت ایمانشان می‌گردد.

آیا عمل وهابیان، همان چیزی نیست که دشمنان اسلام و استعمارگران می‌خواهند تا بدین وسیله میان مسلمانان و مظاهر معنویات

ص: ۱۶۷

اسلامی، فاصله ایجاد نمایند و در نتیجه، مسلمانان با گذشت زمان، همه چیز را به فراموشی بسپارند؟ از سوی دیگر وهابی‌ها ظاهراً و از ترس افکار عمومی مسلمانان ویران کردن قبر رسول گرامی (ص) را مخالف رضای خدا و هتک حرمت آن حضرت می‌دانند و به این علت از تعرض به آن خودداری نموده‌اند و حتی به صراحت می‌گویند که تخریب قبر نبی مکرم اسلام (ص) اصلاً در ذهن ما خطور نکرده است. اکنون باید پرسید که آیا تخریب قبور ائمه (علیهم السلام) توهین به صاحبان قبر شمرده نمی‌شود یا اینکه هتک حرمت آنان از نگاه وهابی‌ها جایز است؟ لازم به یادآوری است که وهابیت تخریب قبر پیامبر (ص) را نیز در سر داشته‌اند و همان‌طور که اشاره شد تنها از ترس مسلمانان چنین نکرده‌اند.

به هر حال، از آنجایی که توهین و بی‌حرمتی به خاندان وحی و رسالت، در حقیقت، توهین به شخص رسول الله (ص) است، پس سخن این سلطان وهابی که می‌گوید احترام رسول الله (ص) واجب است، با عمل او در تخریب قبور اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام) چگونه قابل جمع است؟

ص: ۱۶۹

فصل هفتم: وهابیت و قرآن**اشاره**

قرآن کریم کتاب آسمانی مسلمانان، کلام پاک خداست که بر رسول‌الله(ص) برای هدایت بشر تا پایان تاریخ، نازل گردیده است.

این کتاب به عنوان معجزه پیامبر(ص) و عاری از هرگونه کاستی، دین کامل اسلام را چنین معرفی نموده:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّمَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ (نحل: ۸۹)

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!

همچنین هیچ باطل و سخن بیهوده‌ای در آن، راه ندارد:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (فصلت: ۴۲)

ص: ۱۷۰

هیچ گونه باطلی، نه از پیش‌رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش، نازل شده است!

از سوی دیگر تمام آیات آن، بر مردم، حجت است و متابعت از اوامر و نواهی آن لازم می‌باشد. در این قسمت به گوشه‌ای از برداشت‌های غلط و هابیت از آیات قرآن کریم اشاره می‌کنیم:

۱. مخالفت با آیات قرآن

سران و هابیت، مثل ابن تیمیه، ابن قیم جوزی و محمد بن عبدالوهاب و نوه‌اش سلیمان بن عبدالله، در کتاب‌های خود بر مطالبی تأکید نموده‌اند که با آیات قرآن، صریحاً مخالف است.

ابن تیمیه می‌گوید: «تخریب و از بین بردن مساجدی که بر قبر بنا شده باشد واجب است».^(۱) محمد بن عبدالوهاب مؤسس فرقه و هابیت نیز در کتاب‌های متعدد خود گفته است که هدم و نابود کردن قبه‌هایی که بر قبرها ساخته شده، واجب است.^(۲) نوه‌اش سلیمان بن عبدالله نیز این مطلب را از ابن قیم نقل نموده و بر آن تأکید کرده است.^(۳) این عقیده، با دیدگاه روشن قرآن کریم منافات دارد؛ زیرا قرآن کریم

۱- کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی التفسیر، ج ۱۷، ص ۴۶۳.

۲- محمد بن عبدالوهاب، مؤلفات محمد بن عبدالوهاب فی العقیده، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ج ۱، صص ۷۵ و ۱۱۴؛ الفتاوی، ج ۱، ص ۶۰.

۳- تیسیر العزیز الحمید، سلیمان بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالوهاب، ج ۱، ص ۲۶۸.

ص: ۱۷۱

درباره محل دفن اصحاب کهف می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعِيَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا (كهف: ۲۱)

بدین‌سان، کسانی را از آنها مطلع کردیم تا بدانند که وعده خدا حق است و در رستاخیز تردیدی نیست، وقتی که میان خویش در کار آنها مناقشه می‌کردند، بعضی گفتند باید گرد آنها حصار و بنایی بسازیم، پروردگار به کارشان داناتر است و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند، گفتند: بر غار آنها مسجد خواهیم ساخت.

به گفته علامه طباطبایی، آیه می‌فرماید، بعد از اینکه محل اصحاب کهف پیدا شد، مشرکان و موحدان بر سر قبر آنان اختلاف کردند. مشرکان می‌گفتند باید در اطراف آنان دیوار و حصار ساخته شود تا از دید مردم پنهان شوند و آثارشان محو گردد، اما موحدان در مقام رد سخن مشرکان گفتند که ما بر روی قبر آنان حتماً مسجدی خواهیم ساخت.

دلیل اینکه این سخن را موحدان و مسلمانان در برابر مشرکان گفته‌اند این است که اولاً مسجد در عرف قرآن محل عبادت موحدان و جای سجده مسلمانان و ذکر خدا است، چون خداوند خودش فرموده است: وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا؛ «و مسجدها که نام خدا در آن بسیار یاد می‌شود». (حج: ۴۰)

ثانیاً عبارت قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ (كهف: ۲۱) در آیه شریفه نیز

ص: ۱۷۲

دلیل بر این است که ساختن مسجد بر قبر آنان، سخن مسلمانان و موحدان بوده است، زیرا در آن زمان، موحدان بر مشرکان غلبه داشته‌اند. (۱) فخر رازی نیز می‌گوید:

آنانی که گفتند بر سر قبر اصحاب کهف مسجد می‌سازیم، پادشاه مسلمانان بوده و علت ساختن مسجد این بوده که خداوند در آن عبادت شود و آثار اصحاب کهف به وسیله این مسجد باقی بماند. (۲) از همه مهم‌تر، خداوند سخن کسانی را که بر قبر اصحاب کهف، مسجد می‌ساختند، در برابر سخن مخالفان به نحوی مطلوب ذکر نموده و آن را مورد نکوهش قرار نداده است. با توجه به آنچه که بیان گردید دقیقاً وهابی‌ها مطابق با عقیده مشرکان، برای نابودی آثار انبیا و اولیای خداوند و نیز در مخالفت آشکار با قرآن کریم به تخریب مشاهد و قبّه‌های قبور آنان اهتمام ورزیده‌اند. بدتر آنکه وهابیان، برخلاف این آیه شریفه، مطلب را معکوس جلوه می‌دهند و دوست‌داران انبیا و اولیای الهی را که برای حفظ آثار و عظمت انبیا و اولیای خداوند و حفظ معنویت آنان در اذهان و قلوب مسلمین، بر قبرهای آنان قبه و مسجد می‌سازند، تکفیر می‌کنند و به جای آن، کسانی را که به علت داشتن دشمنی و کدورت نسبت به انبیا و اولیای خدا نمی‌خواهند که هیچ اثری از آنان باقی بماند موحد و مسلمان می‌پندارند.

۱- رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، صص ۲۶۵-۲۶۸.

۲- مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج ۲۱، ص ۴۴۷.

ص: ۱۷۳

وهابی‌ها احترام مسلمانان به مقدسات اسلام و پیامبر(ص) و ائمه(علیهم السلام) را با اعمال مشرکان مقایسه نموده، آن را شرک می‌دانند. آیا از نظر آنان هیچ پدیده مقدسی در دین اسلام وجود ندارد و آیا زیارت قبر نبی(ص) و درخواست از آن حضرت که ایشان برای ما دعا کند و از خدا بخواهد تا مشکلات ما را برطرف کند، با دعای مشرکان شباهت دارد که وهابیها آن را شرک می‌پندارند؟

اگر از دیدگاه وهابیت، نابود کردن قبّه‌هایی که بر مقابر ساخته شده‌اند واجب است و عدم تخریب آن، موجب شرک و کفر می‌باشد، پس چرا قبّه رسول خدا(ص) را که امروز تحت تسلط آنان قرار دارد از بین نمی‌برند؟! آیا وهابی‌ها به خاطر باقی گذاشتن آن، به شرک و کفر روی نیاورده‌اند؟ یا اینکه آنان در این موضوع گزینشی برخوردار می‌کنند؟!

۲. وهابیت و نفی توسل

وهابیت در راستای مخالفت با آموزه‌های قرآن کریم، مسئله توسل را مورد انکار قرار می‌دهند و قائلین به آن را مشرک می‌دانند. محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

اگر کسی بگوید: «ای خدا به وسیله پیغمبرت(ص) به تو متوسل می‌شوم که مرا مشمول رحمت خود قرار دهی»، چنین شخصی به راه شرک رفته و عقیده او، همان عقیده اهل شرک است. (۱) این در حالی است که سبکی گفته است:

۱- تطهیر الاعتقاد، محمد بن عبدالوهاب، ص ۳۶؛ رسائل عملیه، ص ۱۴۵.

ص: ۱۷۴

توسل و استعانت و تشفع به نبی(ص) به سوی خدا، امر پسندیده‌ای است و هیچ کسی از سلف و خلف، آن را انکار نکرده تا اینکه ابن تیمیه آمد و آن را منکر شد و از صراط مستقیم، عدول نمود و چیزی را بدعت کرد که هیچ عالمی آن را نگفته است و با این بدعت بین اهل اسلام، شکاف ایجاد نمود. (۱) آیا این عقیده وهابیت، به صورت آشکار، با شماری از آیات قرآن کریم منافات ندارد؟ زیرا در قرآن کریم، آیات متعددی وجود دارد که بر جواز توسل برای رفع حاجات و بخشش گناهان و تقرب به سوی خدا دلالت دارند. در اینجا به برخی از این آیات اشاره می‌کنیم:

خداوند خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (مائده: ۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!

صاحب «تفسیر مراغی» می‌گوید: «مراد از وسیله در این آیه شریفه، چیزی است که برای جلب رضایت خدا و تقرب به او، به آن توسل جسته می‌شود».

مراغی در ادامه حدیثی را از «صحیح بخاری» و سایر کتاب‌های

۱- فیض القدير شرح جامع الصغير، عبدالرئوف مناوی، ج ۲، ص ۱۳۵.

ص: ۱۷۵

اهل سنت نقل می‌کند که رسول خدا(ص) در آن، وسیله قرار داده شده است. در این حدیث پیامبر خدا(ص) فرموده است:
 مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ (الْأَذَانَ) اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ التَّامَّةُ وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ
 الَّذِي وَعَدْتَهُ، حُلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ. (۱)

هر کسی در هنگام شنیدن اذان بگوید: «خداوندا! ای پروردگار، این دعوت کامل و نماز برپا شده‌ای است، حضرت محمد(ص) را دستاویز و وسیله بگردان و به او فضیلت عطا کن و او را به جایگاه ستوده‌ای که وعده‌اش دادی برانگیز»، در روز قیامت، شفاعت من برای او حلال می‌گردد.

این حدیث به روشنی دلالت دارد که خود پیامبر خدا(ص) وسیله تقرب به خدا است و به همین علت، به خواست خداوند دارای مقام محمود بوده تا در روز قیامت، برای آمرزش گناهان مؤمنین، شفیع قرار داده شود و او هم از آنان شفاعت کند.

آیا وهابیان با تحریم توسل و تکفیر قائلین به آن، قرآن را زیر سؤال نبرده و به این وسیله، راه خود را از راه قرآن جدا نکرده‌اند؟ در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که در موضوع استغفار، به صراحت بر جواز توسل دلالت دارند. یکی از این آیات درباره گناه فرزندان حضرت یعقوب است؛ هنگامی که به گناهشان اقرار کردند و برای بخشیده شدن گناهان خود به پدرشان متوسل شدند تا حضرت یعقوب

۱- تفسیر المراغی، احمد بن مصطفی مراغی، ج ۶، ص ۱۰۹.

ص: ۱۷۶

برای آنان از خداوند طلب مغفرت کنند؛ و آن حضرت نیز که پیامبر خدا بود، به آنان قول مساعد می‌دهد و نمی‌گوید که این توسل شما غیر مشروع است و موجب شرک می‌شود.

قرآن این مطلب را چنین بیان می‌کند:

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (یوسف: ۹۷-۹۸)

گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه، که ما خطا کار بوده‌ایم. گفت: برای شما از پروردگارم آمرزش خواهم خواست، که او آمرزنده و رحیم است.

بنابراین، وهابی‌ها در حالی بر حرمت توسل حکم می‌کنند، که قرآن کریم بر جواز و پسندیده بودن توسل به انبیا و اولیا دلالت دارد؛ مثلاً آیه‌ای که در آن، بخشودن ظالمان و مخالفان را به رفتن آنان نزد رسول خدا و واسطه قرار دادن او پیش خدا متوقف می‌گرداند، این مطلب را به روشنی بیان کرده است. خداوند خطاب به رسول الله (ص) می‌گوید:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (نساء: ۶۴)

و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذازدند)، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.

وهابی‌ها با کدام دلیل، توسل را موجب شرک و کفر می‌دانند، در

ص: ۱۷۷

حالی که قرآن کریم به‌طور صریح، وجود مبارک پیامبر(ص) را در میان مردم مایه مصونیت و حفظ آنان از عذاب الهی قرار داده و میگوید:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (انفال: ۳۳)

(ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنان را مجازات نخواهد کرد.

در این آیه شریفه، وجود مقدس رسول خدا(ص) به خودی خود و بدون توسل مردم، وسیله مصونیت مردم از عذاب قرار داده شده تا چه رسد به اینکه مردم برای نجات از گرفتاری‌های دنیوی و عذاب اخروی به آن حضرت متوسل گردند و ایشان وسیله‌ای شود تا آنان نجات یابند.

وهابی‌ها به علت اهداف شخصی، این آیات روشن قرآن را نادیده گرفته و بدون هیچ دلیلی، توسل به انبیا و اولیای الهی را موجب شرک دانسته‌اند. این فرقه، خون هزاران مسلمان را به بهانه اینکه آنان مشرک‌اند بر زمین ریخته و میلیون‌ها مسلمان را در راستای تحقق اهداف دشمنان اسلام، به شرک و کفر محکوم نموده‌اند.

۳. وهابیت و انکار شفاعت

آنان با تحریم شفاعت و شرک دانستن آن، که یک امر مسلم قرآنی و حدیثی است، مخالفت خود را با قرآن و سنت ضروری، اعلام کرده‌اند.

این فرقه، شفاعت را که یک امر ضروری دین اسلام است، مورد انکار قرار داده، قائلین به آن را مشرک می‌دانند. این مطلب به‌طور صریح در کتاب‌های وهابیت منعکس شده و آنان در عمل، با مخالفان به شدت

ص: ۱۷۸

برخورد می‌کنند و حتی قتل آنان را واجب می‌دانند. وهابی‌ها می‌گویند: «شفاعت از انواع شرک در عبادت است». (۱) و نیز تأکید می‌کنند: «اگر کسی به روش وساطت، شخصی را در بین خود و خدایش شفیع قرار بدهد مشرک است». (۲) این عقیده وهابی‌ها، مبنی بر شرک و کفر دانستن شفاعت، به صراحت با آموزه‌های قرآن درباره شفاعت در تضاد است، زیرا قرآن کریم در مورد شفاعت و مشروعیت آن از طرف خداوند می‌فرماید:

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا* لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (مریم: ۸۶-۸۷)

و گناه کاران را تشنه به سوی جهنم برانیم، شفاعتی ندارند مگر اینکه از خدای رحمان پیمانی گرفته باشند.

این آیه شریفه، در پاسخ مجرمان و مشرکانی است که خدایان خود را به عنوان شفیع، تلقی کرده‌اند، اما قرآن می‌گوید، این‌طور نیست که انسان هر که را دوست بدارد، بتواند شفاعتش کند و به همین منظور، او را آلهه خود بگیرد و او هم شفیعش بشود، بلکه هر که شفاعت می‌کند، قبلاً با خدا عهده‌ای دارد و این عهد را جز عده‌ای از مقربان درگاه خدا، کسی مالک نیست. (۳) به عبارت دیگر، قرآن کریم، با نفی شفاعت از آنان (خدایان ساختگی) اصل شفاعت را برای مؤمنین ثابت می‌داند.

۱- شرح کتاب التوحید، سلیمان بن عبدالله بن عبد الوهاب، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲- شرح کتاب التوحید، ص ۲۰۱.

۳- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۲.

ص: ۱۷۹

از دیدگاه وهابیت، اعتقاد به شفاعت، به شرک و کفر محکوم شده است، در حالی که امام فخر رازی می‌گوید:

این آیات در طعن ملحدین است و خداوند آنان را مانند تشنگانی که به سوی آب می‌روند به سوی جهنم سوق می‌دهد و هیچ شفیعی نخواهند داشت؛ و معنای آن این است که هیچ کسی مالک شفاعت برای آنان نخواهد بود. (۱) او در ادامه هم می‌گوید:

آیه شریفه، بر این دلالت دارد که شفاعت برای اهل کبائر ثابت است، زیرا با توجه به استثنایی که در آیه شریفه ذکر شده، معنای آیه این می‌شود که آنان مستحق شفاعت نیستند تا دیگران شفاعتشان کنند مگر اینکه قبلاً به توحید و نبوت ایمان آورده باشند. (۲)

از این گذشته، طبری مفسر معروف اهل سنت گفته است آیات شریفه (۸۶-۸۷) سوره مریم می‌گوید:

در روز قیامت که اهل ایمان یکدیگر را در پیش خدا شفاعت می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند، کافران از شفاعت محروم‌اند. مگر اینکه در دنیا با عهده‌ی در پیش خدا، به خدا ایمان آورده و رسولش را تصدیق کرده و به آنچه آورده، اقرار کرده باشند. (۳)

۱- مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۵۶۵.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۵۶۵.

۳- جامع البیان فی تفسیر القرآن، محمد بن جریر طبری، ج ۱۶، ص ۹۷.

ص: ۱۸۰

از سوی دیگر، با وجود آیه شریفه‌ای که می‌فرماید:

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (زخرف: ۸۶)

و معبودهایی که به جای خدا عبادت می‌کنند، مالک شفاعت ایشان نیستند، تنها کسانی می‌توانند شفاعت کنند که به دین حق شهادت داده، به کرده‌های خلق، عالم بوده باشند.

وهابی‌ها چگونه قائلین شفاعت را به کفر و شرک محکوم کرده‌اند؟

این آیه در ابتدا از تمام الهه‌های مشرکان و کفار، مالکیت شفاعت را نفی می‌کند و سپس با استثنا، مالکیت شفاعت را برای کسانی ثابت می‌داند که از یک طرف، معترف به توحید باشند و از طرف دیگر بر حقیقت حال و اعمال کسی علم داشته باشند که در نزد خدا از او شفاعت می‌کنند. پس به جز از اهل توحید، از کسی دیگر نمی‌توانند شفاعت کنند، در نتیجه شفاعت در پیش خداوند متعال، امری مسلم است (۱)؛ ولی هم شفیع و هم کسی که از او شفاعت می‌شود، هر دو باید اهل توحید باشند.

به اعتقاد وهابیت، عقیده به شفاعت، موجب کفر و شرک است، در حالی که طبری مفسر قرآن کریم می‌گوید:

روزی که این آیه و آیات دیگر نازل شدند، در میان مردم کسانی بودند که غیر از خدا، خدایانی دیگر را می‌پرستیدند. برخی از آنان، ملائکه را و برخی هم چیزهای دیگری

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۸، ص ۱۹۲.

ص: ۱۸۱

می‌پرستیدند. این آیه، مالکیت شفاعت را از تمام خدایان کفار و مشرکان نفی می‌کند، بنابراین هیچ کدام از آنها مالک شفاعت نیستند. پس از این نفی کلی، مطلبی را استثنا می‌کند و می‌فرماید: مگر آنانی که به وحدانیت خدا شهادت داده و از روی اخلاص، علم و یقین، به آن ایمان داشته باشند و اینان به اذن خداوند مالک شفاعت هستند، همان گونه که در آیه *وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى* (انبیاء: ۲۸) شفاعت را که از خدایان مشرکان نفی نموده و تنها برای ملائکه، عیسی و عزیر ثابت می‌داند. (۱) همچنین کفر دانستن شفاعت آن گونه که وهابی‌ها می‌گویند، چگونه با این سخن «جارالله زمخشری» سازگار است که در ذیل آیه شریفه مورد بحث می‌گوید:

خدایان مشرکان برخلاف گمان آنان، در نزد خدا مالک شفاعت نیستند، بلکه کسانی مالک شفاعت‌اند که به وحدانیت خدا ایمان دارند و به این وحدانیت، با بصیرت، علم و یقین شهادت می‌دهند. پس این استثنا در این آیه، می‌تواند استثنای متصل باشد، زیرا ملائکه یکی از معبودهای مشرکان بوده‌اند، در حالی که او مالک شفاعت در نزد خدا می‌باشد. (۲) امام فخر رازی نیز گفته است: درباره آیه ۲۸ سوره انبیاء، دو قول وجود دارد: قول اول این

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۶۳.

۲- کشاف، ج ۴، ص ۲۶۸.

ص: ۱۸۲

است که ملائکه و عیسی و عزیر که معبود مشرکان هستند، از هیچ کسی شفاعت نمی‌کنند، مگر از آنانی که به وحدانیت خدا شهادت می‌دهند. قول دوم این است که تمام چیزهایی که کفار و مشرکان آنان را می‌پرستند، مالک شفاعت نیستند، مگر ملائکه و عیسی و عزیر که در نزد خدا مالک شفاعت‌اند، هر چند که مشرکان آنان را هم می‌پرستند. (۱) روی هم رفته، این آیه شریفه به صراحت بر مشروعیت و تحقق شفاعت در روز قیامت دلالت دارد، و نه تنها قائلین به آن مشرک نمی‌باشند، بلکه می‌توان ادعا نمود که منکران آن، بر خلاف جریان این آیه و سنت مسلم خداوند حرکت نموده، خودشان را به مهلکه انداخته‌اند.

آیا وهابی‌ها این آیه را ندیده‌اند که می‌فرماید:

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (انبیاء: ۲۸)

هر چه جلو رویشان هست و هر چه پشت سرشان می‌باشد می‌داند و شفاعت جز برای آنکه خدا رضایت دهد نمی‌کنند و از ترس او لرزان و بیمناک‌اند.

اگر آنان این آیه را در قرآن کریم دیده‌اند، پس چرا معتقدین به شفاعت را به کفر و شرک، محکوم نموده‌اند؟ جمله *وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ* بیانگر مسئله شفاعت ملائکه، برای غیرملائکه است و این نکته‌ای است که بسیار مورد توجه و اعتقاد

ص: ۱۸۳

بت پرستان است، زیرا می گفتند: هُوَ لَا شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ (یونس: ۱۸) و یا می گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (زمر: ۳).
گرچه خدای تعالی در جمله مورد بحث، اعتقاد آنان را رد نموده، می فرماید: «ملائکه هر کسی را شفاعت نمی کنند، بلکه تنها کسانی را شفاعت می کنند که دارای ارتضا باشند».

و ارتضا به معنای داشتن دینی صحیح و مورد رضای خداست، چون خودش فرموده: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (نساء: ۱۱۶)، پس ایمان به خدا بدون شرک، ارتضایی است، که وثنی‌ها آن را ندارند، چون مشرکند؛ و از جمله عجائب امر ایشان، این است که خود ملائکه را شریک خدا می گیرند، ملائکه‌ای که تنها مشرکان را شفاعت می کنند. (۱) نکته دیگر اینکه وهابی‌ها در برابر سخن «قرطبی» مفسر قرآن کریم چه پاسخی دارند که می گوید:

آیه وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (انبیاء: ۲۶) که پیش از این آیه آمده، درباره طائفه «خزاعه» نازل شده، زیرا آنان می گفتند که ملائکه، دختران یا پسران خدا هستند و آنها را به خاطر این اعتقادشان می پرستیدند، به طمع اینکه در نزد خدا از آنان شفاعت کنند. خداوند نیز در همین آیه، پندار آنها را باطل نموده و برای تنزیه خود فرموده است که فرشتگان، بندگان خدا هستند. در ادامه هم فرموده، آنان از کسانی شفاعت می کنند که مورد رضایت خدا باشند.

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۸۹.

ص: ۱۸۴

قرطبی در نتیجه‌گیری خود از این بحث می‌گوید:

ملائکه در آخرت، شفاعت می‌کنند چنانچه در «صحیح مسلم» و غیر آن، آمده است و در دنیا نیز برای مؤمنین، بلکه برای تمام کسانی که روی زمین هستند، بنابر دلالت آیه وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (شوری: ۵) استغفار می‌کنند. (۱) او همچنین در تفسیر رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ (آل عمران: ۱۹۴) می‌گوید: «مراد از ما وَعَدْتَنَا استغفار انبیا برای مؤمنین است، مانند دعای نوح و ابراهیم برای مؤمنین و استغفار نبی (ص) برای امتش». (۲) طبری نیز در تفسیر این آیه می‌گوید:

خداوند با این آیه، پندار کفار را مبنی بر اینکه فرشته‌ها فرزندان خدا هستند، رد نموده، خودش را از فرزند داشتن منزّه می‌کند و فرموده که فرشته‌ها بندگان خدا هستند و از کسانی شفاعت می‌کنند که خداوند از آنان راضی باشد. (۳) به راستی، آیا این آیات و آیات دیگر، در کنار احادیث روشن نبوی در متون حدیثی فریقین، در برابر عقیده وهابیت، مبنی بر نفی شفاعت و تکفیر قائلین به شفاعت قرار ندارند؟

در حقیقت این وهابی‌ها هستند که ضروریات دین اسلام را کنار گذاشته‌اند و کورکورانه، مسلمانان را به خاطر اعتقاد پاکی که بر گرفته

۱- الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱، ص ۲۸۲.

۲- الجامع لاحکام القرآن، ج ۴، ص ۳۱۷.

۳- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، صص ۱۲ و ۱۳.

ص: ۱۸۵

از آیات قرآن و احادیث نبوی است، محکوم به کفر و شرک کرده، در راستای تحقق اهداف شوم دشمنان اسلام و کفار، مسلمانان را تضعیف می‌کنند. (۱)

۴. وهابیت و اعتقاد به تحریف قرآن

تحریف و یا عدم تحریف قرآن، یکی از مسائل مهم کلامی و قرآنی است که توجه مفسران و متکلمان را به خود جلب نموده است.

۱- شاید کسی بگوید که وهابی‌ها نیز شفاعت را قبول دارند، ولی در کیفیت شفاعت خواستن با سایر مسلمانان اختلاف دارند؛ یعنی آنان می‌گویند اگر کسی مستقیماً از رسول الله (ص) و یا سایر شافعان بخواهد که در پیش خدا از او شفاعت کنند، این نوع شفاعت جایز نیست و شرک و کفر است، بلکه باید مستقیماً از خدا خواسته شود که از پیامبرش بخواهد تا از او در پیش خدا شفاعت کند. در پاسخ این عقیده وهابی‌ها گفته خواهد شد که این سخن، بدتر از انکار اصل شفاعت است؛ زیرا هنگامی که بنده‌ای از خدا بخواهد که پیامبرش را وادار کند تا از او بخواهد که از تقصیر بنده‌اش بگذرد، چرا خداوند به‌جای انجام این مراحل پر پیچ و خم مستقیماً بنده‌اش را نمی‌آمرزد؟ به عبارت دیگر، کدام عاقلی این را می‌پذیرد که مجرمی از حضور پادشاه و حاکمی بخواهد که مثلاً از وزیرش بخواهد که در پیش او، درباره این مجرم وساطت کند تا مورد عفو پادشاه قرار گیرد! اگر پادشاه به این خواسته مجرم، پاسخ مثبت می‌دهد، پس چرا او را بدون وساطت نمی‌بخشد؟ در حقیقت در این نوع طلب شفاعت که وهابی‌ها مطرح نموده‌اند، مقام شفیع را بالاتر از مقام خدا قرار داده است، زیرا در این صورت، این خداوند است که در حضور پیامبر و یا شافعان دیگر، شفیع و واسطه قرار داده می‌شود. این رأی وهابی‌ها، ناشی از جهل آنان نسبت به معنای شفاعت و فلسفه وجودی آن در دین خداوند و نیز در عرف عقلاً ناشی شده است. مسأله شفاعت، زمانی موضوعیت و اعتبار دارد که انسان در پیشگاه خدا و یا در نزد حاکمی آبرو ندارد و برای اینکه مورد عفو خدا یا حاکمی قرار گیرد، کسی را که در پیش خدا یا آن حاکم، آبرومند و دارای اعتبار است، واسطه قرار می‌دهد.

ص: ۱۸۶

دانشمندان و علمای اسلامی، اعم از شیعه و سنی، با توجه به دلایل قرآنی، حدیثی و تاریخی، بر عدم تحریف قرآن اتفاق دارند و اندیشه تحریف قرآن در حوزه دین و فرهنگ مسلمانان جایگاهی ندارد. به همین جهت است که علامه طباطبایی، مفسر معاصر قرآن کریم، می‌فرماید: «حق این است که احادیثی که درباره تحریف قرآن از طریق فریقین روایت شده، به طور قطع مخالف کتاب است» (۱) آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی، فقیه نامی شیعه نیز می‌فرماید:

سخن از تحریف قرآن، سخنی گزاف و خیالی است؛ هیچ کسی این سخن را نمی‌گوید، مگر آن کسی که عقلش ضعیف باشد یا کسی که درباره این موضوع، درست تأمل نکرده باشد و یا کسی که حب و بغض او را وادار به این سخن کرده است، اما عاقل منصف، در بطلان و گزافه‌بودن این سخن، هیچ تردید و شکی ندارد. (۲) وهابی‌ها بر خلاف همه مسلمین، معتقدند که در قرآن، تحریف صورت گرفته و برخی آیات از قرآن کریم کم شده است.

ابن تیمیه، پیشوای وهابیت، معتقد است که آیاتی که به آنها اشاره خواهد شد بعد از اینکه در قرآن بوده و تلاوت می‌شده، حذف شده‌اند:

الف) ابن تیمیه می‌گوید:

در قرآن کریم، دو آیه در رابطه با حکم رضاع وجود داشته

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

۲- البیان فی تفسیر القرآن، سید ابوالقاسم خویی، ص ۲۵۹.

ص: ۱۸۷

است که یکی از آنها می‌گفته: «ده بار شیر دادن موجب محرمیت می‌شود»، ولی این آیه، بعداً با آیه دیگری که پنج مرتبه شیر دادن را موجب محرمیت می‌دانست نسخ گردیده است و تا روزی که پیامبر اسلام (ص) زنده بود این دو آیه در قرآن تلاوت می‌شده‌اند. (۱) به بیان دیگر، از نظر او بعد از رحلت رسول خدا (ص)، ناسخ و منسوخ هر دو از قرآن ساقط شده‌اند.

ب) ابن تیمیه، معتقد است که در قرآن، آیه‌ای در بیان حکم زنا‌ی پیرمرد و پیرزن وجود داشته و تلاوت می‌شده است و سپس تلاوت آن حذف شده و حکم آن باقی مانده است و آن آیه این بوده است:

والشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموهما البتة نکالا من الله والله عزیز حکیم. (۲)

پیرمرد و پیرزن اگر زنا کنند، آنان را سنگسار کنید، این عقوبتی است از طرف خدا و خداوند عزیز و حکیم است.

ج) او مدعی است که جمله «لا-ترغبوا عن آبائکم فان کفرا بکم [فانه کفر بکم] ان ترغبوا عن آبائکم»؛ «از پدرانتان رو نگردانید و این روگردانی کفر است» از آیات قرآن بوده که اکنون در قرآن وجود ندارد و حذف شده است. (۳)

۱- مجموع الفتاوی، ج ۳۴، صص ۳۵، ۴۱ و ۵۹؛ فتاوی الکبری، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲- مجموع الفتاوی، ج ۲۰، ص ۳۹۹؛ زاد المعاد، محمد بن ابی بکر ابن قیم، ج ۵، ص ۵۷۴.

۳- مجموع الفتاوی، ج ۷، صص ۳۵۶ و ۵۲۱؛ منهاج السنه، ج ۵، ص ۴۷۳؛ الصلاة و حکم تارکها، محمد بن ابی بکر ابن قیم، ص ۶۸؛ مدارج السالکین، عبدالرحمن بن جوزی، ج ۱، ص ۳۳۶.

ص: ۱۸۸

این اعتقاد، صریحاً بر تحریف قرآن کریم دلالت دارد و گذشته از اینکه با اتفاق مسلمین بر نفی تحریف و متواتر بودن قرآن مخالف است و گذشته از اینکه قرآن به ضرورت دین اسلام، معجزه ماندگار و پایدار رسول خاتم(ص) تا روز قیامت است و تصرف در معجزه، که فعل خداست و تغییر دادن آن به حکم عقل، محال است، خود خداوند متعال نیز در قرآن، صریحاً، تحریف را از قرآن نفی نموده و هرگونه تصرف و دستبرد دیگران را در آن، به اراده تکوینی خود مانع شده و کم و زیاد نمودن و یا جابه‌جا کردن آیات را از حیثه توانایی انس و جن بیرون نموده است.

آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ «این ماییم که این ذکر(قرآن) را نازل کرده‌ایم و ما آن را به طور قطع حفظ خواهیم کرد». (حجر: ۹) دلالت بر بطلان عقیده وهابیان، مبنی بر تحریف قرآن دارد.

اغلب مفسران شیعه و سنی، درباره این آیه کریمه اظهار نظر نموده و آن را دلیلی بر مصونیت و حفظ قرآن کریم از هر نوع تغییر و دستبرد دیگران گرفته‌اند.

علامه طباطبایی، مفسر و دانشمند بزرگ شیعی با ذکر این قید که خدا داناتر است، می‌گوید:

خداوند در این آیه، خطاب به پیامبر می‌فرماید: این ذکر را تو از ناحیه خودت نیاورده‌ای تا مردم علیه تو قیام نموده و بخواهند آن را به زور خود، باطل سازند و تو در نگهداری آن به زحمت بیفتی و سرانجام هم نتوانی. همچنین از ناحیه ملائکه نیز نازل نشده تا در نگهداری اش محتاج آنان باشی تا بیایند و آن را

ص: ۱۸۹

تصدیق کنند، بلکه ما آن را به صورت تدریجی نازل کرده‌ایم و خود نگهدار آن هستیم و به عنایت کامل خود، آن را با صفت «ذکر» بودنش حفظ می‌کنیم.

پس قرآن کریم، ذکری است زنده و جاودانی و محفوظ از زوال و فراموشی و از هر نوع زیادت و اضافه شدن که ذکر بودنش را باطل کند و نیز از نقصی که این اثرش را از دست بدهد محفوظ است و همچنین از جابه‌جا شدن آیاتش، به طوری که دیگر ذکر و مبین حقایق معارفش نباشد، مصون است.

پس آیه شریفه، بر مصونیت قرآن از تحریف نیز دلالت می‌کند، چه تحریف به معنای دستبرد در آن برای زیاد کردن و چه برای کم کردن و چه جهت جابه‌جا نمودن، چون ذکر خداست؛ و همان‌طور که خود خدای تعالی همیشگی است، ذکرش نیز چنین است. از آنچه بیان شد، این معنا روشن گردید که الف و لام «الذکر»، الف و لام عهد ذکری است؛ یعنی همان ذکری که قبلاً اسمش برده شد، تا گفته نشود که تورات و انجیل هم ذکر خداست، پس آنها هم از تحریف باید محفوظ باشند. از سوی دیگر، مراد از وصف لِحَافِظُونَ حفظ در آینده است، چون اسم فاعل، ظهور در آینده دارد. (۱)

۱- تفسیر المیزان، ج ۱۲، صص ۱۴۶ و ۱۴۷.

ص: ۱۹۰

طبری، مفسر و دانشمند بزرگ اهل سنت می گوید:

مراد از «ذکر» در این آیه، قرآن است؛ و معنای آن این می‌شود که ما قرآن را از اینکه چیز باطلی که از قرآن نیست و بخواد در آن زیاد شود و یا چیزی از آن کاسته شود، حفظ می‌کنیم. (۱) طنطاوی، مفسر معاصر اهل سنت، در تفسیر این آیه می‌گوید: خداوند در این آیه فرموده که ما با قدرت و بزرگی شأن خود، این قرآن را که شما آن را انکار نموده‌اید بر قلب پیامبر خود محمد(ص) نازل کردیم و ما به طور قطع، این قرآن را از هر چیزی که موجب قرح آن شود، مثل تحریف و تبدیل، زیادت و نقصان و تناقض و اختلاف، حفظ خواهیم نمود، پس هیچ کسی توانایی معارضه با آن را نخواهد داشت. (۲) زمخشری، یکی دیگر از مفسران اهل سنت می‌گوید:

خداوند این آیه را در رد انکار مشرکان و استهزای آنان فرموده و تأکید نموده که خدا فرستنده قرآن است و او جبریل را بر(محمد(ص)) فرستاده است تا او را از پیش رو و پشت سر، رصد کند تا قرآن بر او نازل شود و از دستبرد شیاطین محفوظ بماند و او در هر زمانی حافظ و نگهبان قرآن از زیادی و نقصان و تحریف و تبدیل است. (۳)

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۶.

۲- التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، سید محمد طنطاوی، ج ۸، ص ۱۹.

۳- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۲، ص ۵۷۳.

ص: ۱۹۱

وهابی‌ها به کم شدن برخی آیات از قرآن کریم قائل شده‌اند، در حالی قرآن می‌فرماید:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ (فصلت: ۴۲)

کتابی که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید!

طبرسی، از مفسران شیعه می‌گوید:

معنای این آیه، این است که به هیچ وجه در قرآن باطل راه ندارد؛ در الفاظش تناقض نیست؛ در اخبارش دروغ نیست؛ کسی نمی‌تواند با قرآن معارضه کند؛ و بر آن زیاد نخواهد شد و تغییر و تبدیل در آن، راه نداشته است و خداوند آن را حفظ فرموده و تا روز قیامت، برای مکلفان، حجت است. (۱) علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌گوید:

آمدن باطل به سوی قرآن، به این معناست که باطل در آن راه پیدا کند؛ یا بعضی از اجزای آن از بین برود و باطل شود و یا همه‌اش، به طوری که بعضی از حقایق و معارف حقیقی آن غیرحق شود؛ و یا بعضی از احکام و شرایع و توابع آن احکام، از معارف اخلاقی و یا همه این موارد ذکر شده، لغو گردد، به طوری که دیگر قابل عمل نشود، و چنین چیزی محال است که صورت پذیرد. بلکه آیات و سوره‌های قرآن و معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی‌اش تا قیامت، به اعتبار خود باقی می‌ماند،

۱- مجمع البیان فی تفسیر القرآن (ترجمه)، ج ۲۲، ص ۷۰.

ص: ۱۹۲

بنابراین مراد از جمله *مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ* (فصلت: ۴۲) زمان نزول قرآن و عصرهای بعد از آن تا روز قیامت است. (۱) فخر رازی در ضمن بیان مطالبی درباره این آیه می‌گوید:

معنای آیه این است که قرآن از اینکه چیزی از آن کم شود، تا باطل از پیش‌رو در آن نفوذ کند، یا چیزی بر آن افزوده گردد تا باطل از پشت سر وارد آن شود، محفوظ است، زیرا کم و زیاد کردن قرآن از مصادیق باطل به شمار می‌آید. (۲) طبری بعد از ذکر چند قول در معنای آیه، مبنی بر نفی تحریف قرآن، بهترین اقوال و نزدیک‌ترین آن را به صواب این گونه بیان می‌کند که هیچ صاحب باطلی (اعم از انسان و شیطان) توانایی تغییر و تبدیل چیزی از معانی آن را ندارد که این نوع تغییر، آمدن باطل از پیش روست و نیز توانایی افزودن چیزی را که از قرآن نیست، در قرآن ندارد و این نوع تغییر آمدن باطل از پشت سر است. (۳) اکنون بعد از بیان مطالبی که در تفسیر و معنای آیات شریفه از مفسران شیعه و سنی گذشت و معلوم شد که آنان هر نوع تغییر و تبدیلی را در قرآن نفی می‌کنند، بطلان عقیده وهابیت، مبتنی بر پندار تحریف قرآن، برای همگان روشن می‌گردد. از این عقیده وهابی‌ها، این نتیجه به دست می‌آید که آنان برخی از روایات ضعیف را که دیگران بر آنها ترتیب اثر نداده، به صورت قطع

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۷، ص ۶۰۴.

۲- مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۵۶۸.

۳- جامع البیان، ج ۲۴، ص ۷۹.

ص: ۱۹۳

پذیرفته‌اند و بنا دیده گرفتن آیات روشن قرآن، مبنی بر نفی قطعی تحریف، آگاهانه یا ناآگاهانه در برابر کتابی که معجزه خداوند در دست پیامبر آخرالزمان (ص) است قد علم نموده‌اند.

آیا با توجه به این پندار وهابی‌ها این نتیجه به دست نیاید که قرآن در نزد آنان، نباید حجیت داشته باشد؟ زیرا هنگامیکه بر خلاف اراده خداوند، قرآن مورد دستبرد قرار گرفته باشد احتمال کاستی، زیادی و جابه‌جایی آیات دیگر نیز وجود دارد.

۵. وهابیت و بی‌احترامی نسبت به قرآن

وهابی‌ها با وجود اینکه ادعا می‌کنند تنها آنان، مسلمان هستند، در حوزه نظر و عمل، نسبت به قرآن کریم، کتاب دینی مسلمانان، بی‌پروایی و بی‌احترامی خود را به اثبات رسانده‌اند.

محمد بن عبدالوهاب، مذهب و راه جدید خود را به جای قرآن، بر مبنای کتابی که خودش نوشته بود آغاز می‌کند و این کتاب را در دست خود گرفته، خطاب به مردم می‌گوید: «خدا را شاهد می‌گیرم که من، پیرو این کتاب هستم و هر چه در آن است حق است». این سخن و دعوت محمد بن عبدالوهاب که بر خلاف قرآن بود، باعث تنش در بین او و سایر مسلمین شد و عده‌ای در اثر آن کشته شدند. (۱) هنگامی که وهابی‌ها بر شهر مکه مکرمه مسلط می‌شوند بعد از قتل عام مردم اعم از صغیر و کبیر و زن و مرد و حتی کسانی که در مساجد

۱- ر. ک: محمد بن عبدالوهاب عزیز العظمه (المنتخب من مدونات التراث)، ص ۱۱۹ به بعد.

ص: ۱۹۴

در حال خواندن نماز و تلاوت قرآن بودند، مصحف‌های شریف را همراه با کتاب‌های حدیثی از جمله صحیح بخاری و صحیح مسلم به بیرون مساجد، در کوچه و بازار پرت نموده، زیر پاهای خود لگدمال کردند. (۱) آنان به جای قرآن عظیم، خواندن کتاب «کشف الشبهات» تألیف محمد بن عبدالوهاب را بر مردم مکه، واجب کردند و تدریس آن را اجباری نمودند. (۲) گذشته از اینها وهابی‌ها معتقدند که تنها شناخت کتاب «النبذه فی معرفه الدین» تألیف محمد بن عبدالوهاب و عمل به آن موجب دخول در بهشت می‌شود و جهل به آن و ضایع کردن آن، باعث دخول در آتش است. (۳) آیا این طرز فکر و عمل وهابیان، مخالفت آشکار با قرآن کریم و آموزه‌های آن نیست؟

وهابی‌ها ایمان و عمل به کتاب «کشف الشبهات» و «النبذه فی معرفه الدین» را برای نجات و هدایت بشر کافی میدانند، در حالیکه خداوند هدایت و رستگاری بشر را منحصر در قرآن قرار داده و میفرماید:

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ وَيُنَبِّئُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (اسراء: ۹)

همانا این قرآن، خلق را به راست‌ترین و استوارترین طریقه هدایت می‌کند و اهل ایمان را که نیکوکار باشند به اجر و ثواب عظیم بشارت می‌دهد.

۱- مخالفه الوهابیه للقرآن والسنه، عمر عبدالسلام، ص ۸۷.

۲- مدافع الفقهاء، صالح الوردانی، ص ۱۱۲.

۳- ابجد العلوم، صدیق بن حسن قنوجی، ج ۳، ص ۱۹۸.

ص: ۱۹۵

رسول گرامی خدا(ص) نیز تنها قرآن و اهل بیت(علیهم السلام) را برای هدایت و نجات از گمراهی بشر، بر جای گذاشته است. (۱)

از مجموع آنچه در این بخش بیان گردید، این نتیجه به دست می‌آید که مبنای این فرقه بر مخالفت و تضاد با آموزه‌های قرآن استوار است. آنان، با این مبنای بی‌پایه، تمام مسلمین را به شرک و کفر محکوم کرده، خون و ناموس و مال آنان را برای خودشان حلال نموده‌اند و بدین‌سان، امیال پست مادی و شهوانی خود را تحقق داده و آشکارا در خدمت استعمار و کفار قرار گرفته‌اند.

۱- ر. ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۸.

ص: ۱۹۷

فصل هشتم: وهابیت و متون اسلامی

اشاره

در طول تاریخ اسلام، کتاب‌های ارزشمندی به خصوص مسائل دینی و اعتقادی نگاشته شده است و از اهمیت، ارزش و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. از این رو، دستبرد به این کتاب‌ها و تغییر دادن متن و مطالب آنها، افزون بر اینکه خیانت صریح نسبت به علم و نویسنده است، حاکی از غرضورزی و سوء نیت تغییر دهنده نیز می‌باشد. اما وهابی‌ها برای به کرسی نشاندن عقاید باطل خود، این ضابطه دینی و اخلاقی را زیر پا گذاشته‌اند و در برخی از کتابها دست خیانت دراز نموده و بعضی از مطالب را به میل و مذاق خودشان تغییر داده‌اند.

در این فصل به یکی از شیوه‌های رایج این فرقه در سوء استفاده از

ص: ۱۹۸

متون اسلامی اشاره می‌کنیم:

۱. تقطیع و تحریف متون اسلامی

امام نووی در کتاب «الاذکار» در مورد استحباب زیارت نبی(ص) آورده است:

فصل فی زیارة قبر النبی(ص) و اذکارها: اعلم انه ینبغی لكل من حج ان یتوجه إلی زیارة رسول الله(ص) سواء کان ذلک طریقہ أو لم یکن. فان زیارته(ص) من اهم القریات و اربح المساعی و افضل الطلبات. فإذا توجه للزیارة اکثر من الصلاة و السلام علیه فی طریقہ. فإذا وقع بصره علی اشجار المدینة ...

فصلی است درباره زیارت قبر رسول خدا(ص) و دعاهاى آن. بدان که هر کسی عازم حج می‌گردد، شایسته است که آهنگ زیارت رسول خدا(ص) کند، خواه قبر شریف آن حضرت در مسیر راه باشد یا نباشد، زیرا زیارت ایشان از مهم‌ترین وسایل تقرب به خدا، سودمندترین کار و برترین اهداف است. پس زمانی که شخص آهنگ زیارت آن حضرت می‌کند شایسته است که در راه بر او درود فراوان فرستد و چون چشمش به درختان مدینه و حرم و علائم آن می‌افتد، بر درود و سلام بر آن حضرت بیفزاید.

وهابی‌ها این قسمت از این کتاب را در چاپ جدید، از انتشارات «دارالهدی فی الریاض»، چاپ دوم ۱۴۰۹ ه. ق، با تحقیق شیخ عبدالقادر چنین تحریف نموده‌اند:

فصل فی زیارة مسجد رسول الله(ص): اعلم انه یتحب من اراد

ص: ۱۹۹

زیاره مسجد رسول الله(ص) ان یكثر من الصلاة علیه(ص) فی طریقہ. فاذا وقع بصره علی اشجار المدینہ و حرمها و ما یعرف بها زاد من الصلاة و التسليم علیه(ص). (۱)

مستحب است کسی که قصد زیارت مسجد رسول خدا(ص) را دارد، در مسیر راه، زیاد صلوات بر او بفرستد، وقتی چشمش به درختان مدینه و حرم و آثار دیگر مدینه افتاد، صلوات و سلام و درودش را بر آن حضرت بیشتر نماید.

همان گونه که ملاحظه می شود زیارت رسول الله(ص) به زیارت مسجد رسول خدا(ص) تحریف شده و بیشتر کلمات مربوط به فضائل زیارت حذف شده است.

همچنین در مختصر جامع بیان العلم(در ص ۱۹۹) روایتی درباره حلیت متعه موجود بوده که در چاپ عربستان سعودی، اثری از این روایت دیده نمی شود.

دکتر ناصر القفاری که یکی از نظریه پردازان جریان وهابیت است در کتاب «اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه» در مسئله رؤیت خدا، روایتی را از کتاب شریف توحید شیخ صدوق (۲) و بحار الانوار (۳) این گونه نقل میکند:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ

۱- السلفية الوهابية افكارها الاساسية و جذورها التاريخيه، حسن بن علي السقاف، ص ۱۱۳.

۲- توحید صدوق، ص ۱۱۱.

۳- بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴.

ص: ۲۰۰

عَزَّوَجَلَّ، هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (۱)

ابی بصیر می گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم که آیا مؤمنان در روز قیامت خدا را می بینند؟ گفت: بلی! او در نقل روایت، به همین مقدار اکتفا کرده و از آن نتیجه گرفته است که ائمه (علیهم السلام) قائل به رؤیت خدا بوده اند و شیعیان بر خلاف دیدگاه ائمه (علیهم السلام) رؤیت را نمی پذیرند!

آنچه را که «قفاری» نقل نموده، قسمتی از روایت است که در راستای دیدگاه خویش آن را انتخاب کرده است و تتمه روایت را که بخش اعظم آن می باشد تقطیع و حذف نموده است. در ادامه روایت، مراد از رؤیت به خوبی و روشنی بیان شده است که مقصود امام (ع) از رؤیت، رؤیت مورد ادعای قفاری نیست، بلکه رؤیت قلبی مراد بوده است! تمام روایت چنین است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قُلْتُ لَهُ: اخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ نَعَمْ وَقَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى؟ قَالَ حِينَ قَالَ اللَّهُ: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى) ثُمَّ سَكَتَ سَاعِيَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ! أَلَسْتَ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا؟ قَالَ أَبُو بَصِيرٍ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! فَاحْدِثْ بِهَذَا عَنْكَ؟ فَقَالَ: لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَانَكَرَ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهُ وَكُفْرٌ وَلَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصِفُهُ

ص: ۲۰۱

المُشْبَهُونَ وَالْمُلْحِدُونَ. (۱)

ابوبصیر می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: مرا از خدای عزوجل آگاه کن که آیا مؤمنان در روز قیامت، او را می بینند. فرمود: آری و پیش از قیامت او را دیده‌اند. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: هنگامی که به ایشان فرمود که (الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى)؛ «آیا نیستم پروردگار شما گفتند که آری تو پروردگار مایی». پس حضرت ساعتی ساکت شدند و بعد از آن فرمودند: مؤمنان در دنیا پیش از قیامت او را می بینند، آیا تو چنان نیستی که در همین وقت او را بینی؟ ابوبصیر می گوید: به آن حضرت عرض کردم که فدای تو گردم پس من این مطلب را از شما نقل کنم. فرمود: نه، زیرا هرگاه تو این مطلب را نقل کنی، منکری که به معنای آنچه که ما می گوئیم جاهل باشد، آن را انکار می کند و بعد از آن تقدیر کند که این تشبیه و کفر است باعث این ناخوشی خواهد بود و دیدن با دل، چون دیدن چشم نیست. خدا برتر است از آنچه فرقه مشبهه و ملحدان او را وصف می کنند.

دکتر قفاری متفکر و نظریه پرداز معاصر وهابیت برای بدنام کردن مخالفین خودش خصوصاً مذهب شیعه امامیه، علاوه بر تقطیع و حذف قسمتی از روایات کلماتی را در روایات از پیش خود افزوده تا عقاید و باورهای شیعه را مورد خدشه قرار دهد.

همچنین قفاری در کتاب یاد شده ادعا می کند که در کتاب کافی

۱- توحید صدوق، ص ۱۱۱؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۴.

ص: ۲۰۲

روایتی وجود دارد که می‌رساند امامان شیعه سیزده نفرند.

او می‌گوید:

كما انك ترى الكافي اصح كتبهم الاربعه قد احتوى على جمله من احاديث تقول بان الائمة ثلاثه عشر فقد روى الكليني بسنده عن ابي جعفر(ع) قال: قال رسول الله(ص) إِنِّي وَ اثْنِي عَشَرَ اِمَامًا مِنْ وُلْدِي ... (۱)

در حالی که اگر به اصول کافی مراجعه شود، کلمه «اماماً» در حدیث مذکور وجود ندارد، بلکه عبارت این چنین است: «أَنِّي وَ اثْنِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَ اَنْتَ يَا عَلِيُّ ...» (۲) که مراد از آن چهارده معصوم (علیهم السلام) است.

۲. وهابیت و توسل به دروغ

وهابی‌ها برای رسیدن به اهداف‌شان به دروغ متوسل می‌شوند و برای کتمان حقایق و واقعیت‌ها از ابزار تهمت و افترا که در اسلام اکیداً حرام است، استفاده می‌کنند.

قفاری در کتاب اصول مذهب الشیعه، جمله‌ای را از کتاب حکومت

۱- اصول مذهب الشیعه، محمد قفاری، ج ۲، ص ۸۰۹.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۴، ح ۱۷. بدیهی است که اگر «اماماً» در حدیث وجود داشته باشد، مفاد حدیث منطبق بر ادعای قفاری می‌شود، ولی این حدیث مشتمل بر این کلمه نیست، بلکه پیامبر خدا(ص) در این حدیث می‌فرماید که یا علی من و تو و دوازده فرزندانم که عبارت‌اند از فاطمه زهرا ۳ و یازده امام معصوم: اوتاد زمین هستیم. پس در این حدیث، بحث از امامت و تعداد امامان نیست، هرچند به‌طور ضمنی، تعداد ائمه: هم از آن استفاده می‌شود، ولی قفاری «اماماً» را از پیش خودش بر آن افزوده است تا تعداد ائمه دوازده‌گانه را زیر سؤال ببرد.

ص: ۲۰۳

اسلامی امام خمینی (قدس سره) ص ۱۳۵ این گونه نقل می‌کند:

و اذا عزمنا علی اقامه حکم اسلامی، سنحصل علی عصا موسی و سیف علی بن ابی طالب.

اگر تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیریم، به زودی صاحب عصای موسی و شمشیر علی بن ابی طالب خواهیم شد. او سپس از این جمله چنین برداشت میکند که:

والجمع بین عصا موسی و سیف علی بن ابی طالب کنایه - فیما یبید ولی - عن تعاون الیهود مع الشیعه فی دوله آیات. (۱)

به نظر می‌رسد جمع بین عصای موسی و سیف علی بن ابی طالب، کنایه از همکاری و تعاون یهود با شیعه در دولت آیت‌الله‌ها می‌باشد.

این دکتر وهابی کلام امام خمینی را که عصای موسی و شمشیر علی بن ابی طالب در آن جمع شده است، به طور جاهلانه کنایه‌ای از اتحاد شیعیان و یهودیان صهیونیست پنداشته و بعد با کمال بی‌شرمی گفته است که این اتحاد، بین دولت امام خمینی و اسرائیل در معاهدات نظامی و کمک‌های سَرّی، جامه عمل گرفته است و خیرگزاری‌ها از آن خبر داده‌اند.

واقعاً این تهمت برای چه کسانی قابل باور است، در حالی که امروز

۱- اصول مذهب الشیعه الامامیه، ج ۳، ص ۱۴۱۱.

ص: ۲۰۴

در جهان، تنها کشوری که با تمام قوا در برابر رژیم صهیونیستی ایستاده و مقاومت می‌کند، جمهوری اسلامی ایران است و حزب الله لبنان که حسنه‌ای از حسنات امام خمینی به شما می‌آید.

این عبارت که قفاری از برای مدعای خود، آن را مستمسک قرار داده، در کتاب حکومت اسلامی چنین است:

آنچه که کم داریم، همت و قدرت مسلح است که آن را هم ان شاء الله به دست می‌آوریم. به عصای موسی احتیاج داریم و به همت موسی. کسانی باید باشند که عصای موسی (ع) و شمشیر علی بن ابی طالب (ع) را به کار ببرند. (۱)

۱- حکومت اسلامی، امام خمینی، ص ۱۹۱. بدیهی است که این عبارت امام، هیچ‌گونه دلالتی بر تعاون یهود با شیعه و بالعکس ندارد، آیا ذکر از عصای موسی (ع) و همت آن حضرت در کنار سیف علی بن ابی طالب (ع) به تنهایی دلیل بر همکاری شیعه با یهود تلقی می‌گردد؟ کدام عاقل به خود اجازه می‌دهد که از این عبارت چنین چیزی را استفاده نماید؟

ص: ۲۰۵

یکی دیگر از افتراءات قفاری، نسبت به علامه امینی، صاحب کتاب شریف «الغدیر» است. او می‌گوید که علامه امینی قائل به تحریف قرآن است و حتی آیه‌ای را در «الغدیر» ذکر نموده است که در قرآن وجود ندارد و آن آیه چنین است:

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ بِإِمَامَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتُمْ بِهِ وَبِمَنْ كَانَ مِنْ وُلْدِي مِنْ صِلَيْهِ إِلَى الْقِيَامَةِ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ. إِنَّ ابْلِسَ، أَخْرَجَ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ مَعَ كَوْنِهِ صَفْوَةَ اللَّهِ بِالْحَسَدِ. فَلَا تَحْسُدُوا فَتَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَتَزَلَّ أَقْدَامُكُمْ. (۱)

آنچه که قفاری ذکر نموده افترا و تهمت آشکاری است که هیچ مسلمانی به خود اجازه نمیدهد که تا این حد، نسبت به مسلمانان دیگر افترا و دروغ ببندد. زیرا آنچه را که علامه امینی ذکر نموده، حدیثی در تفسیر و شرح آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (مائده: ۳) است که از پیامبر (ص) نقل شده است، (۲) نه آن گونه که قفاری پنداشته که آن را به عنوان آیه‌ای حذف شده از قرآن مطرح کرده باشد.

۱- اصول مذهب الشیعه، ج ۳، صص ۱۲۰۰-۱۲۰۱.

۲- الغدیر، عبدالحسین امینی، ج ۱، ص ۳۱۵.

ص: ۲۰۸

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید! آیا می‌خواهید (با این عمل)، دلیل آشکاری بر ضد خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟!

در جای دیگری نیز می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (مائده: ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود)، انتخاب نکنید! آنها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آنها هستند، خداوند، جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند».

در آیه دیگری باز تأکید می‌کند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُوبَ الْمُؤْمِنِينَ (مائده: ۵۷)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، افرادی که آیین شما را به باد استهزا و بازی می‌گیرند- از اهل کتاب و مشرکان- ولی خود انتخاب نکنید و از خدا بپرهیزید، اگر ایمان دارید.

خداوند متعال به این مسئله که دوستی با کفار، مایه عزت و سربلندی شما نمی‌شود، بلکه عین ذلت و خواری است، زیرا عزت و سربلندی همه‌اش از آن خدا و در نزد اوست، اشاره می‌کند و می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ

ص: ۲۰۹

فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (نساء: ۱۳۹)

همان‌ها که کافران را به جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند. آیا عزت و آبرو را نزد آنان می‌جویند؟ با اینکه همه عزت‌ها از آن خداست.

به همین علت نیز با آیه و لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ «و خداوند، هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است». (نساء: ۱۴۱) تسلط، حکومت و آقایی کفار را بر مسلمین نفی نموده و از مسلمانان و مؤمنین خواسته که نگذارند کفار بر آنان مسلط شوند تا در برابر آنان ذلیل و خوار گردند.

متأسفانه برخلاف همه سفارش‌ها و تأکیدات خداوند، وهابیت از ابتدای تأسیس و حتی قبل از آن و از آغاز شکل‌گیری تفکرات خود توسط ابن تیمیه، در خدمت کفار و دشمنان اسلام قرار داشته و هر از گاهی باعث تسلط آنان بر مسلمین گشته است. سران وهابیت به جای دوستی با مسلمانان و مؤمنین، رشته دوستی خود را با کفار و استعمارگران محکم کرده‌اند و مسلمانان را به زیر تیغ شرک و کفر برده و آنان را مهدورالدم دانسته‌اند.

در این فصل به پاره‌ای از اقدامات وهابیت در جهت تسلط بیگانگان بر جوامع اسلامی اشاره می‌کنیم:

۱. وهابیت و تفرقه افکنی میان مسلمین

ابن تیمیه، آن زمان که جهان اسلام مورد تهاجم مغولان از یک سو و صلیبیان از سوی دیگر قرار داشت، در برابر علمای اسلامی و عامه

ص: ۲۱۰

مسلمین قرار گرفت و با پخش و نشر عقاید انحرافی خود، موجبات تردید و تفرقه را به نفع کفار، در بین مسلمین به وجود آورد. سبکی در این باره می گوید:

ابن تیمیه، در زیر پوشش پیروی از کتاب و سنت و دعوت مردم به حق و هدایت آنان به سوی بهشت، در عقاید اسلامی بدعت گذاشت و ارکان اسلام را در هم شکست. او با اتفاق و اتحاد مسلمانان به مخالفت برخاست. (۱) همچنین، آن زمانی که انگلیس، دشمن دیرینه اسلام، کشورهای اسلامی را مورد تاخت و تاز و استعمار خویش قرار می داد، محمد بن عبدالوهاب، مجدداً عقاید و اندیشه‌های انحرافی ابن تیمیه را با همدستی آل سعود رواج داد و به تکفیر مسلمین پرداخت و آنان را واجب القتل و مهدورالدم می دانست.

در عصر حاضر که استعمار جهانی با تمام امکانات فرهنگی و نظامی برای نابودی اسلام و مسلمین، با همدستان خود متحد شده و بسیاری از کشورهای اسلامی را عملاً تحت تسلط خود درآورده است و قدس، قبله اول اسلام توسط صهیونیست‌های غاصب، با خون جوانان رشید فلسطینی رنگین و رنگین تر می شود، چرا تمام هم و غم وهابیت، تکفیر مسلمین است و تحت عنوان «شُرک»، بالای جان مسلمین شده‌اند؟

چرا کسی همچون «احسان الهی ظهیر» و اتباع آنان در پاکستان و جاهای دیگر، مؤمنین را در مساجد و در حال نماز، به رگبار مسلسل

۱- الدرّة المضمیه فی الرد علی ابن تیمیه، سبکی، ص ۵.

ص: ۲۱۱

بستند و جوی خون جاری کردند؟ بدتر آنکه، این رفتار ناپسند و ضد انسانی و اسلامی، همچنان ادامه دارد. به گفته استاد «بوطی»، مسلمانان در گوشه و کنار جهان از نفاق افکنی سلفیه (وهابیت) به تنگ آمده‌اند و میگویند که تنها مشکل ما در کشورهای مختلف، دشمنی و ایجاد تفرقه‌ای است که سلفیه در بین ما مسلمانان ایجاد می‌کنند. برخی از نتایج این اختلافات، تعطیلی مسجد واشنگتن، توسط آمریکا برای چندین ماه است؛ همچنین سنگ‌اندازی و اختلاف‌افکنی وهابی‌ها بین مسلمانان، در فرانسه، باعث شد که یکی از مساجد پاریس، توسط حکومت فرانسه به کلی ویران گردد. (۱) با توجه به آنچه گذشت، آیا می‌توان برای جریان وهابیت هدفی جز نفاق و تفرقه‌افکنی در بین مسلمانان پیدا نمود؟ آیا وقت آن نرسیده است که سران و رهبران کنونی این فرقه، نسبت به اعمال و رفتار گذشتگان خود مقداری تأمل نموده، مصالح اسلام و مسلمانان را در نظر بگیرند و بگذارند مسلمین نسبت به دشمنان اصلی و واقعی خود بیندیشند و برای آزادی قدس و نجات جوامع اسلامی از سلطه فرهنگی و نظامی غرب و دشمنان اسلام ید واحده و متحدی باشند؟

۲. خصومت و دشمنی با جمهوری اسلامی ایران

حکومت ایران، قبل از پیروزی انقلاب، حکومتی غیردینی و وابسته به استکبار جهانی بود و به ارزش‌های اسلامی پای‌بند نبود، در عین حال،

۱- السلفیه مرحلهٔ زمینه مبارکه، لا مذهب اسلامی، دکتر سعید رمضان بوطی، ص ۲۴۵.

ص: ۲۱۲

حکومت آل سعود (وهابی‌ها) نه تنها هیچ حساسیتی در برابر دولت ایران از خود نشان نمی‌دادند، بلکه با آن، رابطه‌ای گرم و دوستانه داشتند.

اما بعد از پیروزی انقلاب و استقرار نظام اسلامی در ایران، وهابی‌ها در برابر دولت ایران، موضع منفی و خصمانه‌ای اتخاذ کردند، در حالی که این حکومت، بر اساس قرآن و سنت پیامبر (ص) شکل گرفته و موجب بیداری امت اسلامی در سراسر دنیا گردیده و مخالفت صریح خود را با صهیونیزم و استکبار جهانی، اعم از شرق و غرب، در گفتار و عمل اعلام داشته است.

دولت کنونی ایران حتی سفارت‌خانه‌های بعضی از آنها را در تهران بسته است و از ارزش‌های اسلامی در سراسر دنیا دفاع می‌نماید و در این راستا، رهبر فقید انقلاب، فتوای ارتداد سلمان رشدی را بدون هیچ ملاحظه سیاسی و با قاطعیت اعلام کرد. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران، حمایت از تمام مسلمین و دعوت به سوی اتحاد و تقریب مذاهب اسلامی را سرلوحه سیاست خود قرار داده و کارهای بی‌شمار دیگری، در جهت وحدت امت اسلامی در داخل و خارج کشور انجام داده است.

وهابی‌ها با اینکه خودشان را مسلمان و مدافع توحید می‌دانند، خصومت و عداوت شدید خود را به بهانه‌ها و عناوین عجیب و غریب نسبت به جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌دارند و از هیچ‌گونه توطئه و تبلیغ، علیه آن دریغ نکرده‌اند.

آنان در این راستا، برای مخدوش کردن و منفور جلوه دادن نظام جمهوری اسلامی ایران به افترا زدن و دروغ‌گویی روی آورده‌اند و صدها

ص: ۲۱۳

کتاب که پر از تهمت‌های ناروا و تحریفات و تقطیعات سخنان بزرگان شیعه است، علیه مذهب تشیع و خصوصاً نظام جمهوری اسلامی ایران نوشته‌اند.

فرقه وهابیت برای بدنام نمودن شیعیان، به ابزار خلاف شرعی چون دروغ متوسل می‌گردند. باید از آنها پرسید که مگر احکام و دستورهای اسلامی را قبول ندارند؟

قفاری یکی از نویسندگان وهابی در کتابش آورده است:

امام خمینی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اذان را تغییر داد و اسم خود را در اذان داخل نمود و حتی آن را قبل از اسم پیامبر(ص) قرار داده است. او می‌گوید در حال حاضر اذان در سراسر ایران به این ترتیب است: «الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر. اشهد ان محمداً رسول الله ... تا آخر اذان». (۱) آیا واقعاً چنین اذانی را کسی در طول سی سال حکومت اسلامی از رادیو، تلویزیون و یا مناره‌های مساجد ایران شنیده است؟ آیا جز اختلاف‌افکنی و تضعیف مسلمانان در برابر کفار و دشمنان اسلام، غرض دیگری بر این دروغ‌ها مترتب می‌گردد؟

۳. هم‌سوئی وهابیت با کفار

وهابی‌ها با کفار و دشمنان اسلام در برابر مسلمانان هم‌سو می‌باشند. وقتی که در سال (۱۹۲۰ م) انگلیس استعمارگر، کشورهای اسلامی را

۱- اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه، ج ۳، ص ۱۳۹۲.

ص: ۲۱۴

مورد هجمه قرار داد و مصر و عراق را به تصرف در آورد، علما و فقهای اسلامی در نجف اشرف و دانشگاه الازهر فتوای جهاد و دستور حمل سلاح را بر ضد انگلیس صادر کردند. اما وهابی‌ها تحت رهبری پسر محمد بن عبدالوهاب، بر ضد فتوای فقهای اسلامی به نفع انگلیس استعمارگر وارد عمل شدند و رهبرشان فتوای جهاد با مسلمانان را اعلان نمود. (۱) «حافظ وهبه» مستشار سعودی در کتاب «جزیره العرب فی القرن العشرين» می‌گوید: علت اینکه ملک عبدالعزیز، حاکم وهابی‌ها «فیصل‌الدویش»، رئیس قبیله «مطیر» را زندانی کرد و بعد به قتل رسانید، این بود که فیصل‌الدویش، فهمیده بود که عبدالعزیز «کان لا یرکع الا لاوامر انگلیز»؛ «ملک عبدالعزیز، جز به اوامر انگلیس گردن نمی‌نهد». همچنین او متوجه شده بود که عبدالعزیز، فلسطین را با مشورت انگلیس به یهودی‌ها بخشیده است. (۲) آیا این عملکرد و موضع‌گیری وهابی‌ها بیانگر دشمنی آنان با اسلام و دوستی و هم‌پیمانی آنان با کفار و دشمنان اسلام نیست؟ گویی توحیدی که این همه، از آن دم می‌زنند و دیگران را به خاطر آن، کافر و مشرک می‌دانند تنها با همکاری و هم‌سویی با کفار و مشرکان قابل تحقق است؟

۱- هذیه الوهابیه (این است آیین وهابیت)، محمدجواد مغنیه، ص ۱۸۸.

۲- ماضی الوهابیین وحاضرهم، سید مرتضی رضوی، ص ۱۹۶.

فصل دهم: وهابیت و مسلمانان**اشاره**

اگر کسی اسلام را بپذیرد و مسلمان شود، آثار متعددی بر آن مترتب می‌گردد؛ یعنی ازدواج با او، ارث بردن از او و خوردن ذبیحه او جایز است. (۱) به اتفاق علمای شیعه و سنی، هنگامی به مسلمانی کسی حکم می‌شود که شهادتین (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله) را بر زبان جاری کند و به ظاهر اسلام تمسک نماید. به گفته ابوالحسن اشعری مؤسس فرقه کلامی اشاعره، اسلام عبارت از گفتن شهادتین است. همچنین به اتفاق علمای فریقین، ایمان غیر از اسلام است؛ به این معنا که دایره اسلام، وسیع‌تر از ایمان است، پس هر مؤمنی مسلمان است، اما این‌طور نیست که هر مسلمانی حتماً مؤمن است؛ بر همین

۱- رک: الاقتصاد، محمد بن حسن شیخ طوسی، ص ۲۱۳.

ص: ۲۱۶

اساس، علمای اسلامی در تعریف ایمان، نظرات مختلفی دارند که به حقیقت اسلام ربطی پیدا نمی‌کند. ایمان دارای مراتبی بوده و قابل زیادی و کاستی است، بر خلاف اسلام که دارای مراتب نبوده و کاستی و زیادی در آن تصور نمی‌شود (۱)، بلکه یا هست یا نیست.

بنابراین اگر کسی کلمه شهادتین را به زبان آورد، حکم اسلام بر او جاری می‌گردد، مگر اینکه ثابت شود آنچه را که به زبانش آورده، در قلبش آن را قبول ندارد که در این صورت، اسلامش پذیرفته نیست. (۲) بر همین اساس است که خدای متعال، به مسلمانان هشدار داده، کسی که اسلام را ظاهر نموده و شهادتین را به زبان جاری کرده، به بهانه‌های واهی و به خاطر به دست آوردن غنیمت و مال دنیا به او نگوید که مسلمان نیست تا او را بکشید. خداوند می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَيَّبُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعُتِدَ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَيَّبُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (نساء: ۹۴)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید و به

۱- رک: الاقتصاد، شیخ طوسی، ص ۱۴۰؛ التبیان، ج ۲، ص ۴۱۸؛ اوائل المقالات، محمد بن محمد شیخ مفید، ص ۴۸؛ مقالات الاسلامیین، ابوالحسن اشعری، ص ۲۹۳؛ شرح عقیده الطحاویه، ابن ابی العز الحنفی، ص ۳۳۲.

۲- مستمسک عروه الوثقی، سید محسن حکیم، ج ۲، ص ۱۲۵.

ص: ۲۱۷

خاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: مسلمان نیستی، زیرا غنیمت‌های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید و خداوند بر شما منت نهاد (و هدایت شدید). پس، (به شکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید. خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

ولی با کمال تأسف، وهابی‌ها دقیقاً مخالف این آیه شریفه عمل می‌نمایند و کسانی را که نسل اندر نسل، نه تنها مسلمان، بلکه مؤمن و دارای درجات ایمان بوده‌اند، بعد از تکفیر، به قتل رسانده و هنوز هم به قتل می‌رسانند و اموال آنان را به عنوان غنیمت، به تاراج می‌برند.

۱. محمد بن عبدالوهاب و ادعای نبوت

محمد بن عبدالوهاب، با عمل و رفتار خود، ادعای نبوت کرده است و خاتمیت رسول خدا (ص) را عملاً زیر سؤال برده است. شیوه دعوت او به سوی وهابیت، به گونه‌ای بوده که گویا او از طرف خدا به نبوت مبعوث گردیده و دین اسلام را نسخ کرده و کتاب جدیدی برای هدایت بشر آورده است. دلیل بر این مدعا این است که هنگامی که محمد بن عبدالوهاب می‌خواست مذهب خود را آشکار کند، قبل از آن، هشت ماه دور از نظر مردم، دائماً کتاب‌ها را مطالعه می‌کرد و پس از مدتی کتاب کوچکی را در دستش گرفت و این گونه به میان مردم آمد و دعوتش را آغاز کرد: «خدا را شاهد می‌گیرم که من پیرو این کتاب هستم و هر چه در آن هست حق است».

ص: ۲۱۸

در این هنگام «علی بن ربیع» که از قوم تمیمی بود از او پرسید: «اگر کسی این کتاب را نپذیرد، چه کار کنیم؟» او در جواب گفت: «کار را با شمشیر حل می‌کنیم! علی بن ربیع دوباره پرسید که چگونه کسی با نپذیرفتن این کتاب، مستحق قتل می‌شود؟ محمد بن عبدالوهاب گفت: «آنان به خاطر اینکه مشرک و کافرند مستحق قتل می‌گردند». بعد گفت: «آیا تو هم این را می‌گویی؟» علی بن ربیع گفت: «بلی این اعتقاد من است».

هنگامی که پراکنده شدند و محمد بن عبدالوهاب به خانه برگشت، پسر عمویش عبدالله بن حسین پیش او آمد و گفت: «آیا این راست است که تو با این مذهب خودت خروج می‌کنی؟» گفت: «بلی». پسر عمویش گفت: «به خدا قسم اگر یک نفر از «بنی سنان» را به این مذهب دعوت کنی، سرت را از بدنت جدا می‌کند». در این روز بین او و پسر عمویش، مشاجره‌ای درمی‌گیرد و عده‌ای در اثر آن کشته می‌شوند. (۱) این واقعت تاریخی، حاکی از این مطلب است که محمد بن عبدالوهاب بعد از هشت ماه تفکر و اندیشه، به این نتیجه می‌رسد، مذهبی که خودش اختراع نموده، باید جایگزین اسلام شود و کتابش به جای قرآن ملاک و معیار حقانیت و استحقاق عذاب و عقاب قرار گیرد. به بیان دیگر، او به جای اینکه پیرو قرآن و اهل بیت رسول خدا (علیهم السلام) باشد، پیرو کتاب و تفکرات ابداعی خویش می‌گردد، لذا به صراحت می‌گوید که تمام مسلمانان به علت نپذیرفتن کتاب و مذهب او، مشرک و کافر

۱- محمد بن عبدالوهاب عزیز العظمه (المنتخب من مدونات التراث)، ص ۱۱۹.

ص: ۲۱۹

گشته، مستحق قتل می گردند.

محمد بن عبدالوهاب، پیشوای وهابی‌ها در راستای تحقق اهداف دشمنان اسلام، به حدی با مسلمانان دشمنی داشته که به صورت افراطی می گوید:

شرك مسلمانان، غلیظتر از شرك بت پرستان زمان جاهلیت است، زیرا مشركان فقط در حال خوشی و رفاه، مشرك بودند و در حال سختی و گرفتاری موحد و خدا پرست می شدند، لكن مسلمانان در هر دو حال (شدت و رخا) مشرك هستند. (۱) او در جای دیگری می گوید: «کسی که مشركان (مسلمانان) را تکفیر نکند یا در کفر آنان، شك داشته باشد، از بزرگ ترین نواقض اسلام است». (۲) اگر به این سخنان محمد بن عبدالوهاب دقت شود، کفار و مشركان واقعی در اصل خداپرست و موحدند و فقط گاهی مبتلا به شرك می گردند، اما مسلمانان از اصل مشرك اند و هیچ گاه موحد و خداپرست نیستند.

بر همین اساس، وهابی‌ها، پیوسته مسلمانان را به قتل می رسانند و نه تنها از آغاز موجودیت خود تا امروز، هیچ نوع اختلاف و برخوردی با کفار واقعی (نصاری و یهود و حتی مادی پرستان) نداشته اند، بلکه با حفظ رابطه نیکو، در خارج و داخل کشور به آنان احترام می کنند و بر

۱- محمد بن عبدالوهاب عزیز العظمه، ص ۱۲۱؛ كشف الشبهات، صص ۳۳-۳۴.

۲- الدعوة علی منهج النبوة (اثر التجدید فی الجزائر)، عبدالحلیم عویس، ص ۱۳۵.

ص: ۲۲۰

این رابطه تأکید دارند.

آیا این تفکر وهابی‌ها به تنهایی، بر باطل بودن این فرقه مسلمان‌کش کافی نیست و به روشنی، خدمت‌گذاری آنان را برای کفار به اثبات نمی‌رساند؟

«احمد زینی دحلان» در «خلاصه الکلام» می‌نویسد:

محمد بن عبدالوهاب کسانی را که از مذهب او پیروی می‌کردند و قبلاً فریضه حج را انجام داده بودند، وادار می‌کرد که حجش را اعاده کند و به آنها می‌گفت که حج اول آنها در حال شرک بوده است. همچنین به کسانی که به مذهب او می‌گرویدند، پس از ادای شهادتین می‌گفت: شهادت سوم را هم بر زبان جاری کنند و بگویند که قبلاً کافر بوده‌اند و پدر و مادرشان نیز در حال کفر از دنیا رفته‌اند.

اگر آنان این شهادت سوم را بر زبان جاری نمی‌کردند، دستور قتلشان را صادر می‌کرد. او به طور آشکار می‌گفت: مسلمانان ششصد سال کافر بوده‌اند. او غیر از پیروان خود، بقیه مسلمانان را مشرک و کافر می‌دانست و خون و مالشان را حلال و مباح می‌شمرد. (۱) به همین علت است که تمام جنگ‌های وهابی‌ها با مسلمین، از طرف آنان، اسم و عنوان «غزوه» به خود گرفته است. (۲) با توجه به این تفکر و عملکرد محمد بن عبدالوهاب و پیروان او، شرط

۱- خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، سید احمد بن زینی دحلان، صص ۳۳۸-۳۴۰.

۲- حاشیه رد المختار، ابن العابدین، ج ۴، ص ۴۴۹.

ص: ۲۲۱

مسلمانی نزد وهابیت شهادت سوم است، نه شهادتینی که پیامبر اسلام (ص) آن را به دستور خدا شرط مسلمانی قرار داده و با اقرار به آن، خون و مال و ناموس هر انسانی محترم گردیده و تکفیر او حرام می‌گردد!

این مسلمانانی که از نظر وهابی‌ها کافر و مشرک به شمار می‌آیند، به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر (ص) ایمان داشته و به این شهادتین، اقرار کرده‌اند و تنها چیزی را که به آن، اقرار نمی‌کنند، همان شهادت سوم است که محمد بن عبدالوهاب، آن را از نزد خود ابداع نموده و شرط مسلمانی قرار داده است و بر آن اساس، سایر مسلمانان را تکفیر می‌کند.

به عبارت دیگر، از دیدگاه وهابیت، کسی مسلمان است که شهادت بدهد همه مسلمانان تا ظهور محمد بن عبدالوهاب کافر بوده‌اند و هر کسی که مذهب او را نپذیرد، او نیز کافر است؛ اگر چنین شهادتی ندهد، خود او هم کافر و مهدورالدم خواهد بود. آیا کسی که در کنار شهادتین، شهادت سوم را آن هم در جهت تکفیر مسلمین، شرط اساسی و اصلی مسلمان شدن بداند، خودش را متهم به بدعت‌گذاری و کفرگویی نکرده است؟

بر مبنای کدام دلیل مسلمین ششصد سال کافر بوده‌اند و در این مدت، حتی یک نفر مسلمان هم وجود نداشته است؟ با توجه به این اظهارات و موضع‌گیری خصمانه محمد بن عبدالوهاب علیه مسلمین، آیا جریان وهابیت یک توطئه بزرگ علیه اسلام و تضعیف مسلمین در راستای تحقق اهداف کفار و سیاست‌مداران آنان، نیست؟

۲. تکفیر اهل سنت توسط وهابی‌ها

وهابی‌ها بدون دلیل، تمام اهل سنت را کافر می‌دانند. ابن عابدین یکی از

ص: ۲۲۲

علمای معروف حنفی و صاحب کتاب فقهی «حاشیه ابن عابدین» می‌گویند:

فرقه وهابیت، تمام اهل سنت را کافر دانسته، فقط خودشان را موحد می‌پندارند. به طور کلی، هر کس با اعتقاد آنان مخالف باشد، از دیدگاه آنها مشرک و کافر است و به همین خاطر، کشتار اهل سنت و علمای آنان را مباح دانسته‌اند. (۱) وهابیان و علمای آنان، در برابر سخن «شیخ حسین مدنی» یکی از علمای دیوبندی پاکستان چه جوابی دارند که گفته است محمد بن عبدالوهاب نجدی که از نجد ظهور نمود، دارای افکاری باطل و عقیده‌ای فاسد بود. آنان بسیاری از اهل سنت و جماعت را کشتند. او کشتن اهل سنت را موجب وجود رحمت می‌دانست! او اهل حجاز و خصوصاً ساکنان حرمین شریفین را به بدترین وضع آزار و شکنجه داد و هزاران نفر از مسلمین به‌دست او به شهادت رسیدند. این شیخ دیوبندی در یک کلام می‌گوید:

والحاصل انه كان رجلا- ظالما عاصيا، فاسقا سفاكا. و من اجل ذلك مازالت العرب و لاتزال عداوة قلبية معه ومع اتباعه وبحيث لا يبغيضون اليهود و لا النصرارى و لا الهندوس كما يبغيضونهم. (۲)

حاصل مطلب این است که محمد بن عبدالوهاب مرد ستمگر و عصیان‌گر و فاسق و خون‌ریزی‌بوده و عرب‌ها پیوسته با او و پیروانش به گونه‌ای دشمنی داشته‌اند که با یهود و نصاری و

۱- حاشیه رد المختار، ج ۴، ص ۴۴۹.

۲- شهاب الثاقب علی المسترق الکاذب، حسین احمد مدنی، ص ۴۳.

ص: ۲۲۳

هندوها نداشته‌اند.

شیخ حسین احمد مدنی که شیخ‌الحديث بوده و در آزادی و استقلال هند، نقش اساسی داشته است، درباره محمد بن عبدالوهاب می‌گوید:

محمد بن عبدالوهاب معتقد بود که همه اهل عالم و تمام مسلمانان بلاد عرب، کافر و مشرک‌اند و جنگ با آنان و غنیمت گرفتن اموال آنها جایز، بلکه واجب است. (۱) همچنین «احمد امین» نویسنده معروف مصری می‌گوید: «وهابیان غیر از سرزمین خود، سرزمین‌های دیگر اسلامی را مملکت اسلامی نمی‌دانند و معتقدند که باید با این ممالک، جهاد کرد». (۲) آیا این اعتقاد محمد بن عبدالوهاب، مؤسس فرقه وهابیت، بدعت و مخالف مبانی دین اسلام نیست؟ چرا وهابیان، تشنه خون مسلمانان هستند، به گونه‌ای که حتی کفار حربی نیز چنین حرص و ولعی در کشتن مسلمین ندارند؟

چرا محمد بن عبدالوهاب و پیروان او، جنگ و جهاد را با کفار جایز نمی‌شمارند و به جای آن مسلمانان را هدف گرفته‌اند؟ و آیا این اعتقاد و عملکرد آنان، در برابر مسلمانان، کاشف از رابطه مرموز و مخفیانه وهابیان، به خصوص سران و رهبران آنها، با کفار و دشمنان دینی مسلمانان و به خصوص استعمارگران سودجو نیست؟ به فرض اینکه مسلمانان، آن گونه که وهابیان می‌گویند کافر و مشرک

۱- الشهاب الثاقب، ص ۴۳.

۲- زعماء الاصلاح فی عصر الحديث، احمد امین، صص ۲۰ و ۲۱.

ص: ۲۲۴

بوده و جهاد با آنان واجب باشد، پس چرا وهابی‌ها در جهاد با آنان مرتکب وحشی‌گری و ایجاد رعب و وحشت شده، آنان را به فجیع‌ترین وجه می‌کشند و اعضای آنان را منته و تکه پاره کرده، حتی به اطفال شیرخوار هم رحم نمی‌کنند؟

به عنوان نمونه، در یکی از جهادهای وهابی‌ها علیه مسلمانان، در وادی «دواسر» در حالی که اکثر آنان در مساجد مشغول خواندن نماز صبح بودند، سه هزار نفر را قتل عام کردند و مساجد را بر آنان خراب کردند و خانه‌هایشان را آتش زدند و انگشت پای اطفال را قطع نموده، سپس پاهایشان را قطع نمودند؛ و همین‌طور انگشت‌های دست آنان را قطع کردند تا به تدریج و همراه با شکنجه بمیرند. آنان چشم‌ها را از حدقه بیرون آوردند تا با این کارشان دیگران را بترسانند. (۱) وهابی‌ها این گونه جهاد را از کجا آموخته‌اند؟ آیا با این کار آنان، جهاد که یک پدیده مقدس الهی است، خدشه‌دار نمی‌شود و چهره ضد انسانی و الهی به خود نمی‌گیرد؟ در حالی که چنین رفتاری، حتی در میان دزدان و جنایت کاران تاریخ، دیده نشده است.

آیا این گونه رفتار وحشیانه وهابی‌ها به نام اسلام، با مسلمانان و تحت عنوان جهاد، اسلام را در انظار جهانیان منفور و وحشت‌زا جلوه نمی‌دهد؟ و کدام عقل، می‌تواند چنین دینی را بپذیرد؟

«حافظ وهبه» مستشار سعودی در کتاب «جزیره العرب فی القرن العشرين» درباره رفتار وهابی‌ها با مسلمانان چنین گزارش می‌دهد که

۱- تاریخ آل سعود، ناصر السعید، صص ۲۸۶-۳۰۴.

ص: ۲۲۵

عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود گفت:

هنگامی که قبایل در مقابل دعوت ما، مقاومت کردند و جد ما آل سعود اول، عده‌ای از شیوخ و بزرگان قبیله «مطیر» را به زندان انداخت، بعد از آن، چند نفر دیگر از همین قبیله، برای آزادی آنها به عنوان واسطه آمدند، ولی آل سعود به جای اینکه آنان را آزاد کند همگی را کشتند و سرهای بریده آنان را روی غذایی که آماده کرده بودند قرار داده، واسطه‌ها را که پسرعموهای مقتولین بودند، برای خوردن این غذا دعوت کردند، هنگامی که آنان از خوردن غذا امتناع ورزیدند، دستور قتل آنها را نیز صادر کرد. ملک عبدالعزیز، این مطلب را برای شیوخ قبیله مطیر که برای آزادی زعیم خود «فیصل الدویش» آمده بودند، نقل کرد تا به آنان بفهماند که با تاسی از سلفش او را خواهد کشت؛ و همین کار را هم انجام داد و او را کشت و با خونس وضو گرفت تا نماز بخواند. (۱) این رفتار وهابی‌ها از کدام خصیصه آنان حکایت می‌کند و با این عملکرد، مردم را به کدام اسلام و کدام توحید دعوت می‌کنند؟ ممکن است که در تاریخ، شبیه این فجایع، بر اساس انگیزه‌های شیطانی و هواهای نفسانی اتفاق افتاده باشد، اما هیچ دین و آیینی این گونه رفتار وحشیانه را که وهابیان آن را به نام اسلام به نمایش می‌گذارند بر

۱- ماضی الوهابیین وحاضرهم، سید مرتضی رضوی، ص ۱۹۶.

ص: ۲۲۶

نمی‌تابد.

آیا امروزه، وهابیان که مدعی توحید و اسلام واقعی هستند، در گوشه و کنار دنیا با وحشی‌گری و رفتارهای عاری از منطق و عقل و به دور از شریعت پاک اسلام، برخی از جهانیان را که از اسلام چیزی نمی‌دانند نسبت به اسلام و آموزه‌های مقدس آن و قرآن متنفر نکرده‌اند؟

به راستی که آنان با این کارشان کمر مسلمانان را شکسته‌اند و راه‌هایی را برای نفوذ دشمنان اسلام در میان مسلمانان ایجاد کرده‌اند.

ص: ۲۲۷

فصل یازدهم: مخالفت با علما و فقهای مسلمین

اشاره

تردیدی نیست که اسلام و آموزه‌های آن، به وسیله علمای دین از نسلی به نسلی منتقل شده و آنان هستند که در پیشرفت و شکوفایی دین اسلام، نقش برجسته و اساسی داشته‌اند.

اگر این علما نبودند حتی وهابی‌ها هم چیزی از معارف اسلام به دستشان نمی‌رسید تا دیگران را تکفیر نموده و خودشان را مسلمانان واقعی قلمداد کنند، بلکه اسلام به فراموشی سپرده می‌شد. پس این وجود پربرکت علما و فقهای اسلامی است که در طول زمان‌های گذشته، اسلام را زنده نگه داشته و به نسل‌های آینده منتقل نموده‌اند. اما وهابی‌ها با چشم‌های بسته و با دل‌های زنگ‌زده و با بی‌نهایت دشمنی، آنان را با

ص: ۲۲۸

دشنام و اهانت‌های ناروا تکفیر می‌کنند.

۱. توهین به فقها و علمای دین

اندیشه و مذهب وهابیت، بر مخالفت با تمام علما و فقهای اسلامی بنا شده است. آنان در این راستا، از هیچ‌گونه توهین و اهانت نسبت به علمای دین فروگذار نکرده‌اند.

ابن تیمیه، هر فقیهی را که مخالف با دیدگاه او، نظر و فتوایی می‌داد، به الایغ خودش تشبیه می‌کرد. او عارف بزرگ، ابن عربی، «صاحب فتوحات مکیه»، و امام محمد غزالی، صاحب کتاب ارزشمند «احیاء علوم الدین» و امام فخررازی، صاحب تفسیر «مفاتیح الغیب» را بسیار دشنام می‌داد و آنان را جوجه‌های هنود (هندوها) و یونان می‌خواند. خصومت و دشمنی او با علمای بزرگ اسلامی به اندازه‌ای شدید بود که هرگاه از علامه حلی (ابن المطهر) نام می‌برد، او را «ابن المنجس» می‌خواند. (۱) وهابیان به پیروی از ابن تیمیه، ابوحنیفه، نعمان بن ثابت فقیه نامدار اهل سنت را که در میان مسلمانان اهل سنت، دارای بیشترین پیرو و مقلد می‌باشد، از ائمه ضلال شمرده‌اند. (۲) آیا این برخورد غیر معقول و غیر انسانی وهابیان با علمای دین از انحراف اعتقادی و بدعت عملی آنان حکایت نمی‌کند؟ با چه معیار عقلی و با کدام ملاک شرعی، وهابی‌هایی که خودشان، دوازده قرن از اسلام فاصله دارند، سایر مذاهب اسلامی، اعم از فقهی و کلامی را که در قرن

۱- ابن تیمیه فی صورته الحقیقه، عبدالحمید صائب، ص ۴۲.

۲- السلفیة الوهابیه، افکارها الاساسیه وجذورها التاريخیه، حسن بن علی السقاف، ص ۷۳.

ص: ۲۲۹

اول هجری به وجود آمده‌اند، مردود می‌شمارند و سران و اتباع آنها را دزد، کافر، ملحد، زندیق، یهود اهل قبله و مانند آن، می‌خوانند. (۱)

آیا مذاهبی که در صدر اسلام و نزدیک به زمان نزول وحی و احادیث نبوی به وجود آمده‌اند به اسلام نزدیک‌ترند یا مذهبی که در قرن دوازدهم در فضای فرهنگی غرب و در زمان حاکمیت سیاسی دشمنان اسلام به وجود آمده است؟
عبدالعزیز بن سعود، یکی از مریدان محمد بن عبدالوهاب و امیر وهابیان، در ابتدای تأسیس فرقه وهابیت، در اولین سخنرانی خود برای قبایل عرب، موضع خود را در برابر علمای اسلام این‌گونه اعلام می‌کند:

ما باید همه شهرها و آبادی‌ها را به تصرف خود درآوریم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم. برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیریم که عالمان اهل سنت را که مدعی پیروی از سنت سنیّه نبویه و شریعت محمدیه هستند از روی زمین برداریم. به عبارت دیگر مشرکانی که خود را به عنوان اهل سنت قلمداد می‌کنند، از دم شمشیر بگذرانیم و به ویژه علمای سرشناس و مورد توجه را، زیرا تا اینها زنده هستند، هم‌کیشان ما روی خوشی نخواهند دید. از این رهگذر، باید اول کسانی را که به صورت عالم خود نمایی می‌کنند، ریشه‌کن نمود، سپس بغداد را تصرف کرد. (۲)

۱- السلفیة الوهابیه، افکارها الاساسیه وجذورها التاريخیه، صص ۷۳-۱۱۰.

۲- وهابیان، ص ۳۳.

ص: ۲۳۰

آیا این موضع‌گیری وهابیان، شبیه مواضع کمونیست‌ها نیست که با اشغال هر کشور اسلامی می‌گفتند، وجود علمای اسلامی و حتی آدم‌های بزرگ‌سالی که از اسلام چیزی می‌دانند، مانع از پیشرفت و تسلط کمونیسم است و همه آنان باید کشته شوند و همین کار را هم در کشورهای مثل تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و اخیراً در افغانستان انجام دادند؟

به‌راستی بین وهابیان و کمونیست‌ها چه شباهتی وجود دارد که هر دو اسلام و عالمان دینی را مانع پیشرفت هم‌کیشان خود می‌دانند و هر دو به یک نوع، با اسلام و مسلمانان، دشمنی خود را در حوزه نظر و عمل به اثبات رسانده‌اند؟

تنها تفاوتی که بین این دو مکتب، وجود دارد این است که کمونیسم با چماق بی‌دینی بر فرق اسلام و مسلمین می‌کوبید، اما وهابیت با چماق دینداری بر فرق و قلب اسلام و مسلمانان می‌کوبند. هرچند به فرموده رهبر انقلاب اسلامی ایران، امام خمینی (قدس سره) کمونیسم را دیگر باید در موزه‌های تاریخ جست‌وجو نمود، ولی ضربات مهلک وهابیت، هنوز بر پیکر اسلام و مسلمین ادامه دارد.

چرا وهابی‌ها از علمای دین و محیط و فضاهایی که با فرهنگ اسلامی و معارف قرآنی روشن شده‌اند، می‌ترسند و پیوسته برای رسیدن به اهدافشان از مردم جاهل استفاده می‌کنند؟ این در حالی است که دین اسلام، بر علم و آگاهی و معرفت مبتنی است و از منطق استوار و برهانی قاطع برخوردار می‌باشد و هیچ دین و آیینی در حوزه استدلال و عقلانیت، در برابر آن، توان مقاومت ندارد.

ص: ۲۳۱

اسلام، برای پیشرفت و گسترش خود، نیازی به کشتار و خون‌ریزی و خشونت ندارد، چه اینکه خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (نحل: ۱۲۵)

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن؛ پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده و او به هدایت یافتگان داناتر است.

۲. دشمنی و هابیت با متکلمان اسلامی

فرقه وهابیت، در راستای مخالفت با اسلام و مسلمین، در برابر متکلمان اسلامی، موضعی خصمانه گرفته‌اند و آنها را اهل بدعت، و روش کلامی را منهج جاهلیت قلمداد می‌نمایند و به طور کلی، استدلال متکلمان را بدعت (۱) و آنان را اهل ضلال نامیده‌اند (۲) و در نهایت آنان را مشرک خوانده‌اند. (۳) ابن تیمیه می‌گوید:

متکلمان از نظر علم، مانند «عبدالله بن ابی اسرح» هستند که

۱- عقیده‌الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفیه و اثرها فی العالم الاسلامی، ج ۱، صص ۳۲۵-۳۲۶.

۲- تفسیر کبیر، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۶.

۳- هذه هي الوهابية، ص ۶۲.

ص: ۲۳۲

کاتب وحی بود و سپس مرتد شد و به مشرکان پیوست و پیغمبر در سال فتح مکه، خون او را هدر اعلام نمود. (۱) آیا دشمنی وهابیان با متکلمان اسلامی، جز با دشمنی با اسلام، قابل توجیه است؟ آیا این موضع خصمانه وهابیان، با متکلمان حاکی از این نیست که آنان مانع گسترش عقاید وهابیان در میان جامعه اسلامی می‌شوند؟

آیا این متکلمان اسلامی نیستند که در مقابل هجوم و شبهات دشمنان و شبهه‌افکنان، برای حفاظت از کیان و مرزهای اعتقادی اسلام، زحمت‌های زیادی کشیده‌اند و هر کدام به قدر توان فکری و علمی خود، خالصانه از اسلام دفاع کرده و معارف آن را برای همگان بیان نموده‌اند و باعث رشد و تکامل اعتقادات مسلمانان شده‌اند؟

آیا دشمنی وهابیان با متکلمان اسلامی، با تضعیف اسلام و مسلمانان در برابر دشمنان دین و عقاید مسلمین مساوی نیست؟ از این گذشته، خود وهابیان تا چه حدی توانسته‌اند از عقاید و معارف دین اسلام در برابر شبهات دشمنان دفاع کنند و اسلام را آن‌گونه که هست تبیین نمایند؟ آیا جز این است که وهابی‌ها به جای اینکه از اسلام و مبانی آن دفاع کنند، منشأ بروز شبهه در حوزه‌های مختلف، علیه اسلام شده‌اند؟

۳. سوزاندن کتاب‌های فقهی و کلامی

ص: ۲۳۳

وهابی‌ها در طول دو قرن عمر خود، فاجعه‌های زیادی در حوزه فکر و عمل آفریده‌اند؛ کشتار مسلمانان، ایجاد اختلاف و نفاق در بین آنان و تکفیر مسلمانان بخشی از میوه‌های تلخ این شجره ملعونه است که جامعه اسلامی را گرفتار نموده است. این فرقه، حتی دشمنی خود را نسبت به علم، فرهنگ و تمدن اسلامی، به قبیح‌ترین شکل، آشکار می‌کنند و به کتابخانه‌های اسلامی رحم نمی‌کنند. وهابیت کتابخانه‌هایی را که غالباً کتاب‌های فقهی، تفسیری و حدیثی را در خود جای داده بودند، آتش زده، مسلمانان را از این گنج‌های گران‌بهای علمی و دینی محروم نمودند. (۱) آنان کتابخانه بزرگ «المکتبه العربیه» را که حاوی بیش از شصت هزار عنوان کتاب گران‌سنگ و نایاب و بیش از چهل هزار نسخه خطی منحصر به فرد بود، آتش زدند. در این کتابخانه، برخی از آثار خطی دوران جاهلیت و معاهده یهودیان و کفار قریش بر ضد رسول خدا(ص)، و همچنین آثار خطی امام علی(ع) و برخی دیگر از صحابه و نیز قرآن مجید به خط عبدالله بن مسعود وجود داشت. ناصرالسعید از قول یکی از مورخان نقل می‌کند که هنگام تسلط وهابیان، این کتابخانه را به بهانه وجود کفریات در آن، آتش زده و آن را به خاکستر تبدیل کردند. (۲) آیا این برخورد وحشیانه وهابی‌ها با فرهنگ و تمدن اسلامی، جز با انگیزه دشمنی با اسلام با چیزی دیگر قابل توجیه است؟ و آیا هدف

۱- رک: فجرالصادق، صدق الذهاوی، جمیل، ص ۱۸.

۲- رک: تاریخ آل‌سعود، ج ۱، ص ۱۵۸.

ص: ۲۳۴

وهابی‌ها از سوزاندن متون اصیل و بر جای مانده از سلف صالح و علمای بزرگ و کتاب‌هایی که در برگیرنده فرهنگ، تمدن و علوم اسلامی بوده، غیر از این می‌تواند باشد که آنان خواسته‌اند با این کار، راه را برای افکار انحرافی ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب باز کنند؟

چرا پیروان این فرقه، از علم و فرهنگ و تمدن اسلامی می‌ترسند، همان‌گونه که از علما، فقها و متکلمان اسلامی وحشت دارند؟ کسی که در جست‌وجوی حق است، نه تنها از هیچ فرهنگ و تمدنی نمی‌ترسد، بلکه برای به دست آوردن راه حق و پذیرش آگاهانه و عالمانه آن، به هر وادی قدم می‌گذارد تا گمشده‌اش را دریابد.

فصل دوازدهم: شباهت‌های وهابیت با خوارج

اشاره

در قرن اول هجری، فرقه‌ای به نام «خوارج» در میان مسلمانان پدید آمد. آنان عقایدشان را بر کج‌فهمی و جمود فکری، مبتنی ساختند و بر محور این عقاید، حکم تکفیر مسلمانان را صادر نمودند. این گروه بعد از آنکه در جنگ صفین، حکمیت و حتی حکم را بر امام و خلیفه زمان خود تحمیل کردند، بعد از حکمیت عمرو عاص و ابوموسی اشعری به نفع معاویه، از عمل خود پشیمان شده، تمام کسانی را که حکمیت را پذیرفته بودند، تکفیر نمودند و از همگان، به ویژه از امام علی (ع)

ص: ۲۳۷

خواستند تا بر کفرشان شهادت داده، سپس توبه کنند. (۱) آنان بعد از پشیمانی در این مسئله، به ظاهر آیه **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ؛ «حکم و فرمان، تنها از آن خداست»** (انعام: ۵۷) استناد کردند و با برداشت جاهلانه و غیر معقول از ظاهر آیه، می‌گفتند حاکمیت، مخصوص خداست و بر این اساس، تمام مسلمانان را کافر دانستند و اسلام را در فرقه خوارج منحصر کردند. امام (ع) در جواب این سخن آنان که می‌گفتند: حاکمیت فقط از آن خداست، می‌فرمود: **«كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ»** (۲)؛ «سخن حقی است که باطل، از آن اراده شده است».

فرقه وهابیت، شباهت‌های زیادی به فرقه خوارج دارد و به همین علت، هنگامی که در قرن دوازدهم هجری در عربستان به وجود آمد، عثمانی‌ها اسم خوارج را بر آنان اطلاق نمودند. (۳)

جمود بر ظاهر و مخالفت با اصول

شیخ محمد عبده دانشمند معروف اهل سنت، می‌گوید: «وهابی‌ها اخذ به ظاهر را واجب دانسته، به هیچ صورت از آن عدول نمی‌کنند، هرچند این ظاهر، مخالف با اصول اسلامی باشد». (۴) وهابی‌ها، ظاهر‌گرایی را از فرقه خوارج فرا گرفته‌اند، زیرا بعد از گذشت قرن‌ها، فرقه دیگری شبیه آن ساختند و به همان‌سان که خوارج،

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲- نهج البلاغه، (محمد عبده) کلمات قصار، کلمه ۱۹۸.

۳- الدعوة علی منهاج النبوة (مجدالدین فی القرن الثانی عشر)، وهبة الزحیلی، ص ۶۵.

۴- الاسلام والنصرانیة، محمد عبده، ص ۹۷.

ص: ۲۳۸

همه مسلمانان را کافر می‌دانستند، وهابی‌ها نیز تمام مسلمین را به خاطر اعتقادشان به استغاثه، توسل به انبیا و اولیا، تکفیر کرده، محکوم به شرک نمودند و فقط خودشان را مسلمان واقعی پنداشتند؟

آیا تلقی وهابی‌ها از اسلام، بر پایه ظاهرگرایی، با تعطیل عقل انسان مساوی نیست؟ و آیا جمود فکری آنان که عاری از تعقل و تفکر است، باعث رفتار خشن و خشک پیروان این فرقه نشده و نتیجه آن، کشتار جمعی مسلمانان در مناطق مختلف دنیا، با همان منطق و معیاری که خوارج مرتکب کشتار مسلمین می‌شدند، نیست؟

به هر حال، این رفتار وهابی‌ها، به خصوص در کشورهای اسلامی، با ایجاد رعب و وحشت و بمب‌گذاری‌های کور و بی‌هدف و ترور و عملیات‌های انتحاری که با آموزه‌های متعالی دین مبین اسلام، هیچ سنخیتی ندارد، از همین ظاهرگرایی خوارج نشئت گرفته است.

آیا وهابیت، دین اسلام را به عنوان دین خشونت و تروریسم و مخالف با کرامت انسانی در جهان معرفی نکرده است؟ روشن است که این رفتار وهابی‌ها در اسلام هیچ ریشه‌ای ندارد، جز اینکه آنان، اسلام را مانند خوارج از ظواهر و سلیقه‌های تحجیرآمیز خود گرفته و باعث فاجعه‌ای غیرقابل جبران در جهان اسلام گردیده‌اند.

«جمیل صدق الذهاوی» درباره کشتار مردم طائف، توسط وهابی‌ها می‌گوید:

از شنیع‌ترین کارهای وهابی‌ها، حمله و تجاوز آنان به طائف بود که به کوچک و بزرگ رحم نکرده، حتی بچه‌های شیرخوار را در دامن مادرانشان و قاریان را در حال قرائت و تعلیم قرآن سر بریدند

ص: ۲۳۹

و کسانی را که از ترس آنان به مساجد پناه برده بودند، در حال رکوع و سجده با آخرین درجه قساوت و بی‌رحمی قتل عام نمودند و سپس قرآن‌ها و کتاب‌های دیگر، از جمله صحیح بخاری و مسلم را بیرون انداخته، در زیر پاهای خود لگدمال نمودند. آنان با این رفتارشان موجب تضعیف و شکست مسلمانان و قدرت بخشیدن به انگلیسی‌های محارب گردیدند. در نتیجه، وهابیت و صهیونیزم در کنار هم، توسط همین کفار، مورد حمایت قرار گرفتند و آنان را بر مقدرات مسلمین، مسلط نمودند و این دو قدرت دست نشانده، در واقع فقط مصالح و منافع کفار را رعایت نمودند. در حقیقت، وهابی‌ها حکومت کفار حربی را بر مسلمین پذیرفته‌اند، در حالیکه قرآن از آن نهی نموده است. (۱) این روش و عملکرد خصمانه وهابی‌ها با مسلمانان از یک طرف و قرار گرفتن آنان در کنار کفار از سوی دیگر، که حتی برای یک بار هم که شده، علیه قدرت‌های استعماری کفر و شرک، سخنی نگفته‌اند، چه تفاوتی با عملکرد خوارج دارد؟ زیرا خوارج نیز مسلمانان را بی‌محابا و وحشیانه می‌کشتند و نه تنها به کفار و مشرکان تعرض نمی‌کردند؛ بلکه آنان را به سوی خود دعوت می‌کردند.

آنان «عبدالله بن خیاب» صحابه رسول خدا(ص) را در حالی که روزه گرفته و قرآن برگردن آویخته بود، همراه با همسر باردارش در ماه مبارک

۱- مخالفة الوهابیه للقرآن والسنه، عمر عبدالسلام، صص ۸۴-۸۵.

ص: ۲۴۰

رمضان با فجیع‌ترین شکل کشتند. (۱) ابن عابدین، به علت همین شباهت و هابیت با خوارج می‌گوید: «محمد بن عبدالوهاب و اتباع او، خوارج زمان ما می‌باشند». (۲) آیا- العیاذ بالله- رسول خدا(ص) و خلفا، کفار را این‌گونه به سوی اسلام دعوت می‌کردند تا وهابی‌ها از روش و سنت آنان الگو گرفته باشند؟ یا اینکه رسول خدا(ص) با کمال لطافت و نرمی، مردم را به سوی اسلام دعوت می‌نمود و برای هدایت آنان، سختی‌های زیادی را متحمل می‌شد؟

خداوند درباره رفتار نرم و لین پیامبرش می‌فرماید:

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران: ۱۵۹)

به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن، زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

از طرف دیگر، خداوند رفتار و روش برخورد پیامبر(ص) را برای همگان الگو قرار داده و می‌فرماید:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

۱- سبل السلام، محمد بن اسماعیل کحلانی (الصنعانی)، ج ۴، ص ۳۹.

۲- حاشیه رد المختار، ج ۴، ص ۴۴۹.

ص: ۲۴۱

وَذَكَرَ اللَّهُ كَثِيرًا (احزاب: ۲۱)

مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.

باید پرسید که وهابی‌ها از این سرمشق؛ یعنی رسول خدا(ص) چقدر پیروی کرده‌اند؟ آیا با این خشونت و بی‌رحمی که سرلوحه دعوت آنان قرار دارد و دعوتشان با کشتن و ترور و وحشی‌گری همراه است، هیچ نشان و اثری از سیره رسول خدا(ص) در آن دیده می‌شود و آیا کسی به سوی اسلام و یا مذهب آنان، تمایل پیدا خواهد کرد؟

با توجه به شباهت‌های متعدد بین دو فرقه وهابیت و خوارج چرا وهابی‌ها مدعی‌اند که پیرو سلف صالح هستند؟ در حالی که کمترین شباهتی بین رفتار وهابیان و سلف صالح وجود ندارد. چه کسانی از سلف صالح، گوینده کلمه توحید و شهادت دهنده به وحدانیت و رسالت پیامبر خاتم(ص) را تکفیر نموده و آنان را در حال نماز در مساجد، قتل عام کرده‌اند؟

دیگر آنکه در عملکرد هیچ سلف صالحی، اثری از وحشی‌گری‌های وهابیت دیده نمی‌شود، زیرا آنان پیرو رسول خدا(ص) بوده و از رفتار و شیوه آن حضرت، الگو برمی‌داشتند و آن حضرت را سرمشق خود قرار داده بودند.

در صحیح مسلم آمده است:

روزی امیرالمؤمنین علی(ع) از رسول خدا(ص) پرسید: یا

ص: ۲۴۲

رسول الله، تا چه حد جنگ را با کفار ادامه دهیم؟ حضرت پاسخ دادند: با آنان تا هنگامی که شهادتین را بر زبان جاری نمایند نبرد کن و پس از گفتن «لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ» ریختن خون آنان و گرفتن اموالشان ممنوع می‌گردد. (۱) در صحیح بخاری و صحیح مسلم، دو کتاب معتبر اهل سنت تحت عنوان «باب تحريم قتل الكافر بعد ان قال لا اله الا الله...» و در کتاب‌های دیگر از «اسامه بن زید» نقل شده است:

پیامبر اکرم (ص) ما را به سریه‌ای در منطقه «حرقات» فرستاد. وقتی دشمن شکست خورد، در حال فرار یکی از آنان را دستگیر کردیم. او در این حال کلمه، «لا اله الا الله» را بر زبان جاری کرد، ولی ما او را کشتیم. هنگامی که ماجرا برای رسول خدا (ص) بازگو شد، حضرت فرمود: شما در روز قیامت با «لا اله الا الله» چه خواهی کرد؟ ما عرض کردیم: یا رسول الله او از ترس شمشیر و کشته شدن «لا اله الا الله» گفت. حضرت فرمود: آیا شما از ذهن و نیت او آگاه بودید که از ترس، کلمه توحید را بر زبان جاری کرده است؟ اسامه گفت: پیامبر (ص) همیشه این جمله را تکرار می‌کرد که در روز قیامت در پیشگاه کلمه «لا اله الا الله» چه خواهی کرد تا آنجا که من آرزو می‌کردم، ای کاش من مسلمان نشده بودم، مگر همان روز. (۲)

۱- صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۱.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۵۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۶.

ص: ۲۴۳

آیا وهابی‌ها صحیح بخاری و صحیح مسلم را نخوانده‌اند که چیزی را که پیامبر خدا(ص) تحریم کرده، آنان واجب می‌دانند و چرا برخلاف نص صریح پیامبر خدا(ص) برای کشتن مسلمانان به دنبال بهانه هستند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نیستند؟

ص: ۲۴۵

فصل سیزدهم: برخورد و هابیت با علم و تمدن

اشاره

چگونگی برخورد فرقه و هابیت با پدیده‌های نوین، در جای خود، بسیار شگفت‌انگیز است که تنها به گوشه‌ای از این نوع برخورد، اشاره می‌کنیم:

بدعت دانستن پدیده‌های جدید

وهابی‌ها با هر پدیده علمی و فرهنگی و حتی تکنولوژی، با سلاح بدعت برخورد می‌کنند. از دیدگاه آنان، هر چیزی که در زمان

ص: ۲۴۶

رسول خدا(ص) و در قرن اول هجری وجود نداشته و بعداً به وجود آمده است، به بدعت و حرمت محکوم می‌شود. بر همین اساس، آنان با دانش‌های بشری در حوزه فلسفه، منطق، تاریخ و آموزش زبانهای خارجی و مانند آن، به شدت مخالفت می‌کنند، مثلاً در سال ۱۳۴۹ ه. ق، هنگامی که اداره معارف مکه، زبان خارجی، جغرافیا و نقاشی را جزء مواد درسی مدرسه‌ها قرار داد، علمای وهابی نجد با فریادهای اعتراض آمیز در مقابل اداره معارف تجمع کردند و گنجانیدن این متون را در درس‌های مدارس بدعت شمردند. (۱) آنان در راستای مخالفت با هر کشف و اختراع، استفاده از تلفن را بدعت شمردند. لذا هنگامی که پادشاه سعودی برای ارتباط میان قصر و برخی از مراکز نظامی و سیاسی، خط تلفن کشید، گروهی از وهابی‌ها با اعتراض شدید، خط تلفن را از بین بردند.

آنان همچنین استفاده از دوچرخه را نیز حرام دانستند و آن را مرکب شیطان نامیدند. از این گذشته، استفاده از وسایل عکس‌برداری و گرفتن عکس را نیز بدعت دانسته، آن را حرام می‌دانند. به همین علت، یکی از علمای برجسته وهابی، هنگامی که می‌خواست به قاهره برود، از حکومت مصر درخواست نمود تا او را از نصب عکس بر روی گذرنامه‌اش معاف کنند. (۲) آنان حتی اموری را که با مبانی روشن علمی ثابت شده، انکار

۱- جزیره العرب فی قرن العشرين، حافظ وهبه، ص ۱۵۰.

۲- تاریخ نجد، ص ۳۵۶.

ص: ۲۴۷

می‌کنند؛ مثلاً در یکی از جراید نقل شده که یکی از فقهای نجد (وهابی) با وجود اینکه در ریاض و حجاز، مقام استادی داشت و معاون دانشگاه بود، بعد از گذشت قرن‌ها، فتوای کشیشان را مبنی بر محکومیت کوپرنیک و گالیله، به علت اعتقادشان به کروی بودن زمین و حرکت آن، تأیید نموده و این محکومیت را صحیح دانسته است. عجیب‌تر اینکه، این عالم وهابی آنچه را که پیروان کلیسای کاتولیک، در قرون وسطی درباره زمین و آفتاب و ستارگان به آن معتقد بودند، او هم در قرن بیستم آنها را پذیرفته و مورد تأیید قرار داده است. (۱)

سؤالی که در اینجا مطرح است این است که چرا وهابی‌ها به سوی تحجّر و جمود فکری تمایل شدیدی دارند و چرا علوم و پیشرفت‌های علمی را بدعت می‌دانند؟ واقعاً تخریب و به آتش کشیدن مدارس و مراکز علمی در برخی از کشورهای اسلامی، توسط عمال آنها، چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

آیا از این رفتار آنان، این نتیجه به دست نمی‌آید که آنان در تاریکی جهل و نادانی، بهتر می‌توانند به اهداف خود برسند و مردم را ناآگاه و جاهل نگه دارند تا فریب آنان را بخورند؟ در حالی که خداوند می‌فرماید: وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ؛ «و نابینا و بینا هرگز برابر نیستند». (فاطر: ۱۹)

در جای دیگری فرموده:

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر: ۹)

ص: ۲۴۸

بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟! تنها خردمندان، متذکر می‌شوند!

ص: ۲۵۰

کتابنامه

* قرآن

- * نهج البلاغه، شریف رضی، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ ه. ق.
۱. ابجد العلوم، صدیق بن حسن القنوجی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۷۸ م.
 ۲. ابن تیمیه فی صورته الحقیقیه، عبدالحمید صائب، بیروت، الغدیر للدراسات و النشر، ۱۴۱۵ ه. ق.
 ۳. ابن تیمیه و الامام علی (ع)، سیدعلی میلانی، قم، مرکز الابحاث العقائديه، اول، ۱۴۲۱ ه. ق.
 ۴. اجتماع الجيوش الاسلامیه، محمد بن ابی بکر بن قیم، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ه. ق.
 ۵. الاحتجاج، ابی منصور احمد طبرسی، نجف، دار النعمان، ۱۳۸۶ ه. ق.
 ۶. الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، علاء الدین علی بن بلبان فارسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
 ۷. احکام القرآن، ابی بکر احمد بن علی جصاص، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.
 ۸. الاستیعاب، یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، چاپ اول، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۱۲ ه. ق.
 ۹. الاسلام و النصرانیة، محمد عبده، چاپ هشتم، بی جا، بی نا، بی تا.

ص: ۲۵۱

۱۰. الاصابة فی تمييز الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.
۱۱. اصول الاربعه فی تردید الوهابیه، محمدحسن جان صاحب هندی، بی‌جا، بی‌تا.
۱۲. اصول مذهب الشیعۀ الامامیه الاثنا عشریه، محمد قفاری، چاپ دوم، دارالرضا للنشر و التوزیع، ۱۴۱۸ ه. ق.
۱۳. الاقتصاد، محمد بن حسن طوسی، تهران، مکتبۀ مسجد جامع چهل ستون، ۱۴۰۰ ه. ق.
۱۴. الامامۀ فی اهم الکتب الکلامیۀ، سیدعلی میلانی، چاپ دوم، قم، شریعت، ۱۳۸۰ ه. ش.
۱۵. انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۴ ه. ق.
۱۶. اوائل المقالات، محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید)، چاپ دوم، بیروت، دار المفید، ۱۴۱۴ ه. ق.
۱۷. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، چاپ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ه. ق.
۱۸. بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، چاپ سوم، بی‌جا، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ه. ق.
۱۹. البدایۀ و النهایۀ، اسماعیل بن کثیر، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ه. ق.
۲۰. البدر الطالع، محمد بن علی شوکانی، بیروت، دارالمعرفۀ، بی‌تا.
۲۱. بررسی تاریخ عاشوراء، محمد ابراهیم آیتی، کتابخانه صدوق، ۱۳۶۶ ه. ش.
۲۲. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، تهران، منشورات اعلمی، ۱۴۰۴ ه. ق.
۲۳. بغیۀ المرتاد، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیہ ابوالعباس، بی‌جا، مکتبۀ العلوم والحکم، ۱۴۰۸ ه. ق.

ص: ۲۵۲

۲۴. بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه، أبو العباس ابن تیمیه، چاپ اول، مکه المکرمة، مطبعة الحكومة، ۱۳۹۲ ه. ق.
۲۵. البیان فی تفسیر القرآن، سید ابوالقاسم خوئی، چاپ چهارم، بیروت، دار الزهراء، ۱۳۹۵ ه. ق.
۲۶. تاریخ آل سعود، السعید، ناصر، بیجا، بینا، بی تا.
۲۷. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون، چاپ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۸. تاریخ المدینة المنورة، ابی زید عمر بن شیهه النمیری، چاپ اول، بیروت، دار التراث، ۱۴۱۰ ه. ق.
۲۹. تاریخ المذاهب الاسلامیه، محمود أبی زهره، بیروت، دارالفکر، بی تا.
۳۰. تاریخ المملكة السعودیه، شیخ محمد ابوزهره، بی جا، دارالفکر العربی، بی تا.
۳۱. تاریخ المملكة السعودیه، صلاح الدین مختار، بیروت، بی تا، بی نا.
۳۲. تتمه المختصر فی اخبار البشر، زین الدین عمر بن الوری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۸۹ ه. ق.
۳۳. تجارب الامم، ابن مسکویه، قاهره، بی نا، ۱۹۱۴ م.
۳۴. تصحیح الاعتقاد، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، قم، منشورات رضی، بی تا.
۳۵. تطهیر الاعتقاد، محمد بن اسماعیل صنعانی، بی جا، بینا، بی تا.
۳۶. تفسیر ابی سعود، أبی سعود محمد بن العمادی، بیروت، دار احیاء التراث، بی تا.
۳۷. التفسیر القرآنی للقرآن، عبدالکریم خطیب، بی جا، بی نا، بی تا.
۳۸. تفسیر المراغی، احمد بن مصطفی مراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۹. التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، سید محمد طنطاوی، بی جا، بی نا، بی تا.
۴۰. تفسیر بیضاوی، بیضاوی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ ه. ق.

ص: ۲۵۳

۴۱. تفسیر کبیر، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه ابوالعباس، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۴۲. تکمله السیف الصقیل، محمد کوثری، مصر، بی تا، ۱۳۷۱ ه. ق.
۴۳. توحید، ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، جامعه مدرسین، بی تا.
۴۴. توضیح المقاصد و تصحیح القواعد، محمد بن ابی بکر بن قیم، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۳۹۳ ه. ق.
۴۵. تیسیر العزیز الحمید، سلیمان بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالوهاب، چاپ اول، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۹۹ م.
۴۶. الجامع الاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه. ق.
۴۷. جامع البیان فی تفسیر القرآن، محمد بن جریر طبری، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ه. ق.
۴۸. جزیره العرب فی قرن العشرين، حافظ وهبه، قاهره، مطبعه لجنه التألیف، بی تا.
۴۹. الجواب الصحیح احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه ابوالعباس، چاپ اول، ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۱۲ ه. ق.
۵۰. الجواهر الحسان، عبدالرحمن بن محمد ثعالبی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بی تا.
۵۱. حادی الأرواح الی بلاد الأفراح، محمد بن ابی بکر بن قیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۵۲. حاشیه ردّ المختار، محمد امین ابن العابدین، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ ه. ق.
۵۳. الحسنه والسیئه، ابن تیمیه، قاهره، مطبعه المدنی، بی تا.
۵۴. حیاة محمد، محمد حسین هیکل، قاهره، بی تا، ۱۳۵۴ ه. ق.
۵۵. خصائص الکبری، جلال الدین سیوطی، حیدرآباد دکن، بی تا، بی تا.

ص: ۲۵۴

۵۶. خصائص امیرالمؤمنین (ع)، احمد بن شعيب نسائی، مکتبه نینوی الحدیثه، بی تا.
۵۷. الخصال، ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ه. ق.
۵۸. خلاصه الکلام فی بیان امراء البلد الحرام، سید احمد بن زینی دحلان، بی جا، مکتبه الکلیات الازهریه، ۱۳۹۸ ه. ق.
۵۹. الدر المنثور، جلال الدین سیوطی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۳ م.
۶۰. درء تعارض العقل و النقل، احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، ریاض، دارالکنوز الأدبیه، ۱۳۹۱ ه. ق.
۶۱. الدرۃ المضية فی الرد علی ابن تیمیه، تاج الدین سبکی، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۲. الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة، ابن حجر عسقلانی، بیروت، دارالجيل، بی تا.
۶۳. الدعوة علی منهاج النبوة (مجدالدین فی القرن الثاني عشر)، وهبه الزحیلی، بی جا، بی نا، ۱۴۲۳ ه. ق.
۶۴. الدعوة علی منهج النبوه (اثر التجديد فی الجزائر)، عبدالحلیم عویسی، ریاض، بی نا، ۱۴۲۳ ه. ق.
۶۵. دفع الشبهه عن الرسول و الرساله، ابوبکر بن محمد حصنی الدمشقی، داراحیاء الکتاب العربی، قاهره، ۱۴۱۸ ه. ق.
۶۶. دقائق التفسیر، عبدالحلیم بن تیمیه، دمشق، چاپ دوم، مؤسسه علوم القرآن، ۱۴۰۴ ه. ق.
۶۷. رحلة ابن بطوطه، أبی عبد الله محمد بن ابراهیم ابن بطوطه، بیروت، داربیروت، ۱۴۰۵ ه. ق.
۶۸. الرد علی البکری، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه ابوالعباس، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

ص: ۲۵۵

۶۹. الرد علی المتعصب العنید المانع من ذم الیزید، عبدالرحمن بن جوزی.
۷۰. روح المعانی فی تفسیر القرآن، سید محمود آلوسی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.
۷۱. روضه المحبین، محمد بن ابی بکر بن قیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ه. ق.
۷۲. زادالمعاد فی هدی خیر العباد، محمد بن ابی بکر بن قیم، چاپ چهاردهم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۷ ه. ق.
۷۳. زعماء الإصلاح فی عصر الحدیث، احمد امین، بیجا، بی نا، بی تا.
۷۴. سبل السلام، محمد بن اسماعیل (الصنعانی) کحلانی، چاپ چهارم، مصر، شرکه مصطفی البانی، ۱۳۷۹ ه. ق.
۷۵. سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصر الدین البانی، ریاض، مکتبه المعارف، ۱۴۱۵ ه. ق.
۷۶. السلفیه الوهابیه، افکارها الاساسیه و جذورها التاريخیه، حسن بن علی السقاف، چاپ اول، اردن، عمان، دارالامام النووی، ۱۴۲۳ ه. ق.
۷۷. السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، سید محمد کثیری، چاپ اول، بیروت، الغدیر، ۱۴۱۸ ه. ق.
۷۸. السلفیه مرحله زمنیه مبارکه لامذهب اسلامی، دکتر سعید رمضان بوطی، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۸ م.
۷۹. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، بیروت دارالفکر، بی تا.
۸۰. سنن الترمذی، ابی عیسی محمد ترمذی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۸۱. السنن الکبری، ابی عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی، چاپ اول، لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.
۸۲. السنن الکبری، احمد بن الحسین بیهقی، بیروت دارالمعرفه، بی تا.

ص: ۲۵۶

۸۳. السیره الحلبیه، علی بن ابراهیم حلبی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۰ ه. ق.
۸۴. الشافی فی الامامه، شریف مرتضی، چاپ سوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۰ ه. ق.
۸۵. شرح العمده، ابن تیمیه، ریاض، مکتبه العکسبان، ۱۴۱۳ ه. ق.
۸۶. شرح المقاصد، سعد الدین تفتازانی، چاپ اول، پاکستان، دارالمعارف النعمانیه، ۱۴۰۱ ه. ق.
۸۷. شرح عقاید النسفی، سعدالدین تفتازانی، پاکستان، مکتبه علوم اسلامی، بی تا.
۸۸. شرح کتاب التوحید، ریاض، مکتبه الرياض الحدیثه، بی تا.
۸۹. شرح مسند ابی حنیفه، ملا علی قاری، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۹۰. شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن ابی الحدید، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۳۷۸ ه. ق.
۹۱. شفاء العلیل، محمد بن ابی بکر بن قیم، تحقیق: محمد بدرالدین ابوفراس، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ ه. ق.
۹۲. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض اندلسی، عمان، دارالقبحاء، ۱۴۰۷ ه. ق.
۹۳. شهاب الثاقب علی المسترق الکاذب، حسین احمد مدنی، بیجا، بی تا.
۹۴. صحیح ابن حبان، محمد بن حبان، چاپ دوم، بی جا، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ ه. ق.
۹۵. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، چاپ سوم، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۷ ه. ق.
۹۶. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت، دارالفکر للطباعه والنشر، ۱۴۰۱ ه. ق.

ص: ۲۵۷

۹۷. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹۸. صحیفه نور، روح الله [امام] خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (قدس سره).
۹۹. الصلاة و حکم تارکها، محمد بن ابی بکر بن قیم، چاپ اول، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۱۶ ه. ق.
۱۰۰. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر هیتمی، مکتبه القاهره، بی تا.
۱۰۱. الصواعق المرسله، ابن قیم الجوزی، ریاض، دار العاصمه، ۱۴۱۸ ه. ق.
۱۰۲. طریق الهجرتین، ابن قیم الجوزی، دار ابن قیم، ۱۴۱۴ ه. ق.
۱۰۳. عزیز العظمه (المنتخب من مدونات التراث)، ریاض، بی تا، بی تا.
۱۰۴. عقیده الاصفهانیه، ابن تیمیه، ریاض، مکتبه الرشد، ۱۴۱۵ ه. ق.
۱۰۵. عقیده الشیخ محمد بن عبدالوهاب السلفیه، و اثرها فی العالم الاسلام، صالح بن عبدالله، عبدالرحمن العبوز، چاپ سوم، المدینه المنوره، مکتبه الوفاء، ۱۴۱۷ ه. ق.
۱۰۶. العقید الواسطیه، ابن تیمیه، چاپ دوم، ریاض، الریاسه العامه لادارات البحوث و الافتاء، ۱۴۱۲ ه. ق.
۱۰۷. عنوان المجد فی تاریخ النجد، عثمان بن عبدالله، مکنیه الریاض الحدیثیه، بی تا.
۱۰۸. عون المعبود، عظیم آبادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.
۱۰۹. عیون اخبار الرضا، ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۱۰. الغدیر، عبدالحسین امینی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۷۹ ه. ق.
۱۱۱. الفتاوی الحدیثیه، ابن حجر الهیثمی المکی، دمشق، دارالتقوی، امل، ۱۴۲۸ ه. ق.

ص: ۲۵۸

۱۱۲. الفتاوی الکبری، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه ابوالعباس، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۱۱۳. فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۷۹ ه. ق.
۱۱۴. فجر الصادق، جمیل صدقی الذهاوی، مصر، واعظ، ۱۳۲۳ ه. ق.
۱۱۵. فرقه وهابی، علی دوانی، چاپ دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشار، ۱۳۶۶ ه. ش.
۱۱۶. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، محمد عبدالرؤوف مناوی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.
۱۱۷. قواعد المرام فی علم الکلام، کمال الدین بن میثم بحرانی، چاپ دوم، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ه. ق.
۱۱۸. کتب و رسائل و فتاوی ابن تیمیه فی التفسیر، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه ابوالعباس، بی جا، بی تا.
۱۱۹. الکشاف عن حقایق التنزیل، جارالله زمخشری، مصر، مصطفی البابی، ۱۳۸۵ ه. ق.
۱۲۰. کشف الشبهات، محمد بن عبدالوهاب، چاپ ششم، ریاض، وزارة الشؤون الاسلامیه، ۱۴۲۰ ه. ق.
۱۲۱. کشف الظنون، حاجی خلیفه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲۲. کشف المراد، ابن مطهر حلّی، چاپ هفتم، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ه. ق.
۱۲۳. کنز العمال، علاء الدین علی متقی هندی، بیروت، مؤسسه الرساله، بی تا.
۱۲۴. کمال الدین و تمام النعمه، ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ه. ق.
۱۲۵. لفظ اللتالی، مرتضی زبیدی، بی جا، بی نا، بی تا.

ص: ۲۵۹

۱۲۶. مؤلفات محمد بن عبدالوهاب فی العقیده، محمد بن عبدالوهاب، تحقیق: عبدالعزیز زید الرومی، ریاض، جامعه الامام محمد بن سعود، بی تا.
۱۲۷. ماضی الوهابیین و حاضرهم، سید مرتضی رضوی، بیروت، الارشاد للطباعة و النشر، بی تا.
۱۲۸. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی، تهران، هرمس، ۱۳۸۲ ه. ش.
۱۲۹. مجله خواندنی‌ها، سال بیست و ششم.
۱۳۰. مجمع بیان، علی فضل بن حسن طبرسی، چاپ اول، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ه. ق.
۱۳۱. مجمع الزوائد، نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی، بیروت، دار الکتب العربیه، بی تا.
۱۳۲. مجموع الفتاوی، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه ابوالعباس، بی جا، بی تا.
۱۳۳. المحلّی، علی بن احمد بن سعید بن حزم، بیروت، دار الآفاق، بی تا.
۱۳۴. مخالفه الوهابیه للقرآن و السنه، عمر عبدالسلام، چاپ اول، بیروت، دارالهدایه، ۱۴۱۶ ه. ق.
۱۳۵. مدارج السالکین، محمد بن ابی بکر بن قیم، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۳۹۳ ه. ق.
۱۳۶. مدافع الفقهاء، صالح الوردانی، چاپ اول، قاهره، دارالرأی، ۱۴۱۹ ه. ق.
۱۳۷. مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۳۸. المستدرک علی الصحیحین، حاکم محمد بن عبدالله نیشابوری، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.
۱۳۹. مستمسک العروء، سید محسن حکیم، قم، مکتبه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۴۰. مسند ابوداود، ابوداود طیالسی، بیروت، دارالحديث، بی تا.

ص: ۲۶۰

۱۴۱. مسند ابی داوود، ابی داود سلیمان بن اشعث سجستانی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه. ق.
۱۴۲. مسند احمد، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بی تا.
۱۴۳. مسند، ابویعلی، چاپ اول، دمشق، دارالمأمون التراث، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۴۴. مسیر طالبی، ابوطالب بن محمد اصفهانی، چاپ چهارم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ه. ش.
۱۴۵. مصنف، عبدالله بن محمد بن شیبه، چاپ اول، ریاض، مکتبه الرشد، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۴۶. معالم التنزیل، بغوی، چاپ دوم، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۷ ه. ق.
۱۴۷. معالم الفتن، سعید ایوب، چاپ اول، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۳۱۶ ه. ق.
۱۴۸. معالم المدرستین، سید مرتضی عسکری، مؤسسه النعمان، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق.
۱۴۹. المعجم الکبیر، ابی القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵۰. مفاتیح الغیب، فخرالدین محمد بن عمر رازی، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ه. ق.
۱۵۱. المفردات فی غریب القرآن، ابی القاسم الحسین راغب اصفهانی، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۵۲. مقالات الاسلامیین، ابی الحسن علی بن اسماعیل الاشعری، مصر، مکتبه النهضه، ۱۳۶۹ ه. ق.
۱۵۳. من لایحضره الفقیه، ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.

ص: ۲۶۱

۱۵۴. المناقب، موفق الدین خوارزمی، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴ ه. ق.
۱۵۵. منهاج السنه، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه ابوالعباس، چاپ اول، مصر، بولاق، مطبعه کبرای امیریه، ۱۳۲۱ ه. ق.
۱۵۶. الموافقات فی اصول الشریعه، شاطبی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵۷. المواقف، عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی، چاپ اول، بیروت دارالجیل، ۱۹۹۷ م.
۱۵۸. المیزان، محمدحسین طباطبایی، ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ه. ش.
۱۵۹. نقد المنقول، محمد بن ابی بکر بن قیم، چاپ اول، بیروت، دارالقاری، ۱۴۱۱ ه. ق.
۱۶۰. نقش استعمار در پیدایش وهابیت، رضا فتح آبادی، چاپ اول، انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۷۵ ه. ش.
۱۶۱. نقض المنطق، احمد بن عبدالحلیم ابن تیمیه ابوالعباس، بیجا، بینا، بی تا.
۱۶۲. نهر الذهب فی تاریخ حلب، عزیزی کامل بن حسین، حلب، بی تا، ۱۳۴۵ ه. ق.
۱۶۳. نیل الاوطار، محمد بن علی بن محمد الشوکانی، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۳ م.
۱۶۴. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ ه. ق.
۱۶۵. وفيات الاعیان، ابن خلکان، بیروت، دارالثقافه، بی تا.
۱۶۶. وهابیان، علی اصغر فقیهی، چاپ دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ه. ش.
۱۶۷. هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۶۸. هذه هی الوهابیة، محمدجواد مغنیه، چاپ دوم، بی جا، دارالحقیقه، ۱۴۱۴ ه. ق.
۱۶۹. یهود فی ثوب الاسلام، شرف الدین ابی هریره، قم، مؤسسه انصاریان، بی تا.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

